

www.kavehsara.com



ملاحظاتى در تاريخ ايران

(علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه، ايران)

على ميرفطروس

چاپ چهارم

ملاحظاتى در تاريخ ايران

علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه ايران
نگاهى به هجوم ايل ها، استقرار اسلام، زمينه هاى پيدايش
و فلسفه سياسى "اسلام راستين"

على ميرفطروس

چاپ چهارم

با تجديد نظر و اضافات

فهرست مطالب

فهرست مطالب در این کتاب به گونه‌ای تنظیم شده است که در ابتدا به کلیات و سپس به جزئیات پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی نقش و جایگاه ایران در تاریخ و فرهنگ جهان پرداخته شده است. همچنین به بررسی نقش و جایگاه ایران در تاریخ و فرهنگ ایران پرداخته شده است.

۷-۸

مقدمه چاپ سوم

۹-۱۰

مقدمه

تاریخ و فرهنگ

۷۵۱-۷۷۱

۱۱-۵۶

فصل اول:

تاریخ و فرهنگ

۷۷۱-۷۸۱

نکاتی در باره علل تاریخی عقب ماندگی های جامعه ایران / نقش هجوم های قبایل بیابانگرد و عشاير چادر نشين در فروپاشي مناسبات اقتصادي - اجتماعي و ايجاد گسست های تاریخی -

فرهنگي / حمله اسکندر، حمله اعراب، حمله مغول ها و ... / کتابخانه های بزرگ شهرها و سياست کتابسوزان اقوام مهاجم / جمعیت و کتابخانه های بزرگ شهرهای ایران در مقایسه با جمعیت و کتابخانه های بزرگ شهرهای اروپا در قرون وسطی / حوادث طبیعی: قحطی ها، خشکسالی ها، زمین لرزه ها و ... / جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی / زدوخوردها و کشمکش های مذهبی / نتیجه و پایان سخن.

۵۷-۹۶

فصل دوم:

اسلام؛ یک دین سامی / خصوصیات تند قوم سامی و انعکاس آن در زبان و هنر اعراب / تفاوت پیغمبران سامی و پیغمبران هند و ایرانی / قهر و خشونت و نقش آن در اقتدار اسلام / مرگ حضرت محمد و ارتداد قبایل عربستان / حمله اعراب به ایران / نظراتی در باره چگونگی استقرار اسلام در ایران / مقاومت ها و پایداری ها / نقش قهر و خشونت و پرداخت جزیه در مسلمان شدن ایرانیان / نتیجه و پایان سخن.

۹۷-۱۵۵

فصل سوم:

انقلاب مشروطیت و مسئله جدائی دین از حاکمیت دولت / سوسیال - دموکراسی ایران در برخورد با دین / التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در جنبش مارکسیستی ایران / جلال آل احمد و "اسلام راستین" / رفرف ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهری / متزلزل شدن ساختار سنتی جامعه ایران و تأثیر آن بر دیدگاه‌های روحانیون / مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی و پیدایش "اسلام راستین" / آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی، مجاهدین خلق و وجوه اشتراک آنان / فلسفه سیاسی: آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی / امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی / انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق / "اسلام راستین" و جدائی دین از دولت / "اسلام راستین" و توتالیتریزم / نتیجه و پایان سخن.

۱۵۷-۱۷۹

منابع و ماخذ:

۱۸۱-۲۰۲

فهرست راهنما:

نام‌های تاریخی، جغرافیائی، اسامی فرقه‌ها، نشریات و مقالات.

مقدمه چاپ سوم

حدود ۱۰ سال از تألیف و انتشار این کتاب می گذرد. عنایت خوانندگان ارجمند باعث گردید تا در فاصله یکسال، کتاب حاضر به چاپ دوم برسد. این استقبال با توجه به تیراژ چشمگیر کتاب و مشکلات عظیم انتشار و توزیع آن در خارج از کشور، برای مؤلف می تواند نوعی توفیق بشمار آید. سه ماه از جمله مساعلی بر زمینه این عنایت و استقبال است که پس از سال ها تأخیر، مؤلف کوشیده است تا چاپ سوم کتاب را کامل تر و با حروف چینی جدید منتشر کند. مؤلف وظیفه خود می داند از دوستانی که در چاپ و انتشار این کتاب، همت کرده اند صمیمانه سپاسگزاری نماید. می ایران ضمن اینکه ما را با انجمنی از همکاران و دوستانه، با بسیاری از سفیران آزاداندیشان آشنا ساخت. موضوع این کتاب، جستجو و بررسی علل عقب ماندگی های جامعه ایران در پرتو حوادث و رویدادهای تاریخی است. شناخت این علل و عوامل می تواند زمینه روشنی برای درک بخشی از جریانات سیاسی- فکری ایران معاصر و از جمله پیدایش و گسترش نظریه "اسلام راستین" باشد. از آنجا که این کتاب

بقول فرزانه‌ای: تاریخ مردم ایران، نامه‌ای طولانی و پایان‌ناپذیر است که گذشته‌ی دور، آن را انشاء می‌کند و آینده‌ی دور آن را خواهد خواند و شک نیست که در عمر تاریخ "برین نامه بر سالها بگذرد..."

امید است که این کتاب کوچک، پرتو کمرنگی در شناخت تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید.

۲۰۴

پاریس - اکتبر ۱۹۹۷

مقدمه

بررسی تاریخ اجتماعی ایران، شناخت جنبش‌ها و جریان‌های تاریخی - فرهنگی، آگاهی از چگونگی حملات و هجوم‌های پی‌درپی اقوام بیگانه و قبایل بیابانگرد و نتایج ویرانگر این حملات در فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و گسست‌های فرهنگی جامعه ایران و خصوصاً آگاهی از حمله اعراب و چگونگی استقرار اسلام و نتایج اجتماعی - فرهنگی آن در حیات تاریخی جامعه ما، از جمله مسائل مهمی هستند که باید به آنها پرداخت، زیرا این گذشته تاریخی ضمن اینکه بخش بزرگی از هویت تاریخی و آگاهی ملی ما را شکل می‌دهد، در عرصه پراتیک اجتماعی نیز عامل مهمی در چگونگی رفتار اجتماعی و روحیه فرهنگی ما بشمار می‌رود.

بررسی تاریخ اجتماعی ایران ضمن اینکه ما را با انبوهی از جنبش‌های عدالتخواهانه و با بسیاری از متفکران آزاداندیش آشنا می‌کند، باعث غنای حافظه تاریخی جامعه نیز می‌گردد و ما را در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی آینده، هوشیارتر می‌سازد.

کتاب حاضر - براساس "ملاحظات" خویش - تنها نگاهی کوتاه است بر پاره‌ای از مسائل تاریخ اجتماعی ایران. شرایط دشوار آشفتگی و آوارگی در خارج از کشور و فقدان امکانات، اسناد و مدارک لازم، باعث

گريده تا مسائل مطروحه در اين كتاب از انسجام كافي برخوردار نباشند، هم از اين رو است كه مؤلف معتقد است كه هريك از مسائل مطروحه در اين "ملاحظات"، تحقيق و تدقيق بيشتري را طلب مى كند. بسي شك پاره اى از تحليل ها و نتيجه گيرى هاى اين كتاب، "خوش آيند" بعضى از خوانندگان نخواهد بود، اما مؤلف اميدوار است كه اين دوستان - با بردبارى و متانت - ضمن تأمل در محتوای كتاب و نقد و بررسى آن، در شناخت بهتر تاريخ ايران و اسلام همت نمايند. بقول عین القضاة همدانى:

بستردنى ست آنچه بنگاشته ايم

افكندنى ست آنچه افراشته ايم

علی میرفطروس

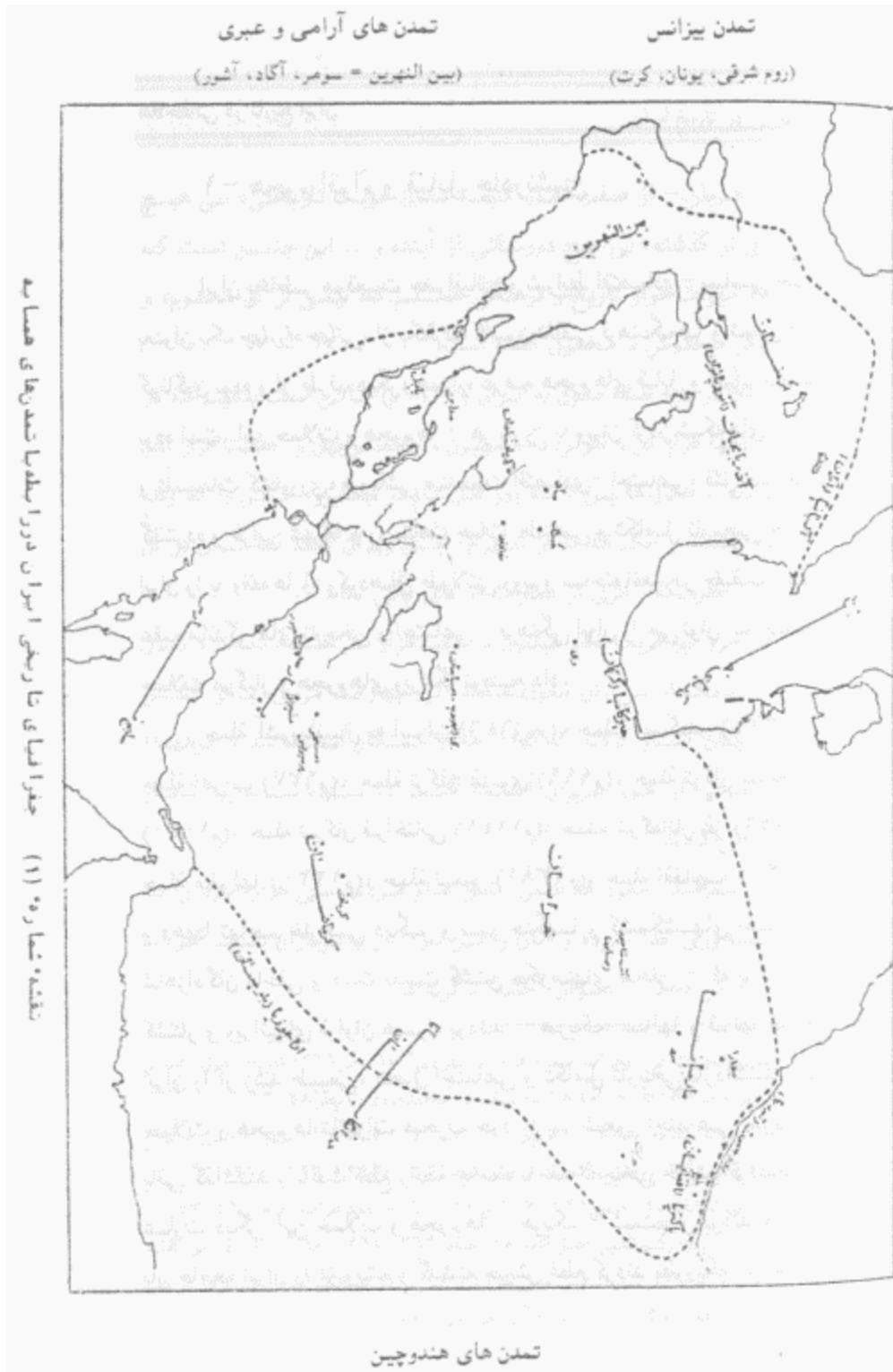
ژانویه ۱۹۸۸ - پاریس

فصل اول

نگاهی به تاریخی اجتماعی ایران این نکته را روشن می کند که تاریخ ایران - در مجموع - تاریخ هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد و عشایر چادرنشین، تاریخ فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم و بازتولید مناسبات قبلی، تاریخ سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های مردمی، سلطه استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی، و تاریخ پسرفت های اجتماعی، گسست های فرهنگی و رکودها و وقفه های بلند تاریخی است. گروهی از شرق شناسان، جوامعی مانند ایران را فاقد "وضعیت تاریخی" می دانند و معتقدند که جامعه ایران نیز (مانند سایر جوامع شرقی) تنها دارای "وضعیت طبیعی" است. به عقیده آنان، تنها جوامع اروپائی (غربی) دارای "وضعیت تاریخی" می باشند. منظور آنان از "وضعیت طبیعی" حرکت گیاهی و دایره وار جوامع شرقی و مقصود از "وضعیت تاریخی" پویائی، تحول و تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع غربی است. در یک نگاه سطحی به تاریخ اجتماعی ایران این نظر - ظاهراً - درست می نماید، زیرا که تاریخ ایران - در کلیت ظاهری خود - تاریخ تداوم و تکرار مناسبات اقتصادی-اجتماعی واحدی است. تاریخی که بنظر می رسد در آن، جامعه وجود دارد اما زندگی اجتماعی، پویائی و

تکامل اجتماعی وجود ندارد. تاریخی که ظاهراً در یک "دور باطل" نهادهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی پیشین را تجدید و تکرار کرده است.

بررسی و نقد نظریه‌های موجود در باره علل این به اصطلاح "وضعیت طبیعی" و چرایی بازتولید و تکرار مناسبات اقتصادی-اجتماعی در ایران، موضوع "ملاحظات" ما نیست. هدف ما - در این بخش - ارائه گزارشی کوتاه از هجوم‌های متعدد قبایل و عشایر چادرنشین به ایران و نتایج سهمگین این هجوم‌ها در ویران‌سازی شهرها، فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی و ایجاد گسست‌های تاریخی-فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران است. در این راستا به نقش حوادث طبیعی (قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین‌لرزه‌ها...) و نیز به تأثیر جنگ‌های داخلی امیران و شاهزادگان محلی و کشمکش فرقه‌های مذهبی در غارت و ویرانی شهرهای مهم ایران اشاراتی خواهیم کرد. بنظر ما این موارد، نکات بسیار مهمی هستند که در بررسی علل تاریخی عقب‌ماندگی جامعه ایران توجه چندانی به آن‌ها نشده است.



۱- هجوم اقوام و قبایل چادر نشین

ايران بخاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط اقتصادی-سیاسی خود، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی فرهنگ ها و تمدن های گوناگون بوده و از طرف دیگر، همواره عرصه هجوم های قبایل و اقوام مختلف بوده است. این حملات و هجوم ها - هر بار - با ویران کردن شبکه های آبیاری و تأسیسات کشاورزی، فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی، قتل عام های گسترده و خرابی شهرها و روستاها، حیات طبیعی و تکامل تاریخی جامعه ایران را با وقعه ها و رکودهای طولانی روبرو ساخته اند. در حقیقت، علت عقب ماندگی های تاریخی و اجتماعی-فرهنگی ایران را می توان با اینگونه حملات مرگبار و هجوم های ویرانگر توضیح داد:

حمله آشوربانیپال به ایران (۶۴۶ق.م)، حمله اسکندر (۳۳۴ق.م)، حمله اعراب (۶۳۷م)، حمله ترکان غزنوی (۹۹۹م)، حمله ترکان سلجوقی (۱۰۳۰م)، حمله ترکان قراختانی (۱۱۴۱م)، حمله ترکمانان غز (۱۱۵۶م)، حمله مغولها (۱۲۲۰م)، حمله تیمور (۱۳۸۱م)، حمله افغانها (۱۷۲۰م) و دهها تهاجم خارجی دیگر و نیز جنگها و کشمکشهای امیران و شاهزادگان داخلی و دست بدست گشتن حکومتهای محلی - که با تاراج و کشتار و ویرانیهای فراوان همراه بودند - هریک، سالها و قرنهای جامعه ایران را از رشد طبیعی، تحول اجتماعی و تکامل تاریخی بازداشتند. این حملات و هجوم ها تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی مردم ما باقی گذاشتند و باعث قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند. به عبارت دیگر: این حملات و هجوم ها - هریک - شمشیری بودند که هر بار جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور

شدیم - هربار - از صفر آغاز کنیم: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و... این چنین است که ما اینک میراث خوار تاریخ و فرهنگی هستیم که نیمی از آن معدوم، و نیمی دیگر مخدوش و مجعول گشته است. ^۱ آن عصر سرد و بگلی سردی

مثلاً در باره حمله مغول به ایران (۱۹۲۰م) کافی است بدانیم که در نیشابور، دهها هزار تن و بقولی یک میلیون و هفتصد و چهل و هشت هزار نفر بقتل رسیدند.^۱ مغول ها پس از سه روز قتل عام در نیشابور، هرکس را که زنده مانده بود کشتند و حکم شد تا آن شهر را چنان ویران کنند که بتوان در آن زراعت کرد بطوریکه " اثری از عمارات آن شهر باقی نماند".^۲

در مرو نیز قریب یک میلیون و سیصد هزار نفر کشته شدند و بقول جوینی: بهریک از سربازان مغول سیصد الی چهارصد مروی برای کشتن رسید و "چنان کشتار کردند که گودال ها از کشتگان انباشته شد و کوهها؛ پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت... سیزده شبانه روز شمار کشتگان می کردند".^۳

در سمرقند، مغول ها ضمن قتل عام مردم، سی هزار مرد را به عنوان پیشه وری جدا نموده و آنان را بین سرداران و سربازان تقسیم کردند و سی هزار تن دیگر را بعنوان "حشر" برگزیدند.^۴

۱ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، اسفزاری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷؛ تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد هروی، صص ۵۸-۶۳.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، جوینی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ طبقات ناصری، قاضی منهای السراج، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۳-۲۶۴.

۳ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۲۸؛ تاریخ نامه هرات، صص ۵۶-۵۷.

۴ - جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴. "حشر" به افرادی می گفتند که مغول ها از میان جوانان شهرها اسیر می کردند و آنان را در حملات خود به شهرها در جلو می راندند و در واقع "بلاگردان" یا "سپر بلا"ی خود می کردند.

در بخارا نیز تمامت شهر بمدت چند روز در آتش سوخت بطوریکه یکی از مردمان بخارا - که از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود - وضعیت بخارا را چنین تعریف کرد: "آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند."^۵

جرجانیه (پایتخت خوارزم) نیز در حمله مغول بکلی ویران شد. این شهر - که از نظر آبادانی، کثرت جمعیت، رشد پیشه‌وری، حرفه و صناعت و داشتن کتابخانه‌ها و مدارس بزرگ از شهرهای بی نظیر و معروف آن عصر بود - پس از هفت ماه مقاومت و دفاع دلیرانه مردم، سرانجام بدست مغول‌ها افتاد بطوریکه: "لشکر مغول به قواریر (شیشه‌ها) ی نفت، دور محلات می سوختند... و تمام خلق را کشتند... و آنچه ارباب حرفه و صناعت بود - زیادت از صدهزار نفر - را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند و به اسیری بردند". در خجند نیز "محرّفه و صناعت را معین کردند و جوانان را از میان دیگران به حشر بیرون آوردند".^۶ مغول‌ها، سدهای اطراف شهر جرجانیه را شکستند و شهر را به

۵ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۷۰ و ۸۲-۸۳ مقایسه کنید با جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲. در باره سمرقند و بخارا نگاه کنید به مقاله "نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا"، ابوالفضل آزموده، در: هنر و مردم، شماره ۱۱۰، ۱۳۵۰، صص ۵۹-۶۳.

۶ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱: روضه الصفا، میرخواند، ج ۵، ص ۱۰۵ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۳. بنا به گزارش نظام الدین شامی، ۱۶۰ سال بعد در حمله تیمور نیز: پایتخت خوارزم آنچنان ویران شد که "در سراسر آن دیواری که در سایه آن کسی بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن، جو کاشتند": ظفرنامه، صص ۶۶-۷۲ و ۱۰۷-۱۰۸. در باره خوارزم قدیم، نگاه کنید به مقاله های س.پ.تولستو در: یغما، سال هشتم، ۱۳۳۴، صص ۵۳۷-۵۴۱؛ آریانا، چاپ کابل، سال چهارم، ۱۳۲۵، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۷.

آب بستند بطوریکه رود جیحون از مسیر عادی خود منحرف شد و تا سیصد سال بدریای خزر می ریخت.^۷

در هرات حدود ششصد هزار تن کشته شدند و این شهر - که از آبادترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران در آن عصر بود - بکلی ویران گردید.^۸

شهرهای دیگر ایران - بجز چند شهر - همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها قتل عام گردیدند.^۹

آنچه که در نقل قولهای فوق، اهمیت بسیار دارد اینست:

- در زمانی که بزرگترین شهرهای اروپا (در قرن ۱۳ میلادی) دارای بیست تا سی هزار تن جمعیت بودند. شهرهایی مانند بخارا، نیشابور و مرو و هرات - هریک - ششصد هزار تا یک میلیون نفر جمعیت داشتند. این ارقام اگرچه اغراق آمیز بنظر می رسند، اما بهر حال بیانگر کثرت جمعیت در شهرهای مذکور می باشند.

- همچنین: برده کردن بیش از صد هزار ارباب حرفه و صنعت، خود نشانه تکامل مناسبات اقتصادی، رونق شهرها و پیدایش پیشه وری و حرفه و صنعت - یعنی نطفه های بورژوازی - در آن عصر می باشد.

در زمینه فرهنگی نیز عواقب حمله مغول ها، بسیار سخت و سهمگین بود آنچنانکه - بار دیگر - فلسفه و علوم طبیعی (که شناخت

۷ - جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سرزمین های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۴۷۶-۴۷۷.

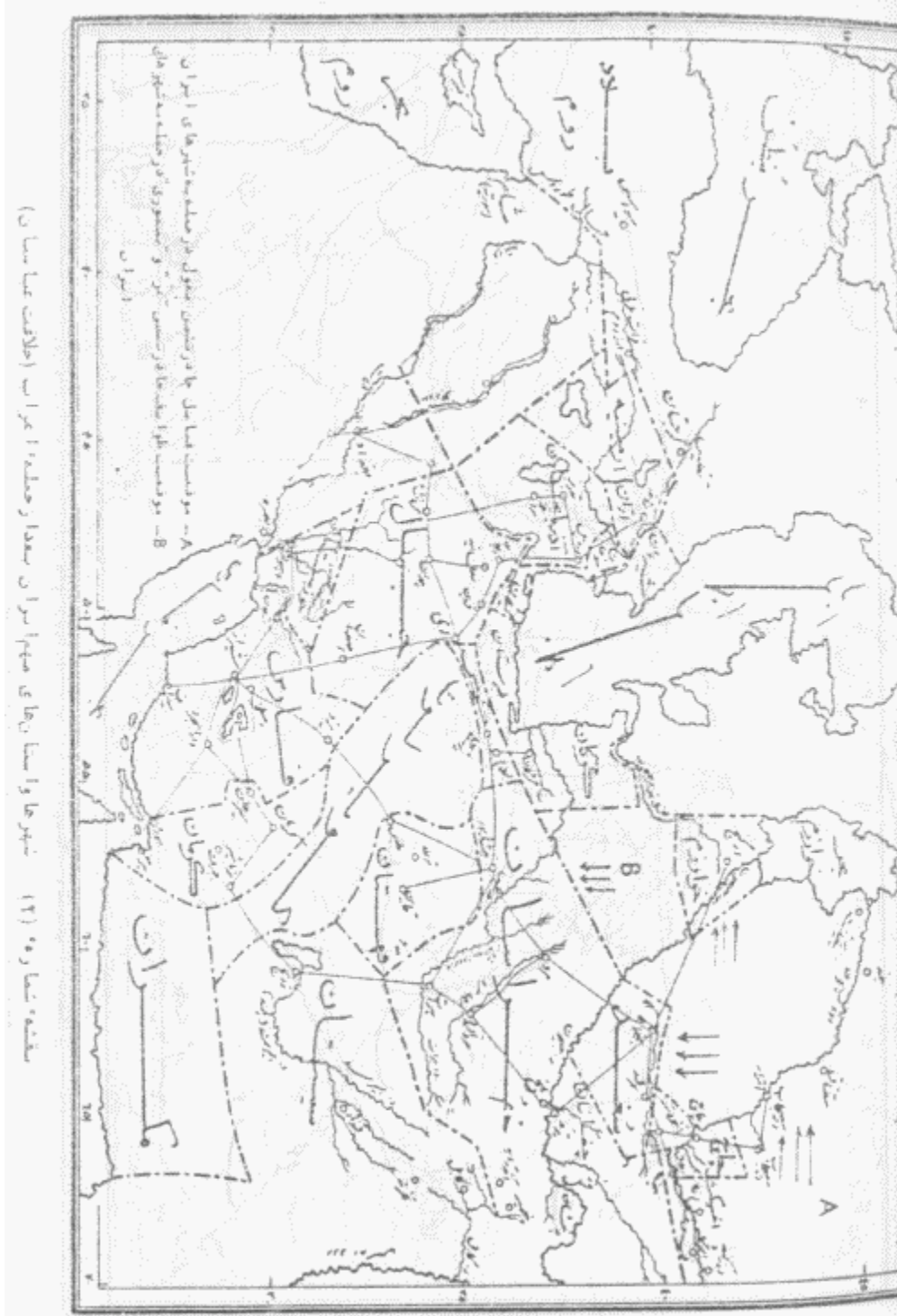
۸ - روضات الجنات... ج ۲، ص ۹۴؛ تاریخ نامه هرات، ص ۸۰.

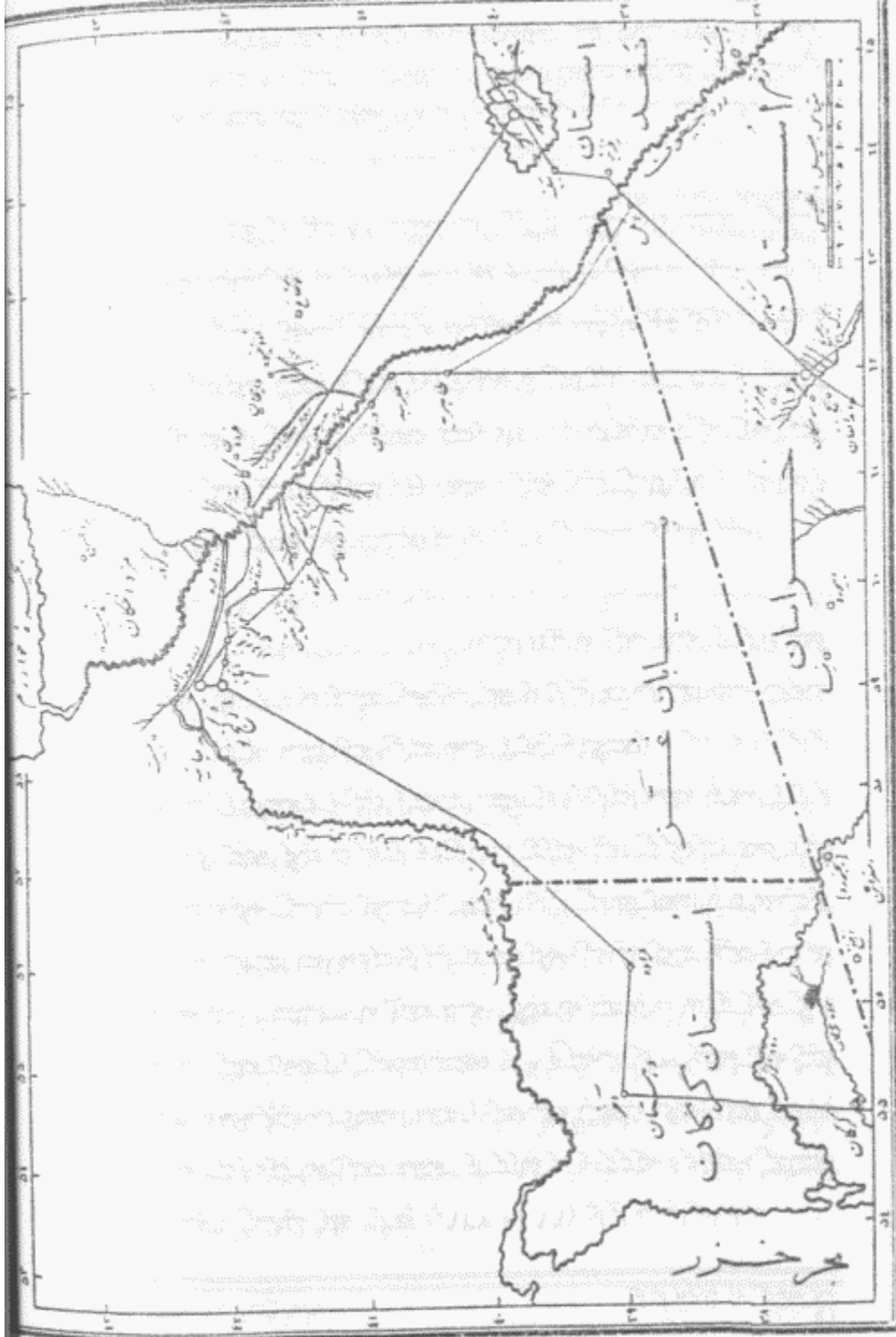
۹ - از جمله نگاه کنید به: جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۸ و ۳۷۵-۳۷۷ و ۳۸۰ و ۳۸۱-۳۸۲.

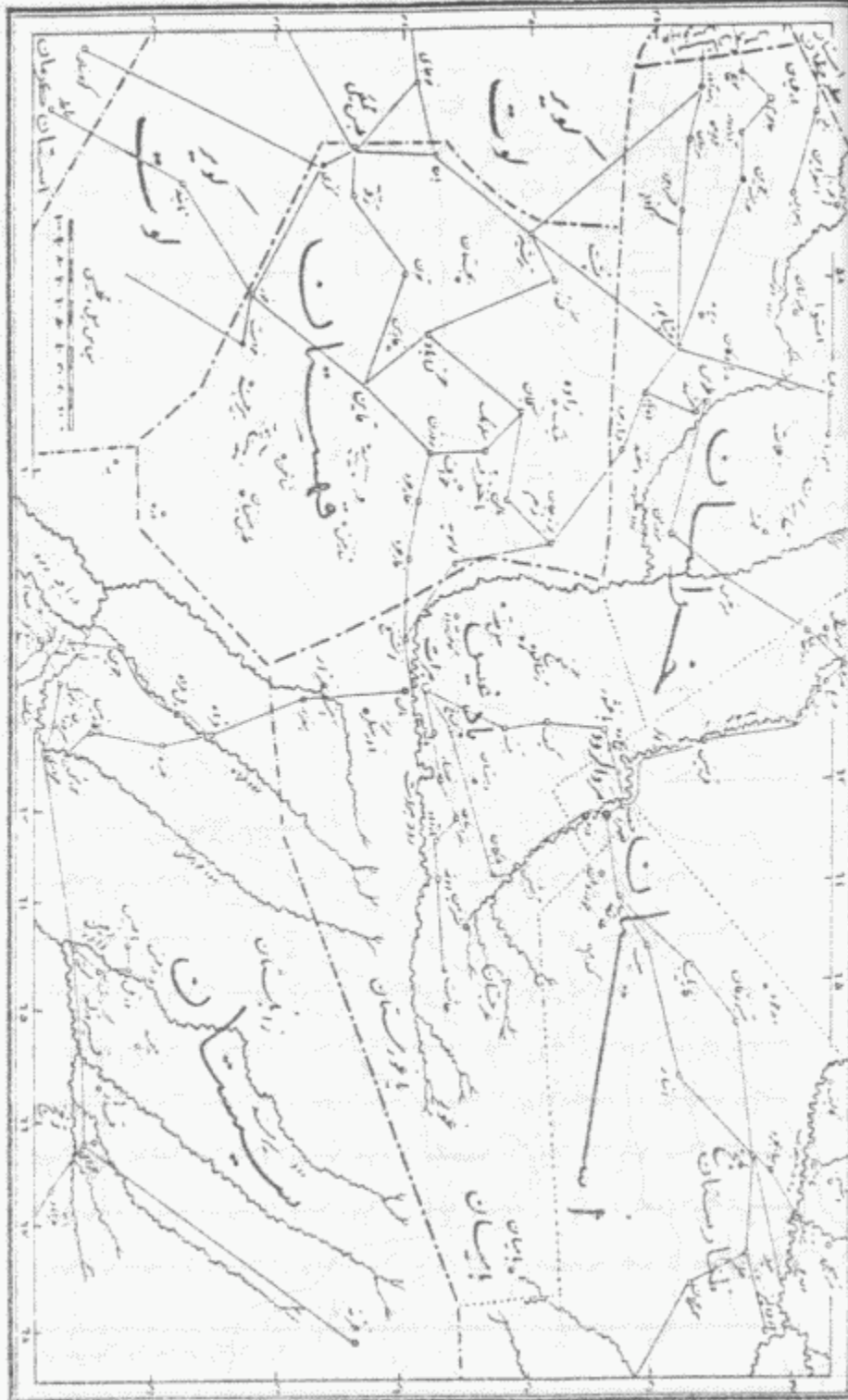
واقعى طبيعت و انسان را هموار مى کرد) رو به انحطاط نهاد و صوفيگرى و مذهب و مقوله هاى غيرعقلى - بار ديگر - رشد و پرورش يافت بطوريكه جوينى در باره وضع علم و فلسفه در اين روزگار مى نويسد: "مدارس درس؛ مندرس و عالم علم؛ منظمس (نابود شده) و طبقه طلبه در دست لگدكوب حوادث، متواري ماندند. هنر اكنون همه در خاك طلبه بايد كرد... اكنون بسيط زمين - عموماً - و بلاد خراسان - خصوصاً - خالى شد. كذب و تزوير را، وعظ و تذكير دانند... هر خسى؛ كسى. هر نادرى؛ قادرى، هر آزادى؛ بسى زادى و هر رادى؛ هر دودى... و هر دستاربندى؛ بزرگوار دانشمندی...".^{۱۰}

در ادامه متن، نویسنده به بررسی وضعیت اجتماعی و فرهنگی در این دوره می‌پردازد. او اشاره می‌کند که در این زمانه، ارزش‌ها و معیارها تغییر کرده و بسیاری از ارزش‌های سنتی از بین رفته است. نویسنده همچنین به وضعیت اقتصادی و اجتماعی اشاره می‌کند و بیان می‌کند که فقر و محنت در این دوره رواج یافته است. او همچنین به وضعیت نظامی و سیاسی اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این زمانه، نظامی‌گری و جنگ‌طلبی رواج یافته است. نویسنده در ادامه به بررسی وضعیت فرهنگی و ادبی اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این دوره، ادبیات و فنون ادبی دچار انحطاط شده است. او همچنین به وضعیت فلسفه و تفکر اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این زمانه، تفکر و فلسفه دچار انحطاط شده است. نویسنده در ادامه به بررسی وضعیت علم و دانش اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این دوره، علم و دانش دچار انحطاط شده است. او همچنین به وضعیت هنر و تفریح اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این زمانه، هنر و تفریح دچار انحطاط شده است. نویسنده در ادامه به بررسی وضعیت اخلاق و رفتار اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این دوره، اخلاق و رفتار دچار انحطاط شده است. او همچنین به وضعیت سیاست و حکومت اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این زمانه، سیاست و حکومت دچار انحطاط شده است. نویسنده در ادامه به بررسی وضعیت کلی جامعه اشاره می‌کند و بیان می‌کند که در این دوره، کلی جامعه دچار انحطاط شده است.

۱۰- تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۳-۵، مقایسه کنید با گزارش معین الدین اسفزاری در حمله تیمور به نواحی خراسان: روضات الجنات، ج ۲، ص ۴۵. برای آگاهی از عواقب شوم حمله مغول ها به ایران، نگاه کنید به: تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۳، صص ۷۷-۸۶؛ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پطروشفسکی، ج ۱، صص ۶۶-۶۳ و ۶۷-۷۴؛ مالک و زارع در ایران، لمبتون، صص ۲۰۱؛ تاریخ غزنویان، باسورث، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ تاریخ فتوحات مغول، ساندرز، صص ۶۱ و ۶۸ و ۱۲۶-۱۲۷؛ دیدگاه‌ها، علی میرفطروس، صص ۶۵-۷۸.







مطبقه شماره ۴ (۳) شهرهای مهم استان کرمانشاه، قلمستان و قسمتی از سیستان

حمله اعراب به ايران (۱۶ هـ = ۶۳۷ م) چه از نظر سياسى و چه از نظر اجتماعى، مهم تر، موثرتر و مرگبارتر از حمله مغول ها بود زيرا مغول ها بخاطر فقدان يك مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هيچيك از اديان و آئين هاى معتبر - در مجموع - از تعصب مذهبى و رجحان ملتى بر ملتى ديگر بدور بودند^{۱۱}. به عبارت ديگر: حمله مغول ها - اساساً - متوجه تصرف قدرت و تغيير شكل سياسى حكومت در ايران بوده، اما اعراب از يكطرف كوشيدند تا با اشغال نظامى ايران، استقلال و شكل سياسى حكومت ايران را نابود كنند (سرنگونى امپراطورى ساسانى) و از طرف ديگر تلاش كردند تا با قرآن و اسلام، ملت ايران را در امت/اسلام و دين و فرهنگ و زبان و خط ايرانى را در دين و فرهنگ و زبان و خط عربى حل كنند. از اين رو: نتايج مخرب حمله اعراب به ايران از نظر تاريخى عميق تر و از نظر جغرافيايى گسترده تر از حمله مغول ها بوده است.

امپراطورى ساسانى در پرتو موقعيت جغرافيايى خويش، پل ارتباطى و بازرگانى بين چين، هند، روم شرقى (بيزانس) و ديگر كشورهاي حوزه مدیترانه بود. داد و ستد تجارى با چين از طريق "جاده ابريشم" و مناسبات بازرگانى با بابل و روم شرقى، باعث شكوفائى اقتصاد و رشد و رونق شهرها شده بود بطوريكه هرتسفلد (محقق آلمانى) نام بيش از صد شهر ساسانى را ثبت و فهرست کرده و در اين باب اطلاعات وسيعى بدست داده است. از اين رقم، تعداد ۸۲ شهر در غرب ايران (در

۱۱ - نگاه كنيد به: تاريخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۸؛ همچنين نگاه كنيد به مقاله جرج ورنائوسكى در: نشریه دانشكده ادبيات دانشگاه تبريز، شماره ۲، سال ۱۱، ۱۳۳۸، صص ۱۵۱-۱۵۹؛ مسائل عصر ايلخانيان، منوچهر مرتضوى، صص ۲۵۹-۲۶۸.

مسیر حمله اعراب) قرار داشت.^{۱۲} این فلسفه با راه‌های توسعه و رونق تولید و تجارت منسوجات پشمی و ابریشمی و رونق صنعت شیشه‌سازی و قالی‌بافی، موجب رشد کارگاهها، و بروز جنگ‌های خارجی، باعث رشد صنایع یدی و افزایش صاحبان حرفه و فن (دست‌ورزان) شده بود. ایجاد کارگاههای نساجی و کفش‌سازی (کفشگری)، اسلحه‌سازی (نیزه و شمشیرسازی) و حرفه‌های مربوط به امور اسب (زین‌نعل و غیره) سهم مهمی در اقتصاد کشور داشت و گروه زیادی از مردم ولایات به این پیشه‌ها اشتغال داشتند. براساس منابع موجود، محققان نشان داده‌اند که "پیشه‌وران ایرانی در این عصر، تشکیلات مخفی و جشن‌های صنفی مخصوص داشتند"^{۱۳}. روابط تجاری با کشورهای خارجی و آرامش و امنیت راههای تجاری، باعث رونق تجارت و بازرگانی گردیده بود. در معاملات تجاری، مسکوکات طلا و نقره و مس جریان داشت و بقول گیرشمن: "مبادله چک و برات، نقش مهمی در مبادلات پولی داشت"^{۱۴}. در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران - قبل از حمله اعراب - از مراکز مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می‌رفت. در این دوره، دانش طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت.^{۱۵} بسته شدن مدرسه

۱۲ - تاریخ غزنویان، ک. ادموند باسورث، ج ۱، ص ۱۴۷. پیگولوسکایا نیز اطلاعات ارزشمندی در باره شهرهای دوره ساسانی بدست می‌دهد. نگاه کنید به:

Pigulevskaja, N : Les villes de l'Etat iranien aux epoques Parthe et Sassanide, Paris, 1963.

۱۳ - تاریخ ایران، پیگولوسکایا، پطروشفسکی و... ص ۱۸۱. نسخه انگلیسی از این کتاب در دسترس است.

۱۴ - ایران از آغاز تا اسلام، صص ۳۴۳-۳۴۴. به عنوان منبع معتبر برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

۱۵ - در باره وضع علم، فلسفه و ریاضیات در این عصر نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، د. اولیری؛ فرهنگ

آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول - شوشتر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروفترین و بزرگترین فلاسفه، اطباء و دانشمندان ایرانی و خارجی، دارای اهمیت علمی بسیار بود.^{۱۶} در این دوران، قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنائی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای فرصتی برای تفکر و رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت. بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان، هیچ چیز - بجز قرآن - را لایق خواندن ندانند. اعتقاد به اینکه: "قرآن، ناسخ همه کتب، و اسلام، ناسخ همه ادیان و اندیشه هاست" (ان الاسلام یهدم ماکان قبله) و "هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد" (لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملت ها، به دیده حقارت و دشمنی بنگرند. با چنین خصلت قبیله ای و احساس و اندیشه ای بود که اعراب مسلمان، پس از حمله و اشغال کشورهای متمدن (مانند ایران و مصر) بی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر، کتابخانه ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله این ملت باستانی را به "تون" (آتشدان) حماها افکندند بطوری که مدت شش ماه حمام های مصر از

ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۰۳-۲۵۳؛ معارف اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۵۰، صص ۶۷-۷۱؛ سخن علمی، شماره ۷، ۱۳۴۷، مقاله کرلو نلینو، صص ۳۱۵-

۳۱۸.

۱۶ - در باره جندی شاپور نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، صص ۲۲۹-۲۵۳.

سوختن اين كتابها گرم مى شد.^{۱۷} در حمله به ايران نيز اعراب مسلمان از همين "سياست آتش" استفاده کردند بطوریکه کتابخانه هاى رى و جندی شاپور را به آتش کشيدند زيرا عمر نيز معتقد بود که: "با وجود قرآن، مسلمين را به هيچ کتاب ديگرى احتياج نيست"^{۱۸}. با چنان خصلت قبیله اى و تعصب اسلامى بود که مثلاً قتيبه بن مسلم (سردار عرب) براى مسلمان سازى مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل عام مردم و ويرانى شهرهاى اين مناطق (بسال ۹۰هـ=۷۰۹م) مورخين، متفکرين و دانشمندان اين نواحى را "بکلى فانى و معدوم الاثر کرد" و بسيارى را به شهرهاى دوردست تبعيد کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه: "اخبار و اوضاع ايشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفى و مستور ماند... و اهل خوارزم، امى (بيسواد) ماندند و در امورى که مورد نياز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند"^{۱۹}. نابود کردن کتب علمى و فلسفى و ويران ساختن آثارهنرى و بناهاى تاريخى، سياست عملى همه مهاجمين (از اسکندر تا اعراب، از ترکان

۱۷ - ياقوت حموى - سياح عرب - تعداد حمام هاى مصر در اين زمان را ۴,۰۰۰ ذکر کرده است که مى توان از اين رقم به کثرت کتابهاى سوخته شده پى برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۱۸ - نگاه کنيد به: تاريخ علوم عقلى در تمدن اسلامى، ذبيح الله صفا، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ تاريخ تمدن اسلام، جرجى زيدان، ج ۳، صص ۴۳۴-۴۳۶؛ فرهنگ ايرانى پيش از اسلام، محمد محمدى، صص ۳۹-۶۴؛ حلاج، على ميرفطروس، چاپ سيزدهم، صص ۸۷-۸۹.

۱۹ - آثارالباقية، ابوريحان بيرونى، ص ۴۸. مقايسه کنيد با روايت ابن خلدون در حمله مغول ها به خراسان: مقدمه، ج ۲. در مورد قتل عام هاى قتيبه بن مسلم در خراسان و خوارزم، ويرانى شهرها و فروپاشى مناسبات اقتصادى- اجتماعى اين مناطق در فصل آينده سخن خواهيم گفت.

غزنوى تا سلجوقيان و مغول ها و تيموريان) بود و چنانكه خواهيم ديد، در نظر اقوام و قبائل مهاجم، ويران كردن شهرها و شبكه هاى آبيارى و آتش زدن كتابخانه ها نوعى "فتح" بشمار مى رفت. بهمين جهت اگر ما مثلاً از دوران اشكانيان و هخامنشيان آثار چندانى در دست نداريم عجيب نيست، گویا براى مصون ماندن از همين حملات و هجوم ها بود كه پادشاهان هخامنشى (مثل داريوش و شاپور) فرمان هاى خويش را بر فراز كوهها و بر سنگ هاى بيستون حك مى كردند و شگفتا كه اگر از اين دوران اطلاعات ناچيزى داريم، هم از بقايای همين سنگنبشته ها است.

آشوربانيپال در حمله به شوش (۶۴۶ ق.م) ضمن ويران كردن اين شهر پيشرفته و آباد، تمام آثار گرانبهائى را كه نشاندهنده درجه تمدن و هنر ايلامى بود با خود به نينوا برد و شهر را ويران كرد بطوريكه مى گفت: "آواى انسان و صدای سم چهارپايان بزرگ و كوچك و فريادهای شادى بدست من از شوش رخت بريست."^{۲۰}

اسكندر نيز در حمله به ايران، به ويرانى و نابودسازى مظاهر تمدن و فرهنگ پارسى پرداخت و به انتقام ويرانى آتن، شهر پرسپوليس (تخت جمشيد) را به آتش كشيد و مردم شهرها را قتل عام كرد بطوريكه در سغد، صدويست هزار نفر را از دم تيغ گذراند.^{۲۱} او كه پادشاهى فرهنگ دوست و دانش پرور بود در باره كتب موجود در كتابخانه هاى ايران، ابتدا فرمان داد تا كتب علمى و فلسفى را ترجمه نمايند و سپس دستور داد تا

۲۰ - تاريخ و تمدن ايلام، يوسف مجيدزاده، ص ۱۰۳، براى آگاهى از تمدن ايلام نگاه كنيد به: فصل هاى سوم و چهارم همان كتاب؛ تاريخ تمدن، ويل دورانت، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ ايران از آغاز تا اسلام، گيرشمن، صص ۵۴-۶۰؛ سخنرانى هاى نخستين كنگره تاريخ و فرهنگ ايران، مقاله شيرين بيانى، صص ۴۰-۵۱.

۲۱ - ايران باستان، صص ۱۹۴ و ۱۲۳۳؛ تاريخ گرديزى، ص ۵۹.

اين كتابخانه ها را آتش زدند. گردیزی (مورخ قرن ۵ هجری/ ۱۱ میلادی) در باره یکی از اين کتابخانه ها می نویسد: "... دژنوشت که در آن کتاب بسیار بود - از علم دین زرتشتی و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هر علمی - اسکندر فرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند و آن دژنوشت را بسوختند با هرچه کتاب بود اندر وی. و اندر میان عجم (ایرانیان) کتاب نماند مگر اندک مایه که اندر دست مجهولان مانده بود اندر زاویه های ولایت"^{۲۲}.
آثار و اسناد تاریخی (کتابها، سنگنبشته ها، سندها و اوراق ارضی) همانند شهرهای ایران، در هجوم های قبایل و اقوام بیگانه و در کشمکش های شاهزادگان و امیران محلی دچار سرنوشتی شوم و غم انگیز گردیدند، مثلاً: از آنجائیکه سیستان از دوران داستانی و باستانی تا امروز گرفتار کشمکش های مرزی و مورد حمله های اقوام تورانی، مغولی، تیموری، ترکمن، ازبک، غز و افغان بوده، تقریباً تمام نوشته ها، اسناد و آثار تاریخی این سرزمین از میان رفته است و آنچه مانده فقط دو کتاب است: یکی "تاریخ سیستان" (مؤلف ناشناس) که در حدود سال ۷۰۰

۲۲ - تاریخ گردیزی، صص ۵۸-۵۹. نظامی گنجوی نیز در ذکر "ویران کردن آتشکده های عجم توسط اسکندر" به آتش زدن کتاب های پارسی اشاره کرده است. نگاه کنید به: کلیات خمسه نظامی، شرفنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۹۷۰-۹۷۱. انتقال کتاب ها و نسخ خطی کتابخانه های ایران به کشورهای مهاجم در سایر حملات بیگانگان نیز جریان داشته، مثلاً: در جریان لشکرکشی به حدود شمالی ایران، پطر کبیر به کتابها و نسخ خطی فراوان دست یافت و آنها را به سن پترزبورگ منتقل ساخت. همچنین اوزپ سنکوسکی (استاد زبان عربی و ترکی دانشگاه سن پترزبورگ) در سال ۱۸۲۸ پس از ورود به اردبیل - که هنوز در اشغال نظامیان روسی بود - مقامات ذریبط را متقاعد کرد تا مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پترزبورگ منتقل کنند. نگاه کنید به مقاله "ایرانشناسی در شوروی" نوشته موریل اتکین در: نشر دانش، شماره ۴، خرداد- تیر ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴.

هجری (۱۳۰۰م) تألیف شده و دیگری کتاب "احیاء الملوک" (تألیف ملک شاه حسین در سال ۱۰۲۷/۱۶۱۷م). اسناد و مدارکی که تا این اواخر یعنی دوران ملک بهرام خان (۱۷۹۰-۱۸۴۰م) از بازماندگان سلاطین کیانی در دست بود (شامل کتب، رسایل، شجره نامه های خاندان های محلی، فرمان ها، تقسیم نامه ها، دفترها و نوشته هائی نظیر آن) پس از فوت ملک بهرام خان، بدست پسرش (ملک جلال الدین) افتاد. کامران شاه این اسناد را به غارت برد و ملک جلال الدین را از این حق موروثی محروم کرد. آنچه از زیر دست و پای کامران شاه بیرون مانده بود، دوباره بدست ملک جلال الدین و برادرش حمزه خان افتاد. پاره ای از این اسناد باقی مانده را، عده ای - پنهان - از این دو برادر به یغما بردند و بقیه اوراق و اسناد را این دو برادر به پولی ناچیز فروختند. در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۴م) مظفرالدوله (حاکم سیستان) به سران و بزرگان خاندان های قدیمی سیستان دستور داد تا جمیع اسناد، مدارک و نوشته های مختلف را برای احراز مالکیت و اثبات حقوق قدیم خود، نزد او ببرند. ریش سفیدان، کدخدایان، میران، پاداران (توانگران)، اربابان، کلانتران و سران طایفه در ارائه اسناد و تسلیم مدارک خویش پیشدستی کردند و زمانی نگذشت که دسته ها و بسته ها و طومارهای متعددی از این گونه اسناد بدست مظفرالدوله افتاد. این حاکم نادان دستور داد تا جمیع نوشته های گردآمده (که هریک صدها بار از بیم دستبرد اقوام مهاجم به خاک سپرده شده بود و باز از خاک برآورده بودند) را پاره کردند و نابود ساختند.

سرنوشت سنگنبشته ها (سنگ های قبور، سنگ های مساجد و مدارس و بناهای عمومی که تاریخ بنا یا املاک موقوفه را بر آنها حک و

نقر کرده بودند) همانند سرنوشت اسناد و مدارکی است که بر کاغذ نوشته شده بود و سران خاندان کیانی که می دانستند این سنگ ها نمودار اعمال خیر گذشتگان ایشان است، آنها را در دهکده "کشان" گرد آورده و به نگهداری و حفاظت آنها پرداختند. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ م) بر اثر تحریک و اغوای چند تن از مأموران دولتی، حاکم سیستان دستور داد تا همه این سنگ ها را از اطراف و اکناف سیستان گرد آورند. پس از جمع آوری سنگها در یک محل، بدستور حاکم وقت، تمام سنگ ها را با پتک خرد کردند و از میان بردند.^{۲۳}

بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند، هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰/هـ-۸۲۸-۸۴۴ م) می نویسد: "عبدالله بن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسند) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه *وامق و عنبرا* است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهرجا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند"^{۲۴}.

در میان حکومت های ایرانی، می توان از صفاریان، سامانیان و آل

۲۳ - احیاء الملوك، مقدمة منوچهر ستوده، صص ۱۶-۱۷

۲۴ - تذکره الشعرا، ص ۲۶.

بويه ياد کرد که در ترويج علم و اندیشه و بزرگداشت فلاسفه و دانشمندان و حمايت از زبان و ادب فارسى کوشا بودند. در عصر سامانيان (۸۱۹-۹۹۹م) بخارا يکى از مراکز مهم علم و فلسفه بود. کتابخانه سلطنتى اين شهر، داراى ذخائر عظيمى از کتب نفيس و ارزشمند بود که شهرتى بسيار داشت. بقول ابن سينا: " اين کتابخانه عظيم، داراى بخش هاى جداگانه فلسفه، شعر، حقوق و غيره بود و در آن کتابهاى بود که من هيچگاه ندیده بودم. اين کتب داراى فهرستى مخصوص بود". ابن سينا، خود از اين کتابها استفاده بسيار کرد. اين کتابخانه عظيم کمى پس از ديدار ابن سينا به آتش کشيده شد. کتابخانه صاحب بن عباد (وزير نوح سامانى) در رى نيز حدود صدهزار جلد کتاب در فلسفه و منطق داشت بطوریکه فهرست آن، ده مجلد بود. بخش اعظم اين کتابخانه در سال ۱۰۵۳ ميلادى به آتش کشيده شد.^{۲۵} ثعالبى نيز در باره بخارا و وصف آن از جهت اجتماع دانشمندان و رواج علم، مطالب بسيارى دارد.^{۲۶} اما پيروزى ترکان غزنوى و انقراض سامانيان (۳۹۰هـ=۹۹۹م) بار ديگر کتابخانه هاى عظيم بخارا را دستخوش آتش و چپاول نمود و فلاسفه و دانشمندان آن شهر را دچار پريشاني و آوازگى ساخت.

سلطان محمود غزنوى که بخاطر تعصب شديد مذهبى بقول بيهقى: "بهر عباسيان، انگشت در کرده بود و در همه جهان، قرمطى مى جست و بر دار مى کشيد... و صدهزار کس از بددينان را از جهان برداشته بود"^{۲۷}،

.....

۲۵ - تاريخ يمينى، عتبى، ص ۱۷۸؛ معجم الادبا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ همچنين نگاه کنيد به: A. Mazaheri : La vie quotidienne des musulmans au moyen-age, p 149.

۲۶ - تاريخ علوم عقلى در تمدن اسلامى، ص ۱۵۴؛ همچنين نگاه کنيد به: بخارا؛ دستاورد قرون وسطى، ريچارد فرای، صص ۱۵۱-۱۵۲. که در ترجمه اول انتشارات بيمک، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۲۷ - تاريخ بيهقى، ص ۲۲۷.

پس از شکست مجدالدوله دیلمی و تصرف ری (۴۲۰ه=۱۰۲۹م) ضمن قتل عام مردم و خرابی شهر، پنجاه خروار (=۱۵,۰۰۰ کیلو) از کتاب‌های فلسفه و نجوم و رسالات معتزله را آتش زد^{۲۸}. سلطان محمود در سرکوب ملحدین و فلاسفه آنچنان کوشا بود که ضمن قتل عام قرامطه ایران، در آخرین روزهای عمر خود آرزوی فتح مغرب و شام را داشت تا در آن نواحی نیز "... مبتدعان، فلاسفه و زنادقه و ملاحده و قرامطه که علم کفر و ضلالت برافراشته بودند" را سرکوب نماید^{۲۹}. عتبی تأکید می‌کند که سلطان محمود: "منکران توحید باری تعالی را به برهان قاطع شمشیر، مسخر گردانید و بوم اعتقاد ایشان را در دام اسلام افکند"^{۳۰}.

در سال ۴۴۴ ه (=۱۰۴۸م) کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبس توسط اشرار و مهاجمان غارت گردید و در آتش سوخت. کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در حمله سال ۱۰۵۹م توسط مسلمانان متعصب غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت^{۳۱}.

در حملات متعدد ترکان غز به نیشابور، مرو و سرخس (بسال ۴۳۱ه=۱۰۲۹م و ۵۴۸ه=۱۱۶۸م و ۵۴۹ه=۱۱۶۹م) ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای مذکور، ۷ کتابخانه بزرگ نیشابور در آتش سوخت یا غارت گردید و کتاب‌های بسیار "مجموع به نرخ کاغذ و مقوا بفروختند"^{۳۲}.

۲۸ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۹، حوادث سال ۴۲۰ه. ص ۱۰۰

۲۹ - تاریخ بیهقی، صص ۳۸۶ و ۴۷۳. صص ۳۸۶ و ۴۷۳. صص ۳۸۶ و ۴۷۳.

۳۰ - تاریخ یمنی، ص ۳۳۲. صص ۳۳۲ و ۳۳۳. صص ۳۳۲ و ۳۳۳.

31- La vie quotidienne des Musulmans, p 149.

۳۲ - راجع الصدور، صص ۱۷۷-۱۸۱؛ کامل، ابن اثیر، حوادث سال‌های ۵۴۸ و ۵۴۹ و

۵۵۶ هجری؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی،

در حمله علا الدين جهانسوز غورى به غزنه (۵۵۶=۱۱۶۱م) مدت هفت شبانه روز شهر غزنه در آتش سوخت و بى شك كتاب هاى بسيارى در اين قتل و غارت گسترده از ميان رفت از جمله بنظر مى رسد كه بخش عمده ۳۰ جلد كتاب "تاريخ بيهقى" در اين حمله نابود شده باشد. محمدبن على راوندى در بيان غارت غلامان ترك اتابك محمدبن ايلدگز (۵۶۸-۵۸۱=۱۱۷۲-۱۱۸۵م) در فارس و عراق عجم و آذربايجان گواهي مى دهد: "همچنين ديدم كه مصاحف و كتب وقفى - كه از دارالكتب ها غارت كرده بودند - در همدان به نقاشان مى فرستادند و ذكر وقف، محو مى كردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش مى ساختند و به يكدگر تحفه مى ساختند"^{۳۳}.

ياقوت حموى - كه چند ماه قبل از قتل عام مردم و ويراني شهر مرو توسط مغول ها (۱۲۲۰م) از اين شهر ديدن كرده - يادآور مى شود: "در اين شهر ده خزانه از كتب نفيس وجود داشت. مثلاً تنها در كتابخانه خزانه عزيزيه حدود دوازده هزار جلد كتاب بود... مراجعه و استفاده از كتابخانه ها بسيار آسان بود بطوريكه من - همواره - دوست جلد كتاب به امانت در خانه خويش داشتم"^{۳۴}. نسوى نيز از كتابخانه هاى عظيم جرجانيه - به هنگام حمله مغول - ياد مى كند.^{۳۵}

صص ۱۶۱-۱۸۱ و ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۰ و ۲۵۰. انورى در باره بى رحمى ها و غارتگرى هاى ترکان غز در نواحى خراسان، قصيده جانگدازى دارد كه با اين دو بيت آغاز مى شود:

بر سمرقند اگر بگذرى اى باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه اى مطلع آن: رنج تن و آفت جان نامه اى مقطع آن: درد دل و خون جگر

در اين باره نگاه كنيد به مقاله تحليلى "بر سمرقند اگر بگذرى اى باد سحر..."، على ميرفطروس، در: ايرانشناسى، شماره ۱، سال ۱۲، آمريكا، ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱.

۳۳ - راحة الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۲.

۳۴ - معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳۵ - سيرت جلال الدين منكبرنى، ص ۴۸.

مسئلاً اشتباه است اگر همه کتب موجود در کتابخانه های این دوران را "کتب اسلامی" بدانیم. ما از نوع کتب بعضی کتابخانه های این دوران اطلاعات دقیق تری داریم، مثلاً یاقوت حموی در باره کتابخانه خزانه الحکمه علی بن یحیی منجم به موضوعی اشاره می کند که در شناخت نوع کتب موجود در آن، اهمیت فراوان دارد. بنا بر نوشته یاقوت: "ابومشعر منجم بلخی از خراسان به قصد حج بیرون آمد. در آن زمان چیز زیادی از نجوم نمی دانست. وصف کتابخانه خزانه الحکمه را شنید. به آنجا رفت و کتاب ها را بدید و مبهوت شد و از حج صرف نظر کرد و در آنجا اقامت گزید و به تحقیق و بررسی در علم نجوم پرداخت بطوریکه در عقاید دینی او خلل راه یافت، یکباره از حج و اسلام و همه ادیان دل برید و ملحد شد"^{۳۶}. این کتابخانه و کتابخانه بیت الحکمه (خانه فلسفه) در حمله هلاکو خان به بغداد (۵۶۵هـ = ۱۱۶۹م) نابود شد بطوریکه بدستور هلاکو خان مغول، کتاب های علمی و فلسفی را به دجله ریختند و آنچه کتب قطور بود - بجای آجر - در ساختن آخور اسبان بکار بردند و جعبه های کتاب را هم کاهدان کردند^{۳۷}.

شهر بخارا که در حمله مغول ها "بمدت چند روز در آتش سوخت" پس از چندین سال - بار دیگر - آباد و معمور شد بطوریکه جوینی یادآور می شود که در حوالی سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲م) از نظر جمعیت

۳۶ - معجم الادبا، ج ۵، ص ۴۶۷؛ همچنین نگاه کنید به: نشوارالمخاضه، قاضی محسن تنوخی، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۸.

۳۷ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۱ در حمله مغول به بخارا و نابود کردن کتابخانه های این شهر. هلاکو خان در حمله به قلعه الموت و فتح آن (در سال ۱۲۵۶م) نیز دستور داد تا کتابخانه سیدنا (متعلق به حسن صباح) را سوزانند و نابود کردند.

و "رونق علم، هيچ شهرى در مقابله و موازات آن نمى افتاد... و در هر يك از دو مدرسه خانى و مسعوديه هر روز هزار طالب علم به استفادت اشتغال داشتند"^{۳۸}. با اينحال در سال ۶۷۱هـ (۱۲۷۲م) شهر بخارا - بار ديگر - مورد هجوم و ويرانى قرار گرفت بطوريكه شيخ فضل الله همدانى (وزير ايلخانيان) تأكيد مى كند: "... و مدرسه مسعوديگ (مسعوديه) را - كه معظم ترين و معمورترين مدارس آنجا بود - آتش زدند و با نفيس كتب سوختند و يك هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند... چنان شهرى معظم و ولايت آن بكلى خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالى هيچ جانور نبود"^{۳۹}.

خواجه رشيدالدين فضل الله در وصيت نامه خود از دو كتابخانه بزرگ ياد مى كند كه داراى ۶۰ هزار جلد كتاب "در انواع علوم و تواريخ و حكايات" بود^{۴۰}. اين دو كتابخانه عظيم پس از قتل فجييع خواجه رشيدالدين (۷۱۸هـ=۱۳۱۸م) دستخوش غارت و چپاول شد و بخش مهمى از كتاب ها سوخت. كتابخانه "ربع رشيدى" در تبريز از آنجمله بود. اين كتابخانه در زمان وزارت خواجه غياث الدين محمد (پسر اديب و دانشمند رشيدالدين فضل الله) آباد شد اما با قتل غياث الدين محمد (۷۳۶هـ=۱۳۳۵م) نيز بار ديگر "ربع رشيدى" بوسيله اراذل و اوباش غارت گرديد و بسيارى از كتب نفيس آن به تاراج رفت.

در سال ۷۶۰هـ (۱۳۵۸م) امير محمد مبارزالدين (حاكم فارس) "به بازوى تقويت دين" در حوالى فارس، كرمان، يزد و صفاهان "حدود سه

۳۸ - تاريخ جهانگشا، ج ۱، صص ۸۴-۸۵.

۳۹ - جامع التواريخ، ج ۲، ص ۷۶۷. در باره رونق علم و فلسفه در بخارا، نگاه كنيد به: بخارا؛ دستاورد قرون وسطى، ريچارد فرآى، خصوصاً صفحات ۷۹-۱۲۲ و ۱۴۶-۱۵۶.

۴۰ - مكاتبات رشيدى، مکتوب ۳۶.

چهار هزار جلد کتاب فلسفه را به آب شست^{۴۱}. شاه شیجاع - پسر امیر مبارزالدین - نیز بسیاری از کتب ضاله و ممنوعه (محرّمه الانتفاع) را از میان برد^{۴۲}.

در سال ۹۸۴ هـ (۱۵۷۶م) کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا صفوی پس از کشته شدن او بدست برادرش (اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل ثانی) به آتش کشیده شد و همه کتابها، رقعات و اسناد نفیس آن سوخت^{۴۳}. چند سال بعد (سال ۹۹۰هـ-۱۵۸۲م) در حمله شاه عباس صفوی به سبزوار و بیرون کردن اشرار و مخالفان داخلی از آن شهر، سربازان و قلّچیان (خدمه لشگر) شهر سبزوار را غارت کردند بطوریکه: "مجملاً در همان شب، خاک سبزوار را غریبال کرده، هیچ چیزی (باقی) نگذاشتند". بازارها را آتش زدند و چند دکان صحافی را - که در آن مصاحف بسیاری بود - سوختند^{۴۴}.

قاضی احمد قمی در ذکر وقایع سال ۹۹۴ هـ (۱۵۸۵م) یادآور می شود که: عثمان پاشا (سردار عثمانی) در حمله به شهر تبریز "قیصریه (بازار بزرگ شهر) را که از غایت شهرت، محتاج به وصف نیست، آتش زده، تمامی کتاب ها را - که به خطوط استادان تحریر یافته بود - نابود ساخت..."^{۴۵}. قاضی احمد قمی که خود شاهد بسیاری از هجوم ها و غارت های عصر صفویه بود در ذکر حوادث سال ۹۹۸ هـ (۱۵۸۹م) نیز می نویسد: "از یک های مهاجم پس از حمله و تصرف شهر مشهد، چندین

۴۱ - راهنمای کتاب، ج ۸، ۱۳۴۴، ص ۷۲، مقاله "کتابشویان"، محمدتقی دانش پژوه.

۴۲ - تاریخ آل مظفر، محمد کبی، ص ۴۹.

۴۳ - نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ خلاصه

التواریخ، قاضی احمد قمی، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۴۴ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴۵ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۸۷۴.

هزار مصحف را در آب انداختند و از جمله اكثر آنها را به باغ شاهى برده، آن حوض را انباشتند...^{۴۶}

در سال ۱۳۳۹ هـ (۱۹۲۰م) كتابخانه بزرگ شهر طبس - كه بيش از ۸۰۰ سال سابقه تاريخى داشت - در حمله سپاهيان نايب حسين كاشى به اين شهر در آتش سوخت. در اين كتابخانه قديمى حدود هشت هزار جلد كتاب نفيس خطى، ضبط و نگهدارى مى شد.^{۴۷}

ما - در صفحات قبل - به تعداد جمعيت بزرگترين شهرهاى اروپا در مقايسه با جمعيت شهرهائى مانند مرو و بخارا اشاره کرده ايم، در اينجا نيز يادآور مى شويم: در حاليكه كتابخانه كليساى جامع شهر كنستانز (در آلمان) در قرن نهم ميلادى، فقط سيصدوپنجاه و شش كتاب و كتابخانه دير بنديكى (در آلمان) بسال ۱۰۳۲ ميلادى كمى بيش از صد جلد كتاب و كتابخانه كليساى جامع شهر بامبرگ (در آلمان) بسال ۱۱۳۰ ميلادى فقط نودوشش جلد كتاب داشت^{۴۸}، اسناد و ارقام ارائه شده در باره تعداد كتب كتابخانه هاى ايران در قرون وسطى و كيفيت آنها، از غناى فرهنگى جامعه ايران آن زمان حكايى مى كند.^{۴۹}

۴۶ - خلاصه التواريخ، ج ۲، صص ۷۹۸ و ۱۰۷۵-۱۰۷۶.

۴۷ - براى گزارش ارزشمندی از كتابخانه هاى ايران در قبل و بعد از اسلام نگاه كنيد به: كتاب و كتابخانه هاى شاهنشاهى ايران، ركن الدين همایونفرخ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۵، همچنين مقالات همين نویسنده در: مجله هنر و مردم، شماره هاى ۴۳-۵۴، ۱۳۴۵ و شماره هاى ۵۵-۷۵، ۱۳۴۶؛ نشریه تلاش، شماره ۱، ۱۳۴۵، صص ۷۷-۸۴؛ همچنين نگاه كنيد به: نقش ايران در فرهنگ اسلامى، على سامى، صص ۲۵۲-۲۷۵ و La vie quotidienne des Musulmans, pp. 146-151.

۴۸ - تمدن اسلامى در قرن چهارم، آدم متز، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴۹ - در باره پيشرفت علوم و خصوصاً رياضيات (حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریه مقدماتى اعداد) در اين دوران نگاه كنيد به: زندگينامه رياضيدانان دوره اسلامى از سده سوم

در مورد فرهنگ و دانش توده‌هاى مردم (عوام) نيز اطلاعات جالبى در دست است. مثلاً مقدسى بهنگام ديدار از بخارا در اوایل قرن چهارم هجرى (دهم ميلادى) ضمن توصيف آبادى، کثرت جمعيت و بازارها و برزن‌هاى بزرگ و مجالس پرجماعت شهر تأکيد مى‌کند: "اگر کسى در اين شهر زندگى کند به او خوش خواهد گذشت و عوام شهر بخارا را عالم و دانشمند خواهد يافت"^{۵۰}.

ابن حوقل نيز گزارش جالبى در همين دوران (۳۳۱هـ=۹۴۲م) از برخورد با مردم خوزستان دارد و يادآور مى‌شود: "عوام و پيشه‌وران آنجا مانند خواص و دانشمندان به علم کلام آشنائى دارند و در باره آن گفتگو مى‌کنند چنان که حمالى را ديدم که باری سنگين بر دوشش بود و با حمالى ديگر - که او نيز بار برداشته بود - راه مى‌رفتند و در همان حال در تأويل و حقايق کلام گفتگو مى‌کردند بدون آنکه به حالتى که دارند متوجه باشند"^{۵۱}.

شهر هرات نيز که از پرجمعيت‌ترين و آبادترين شهرهاى ايران در قرون وسطى بود، طى حملات اعراب، مغول‌ها و ديگر قبائل مهاجم - بارها - ويران گرديد. حمدالله مستوفى که در حوالى سال ۷۳۰هـ (۱۳۲۹م) از هرات ديدن کرده، گواهی میدهد که: "در شهر هرات ۱۲ هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه (آسياب) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاه و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود"^{۵۲}. اين شهر در حمله تيمور (۷۸۵هـ=۱۳۸۳م) بار

تا سده يازدهم هجرى، ابوالقاسم قربانى؛ تاريخ علوم عقلی در تمدن اسلامى، ذبيح الله صفا، ج ۱؛ پارسی نامه، ابوالقاسم قربانى؛ تاريخ ايران (کمبريج)، ج ۴، صص ۳۳۰-۳۶۴.
۵۰ - احسن التقاسيم فى معرفه الاقاليم، ص ۲۸۰، چاپ ليدن، ترجمه فارسى، ج ۲، ص ۴۰۶.
۵۱ - صوره الارض، صص ۲۶-۲۷.
۵۲ - نزهه القلوب، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنين نگاه کنيد به: سفرنامه، ابن بطوطه، ص ۳۸۹؛ معجم البلدان، ياقوت حموى، ج ۵، ص ۳۹۶.

دیگر ویران شد و مردم آن قتل عام گردیدند^{۵۳}. اصفهان نیز بر اثر حملات قبایل مهاجم - بارها - آسیب دید. این شهر از نظر رونق پیشه‌وری و صنعت در قرون وسطی اهمیت فراوانی داشت بطوریکه ناصر خسرو در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) ضمن اشاره به کاروانسراهای متعدد، آبادانی و رونق تجارت و پیشه‌وری در اصفهان، تأکید می‌کند که: "من در همه زمین پارسی گویان، شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم"^{۵۴}. ابن بطوطه نیز در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) ضمن وصف جمعیت و آبادانی و رونق اقتصادی اصفهان، از پیدایش و رشد اصناف و دستجات پیشه‌وری در این شهر یاد می‌کند^{۵۵}. در همین زمان، تیمور پس از حمله و تصرف اصفهان (سال ۷۸۹هـ = ۱۳۸۷م) مالیات سنگینی بر پیشه‌وران و صنعتگران این شهر بست و مبلغ هنگفتی بعنوان "مال امانتی" از مردم مطالبه کرد. مأموران مالیاتی تیمور با چنان خشونتى به اخذ مالیات پرداختند که باعث شورش مردم اصفهان گردید بطوریکه بسیاری از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور برای انتقام و سرکوب شورش مردم، دستور داد تا هزاران تن را کشتند و هفتاد هزار تن را سر بریدند و از سرها منارها ساختند و "همه را بر طشت خون نشانندند..."^{۵۶}.

۵۳ - نگاه کنید به: روضات الجنات، ج ۲، صص ۴ و ۴۴-۴۵ و ۴۹-۵۵ و ۹۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامی، صص ۸۳-۸۴. در مورد حمله مغول به هرات نگاه کنید به: صفحه ۱۹ کتاب حاضر.

۵۴ - سفرنامه، صص ۱۶۶-۱۶۷. کتاب تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۶۷.

۵۵ - سفرنامه، ص ۲۱۲. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۶۷.

۵۶ - ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواریخ، معین الدین نظنزی، ص ۳۳۶؛ تاریخ آل مظفر، کتبی، ص ۱۱۴؛ روضه الصفا، میرخواند، ج ۶، ص ۱۵۷.

در حمله محمود و اشرف افغان به اصفهان (۱۱۳۵هـ=۱۷۲۲م) نیز بنا به فتوای ملازعفران (روحانی سنی که محمود و اشرف افغان را تحت نفوذ مذهبی خود داشت) مهاجمین، اوراق و اسناد و مدارک مربوط به دوران صفوی را بعنوان اسناد و مدارک "کافران رافضی" (شیعیان) به زاینده رود ریختند^{۵۷}، و بی تردید بسیاری از کتب و رسالات فلسفی نیز در این پاکسازی ها از میان رفت. چند سال بعد (۱۱۶۳هـ=۱۷۵۰م) سربازان و سپاهیان زند نیز - که از عشایر لرستان بودند - وقتی داخل شهر اصفهان شدند: "دست به تاراج گشودند و سامان ۲۴۰ ساله خلق اصفهان را برهم زدند"^{۵۸}.

شهر تبریز نیز از بزرگترین و آبادترین شهرهای بازرگانی و پیشه‌وری ایران بود بطوریکه ادوریک دوپردن - Odoric de Pordenone - که در حوالی سال ۷۲۰هـ=۱۳۲۰م از تبریز دیدن کرده، می‌گوید: "تبریز از جهت اجناس و کالاها، بهترین شهر عالم است، این شهر برای ایلخانان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد"^{۵۹}. اما این شهر پرجمعیت و آباد در حمله عثمان پاشا (سردار عثمانی) به تبریز (سال ۹۹۴هـ=۱۵۸۵م) چنان ویران شد که: "... شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادان در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و درخت‌ها را بریده بودند..."^{۶۰}.

۵۷ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، ص ۳۵۸.

۵۸ - نگاه کنید به: مجمل التواریخ، ابوالحسن گلستانه، صص ۳۹۰ و ۴۵۸؛ مقایسه کنید با: رستم التواریخ، رستم الحکما، صص ۲۴۸-۲۵۵.

۵۹ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷۱؛ مقایسه کنید با: سفرنامه، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶۰ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۹۷؛ مقایسه کنید با سخن قطران تبریزی در باره حمله غزها به شهرهای آذربایجان: شهریاران گمنام، احمد کسروی، صص ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۵-۱۹۹.

۱۹۹ - ...

مناطق شمالی ایران (گیلان و طبرستان) نیز از هجوم های قبایل و کشمکش های امیران داخلی آسیب های فراوان دید. مثلاً: یزیدبن مهلب (سردار اموی) در حمله به گرگان و سرکوب شورش توده ها (۹۸هـ=۷۱۶م) ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت^{۶۱}. یزیدبن مهلب در این حمله، گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه اموی نوشت: "چندان غنایم برداشتم که قطار شتر تا به شام رسد"^{۶۲}.

در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دستخوش هجوم ها، غارت ها و قتل عام های متعدد بود بطوریکه بدنبال قیام گسترده مردم این نواحی علیه اعراب و عاملان خلیفه (سال ۱۴۲هـ=۷۵۹م) "بیک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد" شورش دیگری در چالوس و رویان روی داد و عبدالله بن حازم (مأمور خلیفه) به بهانه "دادرسی" و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را - یک یک - به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز "از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود... و دیه (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال ها آباد نشد... و املاک مردم به زور می بردند"^{۶۳}.

هارون بزودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دلجوئی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد برمکی و برادرش (موسی) را به حکومت طبرستان منصوب کرد. اما آنان نیز در طبرستان: "ملک های ارباب به قهر می خریدند و تغلب (چیرگی) ها کردند... و از خوف فضل و

۶۱ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۲ - تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ص ۱۸۳؛ تاریخ رویان، اولیاء الله آملی، ص ۶۹.

جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد^{۶۴}.

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) که نخستین حکومت های مستقل در ایران تأسیس شد، طبرستان نیز به خاندان طاهری سپرده شد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر - به عنوان حاکم طبرستان - به این ناحیه اعزام گردید (۲۳۷ه=۸۵۱م). سلیمان بن عبدالله مردی بنام محمدبن اوس را به حکومت آمل و رویان و چالوس برگماشت. مأموران حکومتی در این نواحی "هرسال سه خراج ستدندی: یکی برای محمدبن اوس و یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بودی". ظلم و ستم مأموران و پریشانی و درماندگی روستائیان به آنجا رسید که مردم، جمله املاک خویش فروختند و خانه ها، وا گذاشتند و به ولایت دیگر کوچ کردند^{۶۵}.

در این زمان تعدادی از بازماندگان خاندان علی پس از فرار از جنگ حکومت های اموی و عباسی به نواحی گیلان و طبرستان پناهنده شده و با کمک روستائیان این منطقه به بازسازی و ترمیم زندگی خویش پرداخته بودند. سوابق تاریخی - مذهبی، خاطره شهدای کربلا، مرثیه ها و ظلم و ستم هائی که همواره نسبت به خاندان علی حکایت می شد، زمینه مناسبی بود تا روستائیان و ستمدیدگان این منطقه نسبت به خاندان علی، همدلی، همراهی و گرایش معنوی داشته باشند. در چنان شرایطی، مردم چالوس و آمل - با یاری روستائیان مجاور - متفق شدند و بسال ۲۵۰ هجری (۸۶۴م) نزد حسن بن زید (از بازماندگان خاندان علی) رفته و از

۶۴ - تاریخ طبرستان، ص ۱۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن الفقیه، ص ۳۲؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۵۸.

۶۵ - تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، ص ۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۵.

وى درخواست كردند تا حكومت طبرستان و مازندران را بپذيرد "تا به بركات او، اين ظلم، خداى از روستائيان بردارد." بدین ترتيب: حسن بن زید با لقب "داعی کبیر" حاکم طبرستان شد و سلسله سادات علوی طبرستان را تأسیس کرد. ^{۶۵} حسن بن زید، مردی "حجیم و بزرگ شکم و سنگین و کثیراللحم" (گوشت آلود) و در اجرای نماز و آئین های شیعه بسیار سخت گیر بود. او به محض تحکیم قدرت خود، با روستائیان به خشونت رفتار کرد و بقول: "جمله غله ولایت بسوخت." حکومت حسن بن زید آنچنان با وحشت و خشونت همراه بود که: "دل های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند." او برای آنکه پایه های قدرت خود را مستحکم کند و از بروز شورش های مردم بومی جلوگیری نماید، افراد خاندان خود را از نواحی عربستان به طبرستان آورد بطوریکه در سال ۲۵۳هـ (۸۶۶م) به عدد اوراق اشجار (برگ های درختان)، سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه، مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت (حسن بن زید) پسای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی ^{۶۶}. جانشین حسن بن زید (محمد بن زید یا داعی صغیر) نیز آنچنان با ظلم و خشونت حکومت کرد که در زمان او نیز مردم طبرستان "نفس برتوانستند کشید" ^{۶۷}. ناامیدی مردم در استقرار عدل بوسیله سادات علوی و ظلم و ستم

۶۵ - تاریخ طبرستان، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، مرغشی،

ص ۱۳۵.

۶۷ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳.

مأموران و حامیان این خاندان در طبرستان باعث شد تا مردم این منطقه برای رهائی خویش - بار دیگر - چاره اندیشی کنند. بهمین جهت در سال ۲۶۰هـ (۸۷۱م) یعقوب لیث صفاری را بسوی طبرستان دعوت کردند. محمدبن زید به محض آگاهی از حرکت یعقوب به طبرستان، ابتدا سیزده میلیون درهم بقایای خراج را از مردم وصول کرد و سپس به جنگل‌ها و کوههای اطراف متواری شد و در این فرار، او و یارانش "بیشتر پل‌ها را شکسته و راهها را خراب کردند".

اما آغاز حکومت یعقوب نیز پایان رنجها و مصیبت‌های مردم طبرستان نبود زیرا یعقوب نیز "... از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت، دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت"^{۶۸} بطوریکه: "نیک و بد نگذاشت که بکشت، و خانه‌ها را از بن برکنند، و به شکنجه و عقوبت، خراج دو ساله - به یک بار - از مردم بستد تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ با خلق نماند"^{۶۹}.

رافع بن هرمته (حاکم خلیفه عباسی در خراسان) نیز که ظاهراً برای رفع ستم از مردم بسوی طبرستان شتافته بود (۲۷۳هـ=۸۸۴م) پس از ورود به طبرستان: "هزار هزار (یک میلیون) درهم خراج به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقوبت حاصل کردند و غله بسوزانید و درخت‌ها ببرید و سنگ آسیا بشکست"^{۷۰}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم - در باره حمله غزها

۶۸ - حبيب السیر، خواندمیر، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۴۰۸.

۶۹ - تاريخ طبرستان، صص ۲۴۵-۲۴۷؛ تاريخ طبرستان، رويان و مازندران، ص ۱۳۶.

۷۰ - تاريخ طبرستان، ص ۲۵۴؛ تاريخ طبرستان، رويان و مازندران، ص ۱۳۹. مقایسه کنید

با تاريخ بیهقی، صص ۵۸۸ و ۵۹۱-۶۰۱، در قتل و غارت مردم آمل و ساری توسط

سیاهیان سلطان مسعود غزنوی.

(بسال ۵۸۵هـ=۱۱۸۹م) و احمدعلى خان وزيرى در باره حمله آقا محمدخان قاجار به کرمان (۱۲۰۹هـ=۱۷۹۴م) و حاج ميرزا حسن فسائى و نيز ويلم فلور و لاکهارت در باره حمله افغان ها به اصفهان و شيراز و کرمان (۱۱۳۳ و ۱۱۳۵هـ=۱۷۲۰ و ۱۷۲۲م) و قحطى و گرسنگى حاصل از اين هجوم ها، اوضاع اين سه شهر را شبیه گزارش عتبى (در باره حمله غزها به کرمان) روايت مى کنند: "مردم از فرط گرسنگى و قحطى، هسته هاى خرما را آرد کرده، مى خوردند و پس از اتمام هسته ها، گرسنگان، نطع ها (سفره هاى چرمين) کهنه و دلوهائى دريده را مى سوختند و مى خوردند. هر روز چند کودک در شهر گم مى شدند که گرسنگان ايشان را به مذبح هلاک مى بردند... و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پرواى مرده و تجهيز و تکفين نبود... صدهزار آدمى در پنجه و چنگال نکال (شکنجه) ي ايشان (غزها) افتادند و در زير طشت آتش گرفتار شدند... (غزها) هرکجا ناحيتى معمور بود يا خطه مسکونديدند آثار آن، مطموس (نابود) و مدروس گردانيدند... تا کار به جائى رسيد که کرمان - که از فرط راحت و کثرت نعمت با سغد و سمرقند لاف زيادى ميزد - امروز در خرابى، ديار لوط و زمين سبا را سه ضربه نهاد"^{۷۱}.

۷۱ - بدايع الزمان (تاريخ افضل)، صص ۸۹ و ۹۱-۹۳؛ سلجوقيان و غز در کرمان، صص ۱۳۱؛ تاريخ کرمان، صص ۳۶۲ مقایسه کنید با: فارسنامه ناصرى، گفتار اول، صص ۱۶۱؛ انقراض سلسله صفويه، لاکهارت، صص ۱۳۱ و ۱۸۸-۱۸۹ و ۱۹۴؛ برافتادن صفويان برآمدن محمود افغان، صص ۷۸ و ۲۰۵-۲۱۱؛ همچنين نگاه کنید به: تاريخ جديد يزد، صص ۹۰، در باره محاصره شهر يزد بوسيله تيمور و قحطى و مرگ و مير مردم، روضات الجنات، ج ۲، صص ۵۳ در مورد قحطى شهر هرات؛ خلاصه التواريخ، قاضى احمد قسى، ج ۲، صص ۸۹۷-۸۹۸، در حمله و غارت مشهد توسط ازبک ها و قحط و غلا شهر؛ جامع جعفرى، صص ۴۷۳ در تخریب خانه ها و آبادى هاى شهر کرمان بدستور آقا محمدخان قاجار.

یکی از مأموران دولتی که در سال ۵۹۶ه (۱۱۹۹م) از منطقه کرمان دیدار کرده بود، می نویسد: "شهرهای جیرفت و زرنند و سیرجان که هریک دارای ۲۰۰ هزار، ۱۰۰ هزار و ۵۰ هزار آدمی بوده، اکنون در بعضی دیاری (کسی) نبود و در بعضی کم از ۱۰۰ تن و کم از ۵۰ تن بود"^{۷۲}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم در باره نتایج شوم حمله ترکان غز به کرمان یادآور می شوند:

"آتش محنت و دود وحشت در (کرمان) افتاد. از هر محله، نوحه ای و از هر خانه ای، ناله ای و از هر گوشه ای، فریاد بی توشه ای. نفس مملکت کرمان - که از ضعف و بی طاقتی به سینه رسیده بود - به لب رسید و مسالک (جاده ها) ی قوافل به سبب اضطراب، بسته شد و امداد - که از اقطار متواصل بود - منقطع گردید و مخایل (نشانه ها) ی قحط روی نمود... مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه در مضایق اضطراب مانده بودند، در تاریکی شب، مشت می زدند و به تحمل و احتیال (چاره اندیشی) به انتظار فرج، روزی به شب می بردند"^{۷۳}.

ویلیم فلور نیز گزارش های ارزنده ای از غارت و تاراج شهرهای تجارتي کرمان، لار در زمان صفویان و حمله افغان ها و قحط و غلای آن دوران بدست می دهد. نگاه کنید به: برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، صص ۲۹-۳۵، ۴۴-۴۵، ۶۰-۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱، ۲۷۸-۲۸۵ و ۳۰۵.

۷۲ - جامع التواریخ حسنی، نسخه خطی کتابخانه ملی، نقل از: آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۷۳ - سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۳-۱۴۴، بذایع الزمان، ص ۸۹. در مورد حملات دیگر و قتل عام مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی منطقه کرمان، نگاه کنید به: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۹، ۶۲، ۷۷-۷۸، ۱۰۰-۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۳ و ۲۰۷؛ تاریخ

چنانکه گفتیم: در بسیاری از حملات و هجوم‌ها، ویران کردن شهرها و خراب کردن سدها و بندها در نظر مهاجمین نوعی "فتح" بشمار می‌رفت مثلاً در حمله شاهرخ تیموری به سیستان (۶۹۵هـ = ۱۲۹۴م) وقتی لشکریان شاهرخ از محاصره و فتح سیستان خسته و مایوس شدند، میرساقی (مشاور سلطان شاهرخ که جمعی از اقوام او توسط سیستانیان کشته شده بودند) به سلطان شاهرخ گفت: "... قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بندها را از هیرمند برداریم..." جمعی از سران لشکر نیز نظر میرساقی را نیکو دانستند و لذا، اردوی سلطان شاهرخ را بر سر بند هاونگ آوردند. هاونگ سدی بود بطول چهل و به عرض هشت فرسخ که آبادی و رونق منطقه سیستان از وجود آن بود بطوریکه محلات و شهرهای دور (تا فاصله دوازده فرسخ) از آب این سد و سایر سدها (مثل بند حمزه بلواخان، بند یکاب) استفاده می‌کردند. سپاهیان شاهرخ این سد بزرگ و سایر بندها و سدها را خراب کردند و بقولی: "تیشه به ریشه مردم زدند و سدهای چند هزار ساله را شکستند"^{۷۴}

آل مظفر، صص ۸۷ و ۸۹. در مورد آبادانی و رونق اقتصادی منطقه کرمان در قرون وسطی نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن قتیبه، ص ۲۰؛ صوره الارض، ابن حوقل، ص ۷۷؛ حدود العالم، یاقوت حموی، ص ۱۲۶؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۳۲۱-۳۳۹؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۳. ۷۴ - نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۱۸ و ۱۱۳-۱۱۴؛ مطلع السعدین، عبدالرزاق سمرقندی، ج ۲، صص ۷۵ و ۶۵۲؛ در مورد آبادانی و رونق اقتصادی سیستان در قرون وسطی نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۱۳ و ۱۴ و ۸۶ و ۴۴۱؛ صوره الارض، ابن حوقل، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۰-۱۶۱؛ مختصر البلدان، ابن قتیبه، ص ۲۲. در مورد حملات دیگر، قتل عام‌های مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی شبکه‌های آبیاری و کشاورزی در منطقه سیستان نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامی، ص ۹۲.

۲- حوادث طبيعى: قحطى ها، خشكسالى ها، زمين لرزه ها و...

گفتيم كه بسيارى از شهرهاى مهم ايران كه در مسير حملات اقوام و قبائل مهاجم قرار داشتند - بارها - ويران گرديدند بطوريكه - مثلاً - كرزن و لاکهارت در مورد نيشابور تأكيد مى كنند كه: "هيچ شهري در جهان به اندازه نيشابور، ويران و بازسازى نشده است"^{۷۵}.

در اينجا، بى آنكه بخواهيم به قرينه سازى هاى ظاهري دچار گرديم، يادآور مى شويم كه حمله عراق به ايران (۱۳۵۹) و تداوم ۸ سال جنگ خونين و بيهوده، و نتايج سهمگين اين جنگ در ویرانی شبکه های اقتصادی و صنعتی ایران، نابودی بناهای تاریخی و تلفات عظیم انسانی (خصوصاً نیروهای تولیدی و جوان جامعه) مى تواند يك مصداق عینی در تکمیل نظرات ما باشد. "انستیتو بین المللی تحقیقات در باره صلح" (سیپری) در استکهلم، خسارت جنگ ۸ ساله ایران و عراق را بیش از درآمد نفتی این دو کشور در یک قرن اخیر دانسته است. منابع دیگر، خسارت جنگی ایران را ۷۴ تا ۹۱ بیلیون دلار ذکر کرده اند.

روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت ۶۸) ضمن چاپ لیستی از آثار تاریخی و فرهنگی آسیب دیده در جریان جنگ ایران و عراق به نقل از رئیس "سازمان میراث فرهنگی کشور" نوشت: "استقرار تأسیسات نظامی و پایگاههای هوایی در جوار شهرهای باستانی و اقدام به سنگرکشی در محوطه های باستانی، نمونه هایی از بی توجهی به سیاست عدم استقرار نظامی در جوار آثار باستانی است. یکی از دلایل تخریب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحمیلی همین امر بوده است". وی به عنوان نمونه به معبد چغا زنبیل - یکی از ۳ آثار فرهنگی ثبت شده در میراث فرهنگی جهانی در خوزستان - اشاره کرده که "سپاه پاسداران در محوطه آن، پایگاه نظامی احداث نموده و به همین جهت امکان سرکشی و جبران خسارت وارده وجود نداشته است".

براساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی (۱۴ اردیبهشت ۷۴): "۸۰٪ آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف "بrazجان" بدلیل حفاری های غیرمجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. این شهر تاریخی که متعلق به دوره ساسانیان است دارای یک آتشفشان، یک معبد میترائی (مهرپرستی)، دژ دفاعی و آثار دیگر می باشد. (ان دونه باستان و هنر - ۸۶ - ۷۵ - ایران و قضیه ایران، کرزن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مقاله نیشابور، لورنس لاکهارت، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۳۸. در مورد اهمیت علمی و فرهنگی

شهرها و ولایاتی که از حملات مهاجمان، دور و در "امان" ماندند (مانند فارس) امروزه دارای آثار تاریخی فراوان است. اینکه سعدی میگوید: "اقلیم فارس را غم از آسیب دهر نیست" در واقع اشاره به عدم هجوم های قبایل بیابانگرد به این منطقه می باشد وگرنه فارس نیز مانند بسیاری از ولایات ایران، بارها در اثر حوادث طبیعی (مانند: وبا، قحطی، خشکسالی، زمین لرزه و...) دچار آسیب های بسیار شد مثلاً: در سال ۶۹۹هـ (۱۲۹۹م) بر اثر وبا و قحط و غلای گسترده در فارس، بسیاری از گرسنگی مُردند بطوریکه بقول و صاف: "... در دارالملک (شیراز) و سایر ولایات فارس، بیش از صد هزارتن از گرسنگی هلاک شدند... و سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی، از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند"^{۷۶}.

ناصر خسرو یادآور می شود که در زمین لرزه شهر تبریز (در سال ۱۰۳۲/هـ ۱۰۳۴م) قریب ۴۰ هزار تن هلاک شدند.^{۷۷} در سال های ۶۷۱ و ۱۱۹۴هـ (۱۲۷۲ و ۱۷۷۸م) نیز زمین لرزه های دیگری شهر تبریز را بسختی لرزاند و باعث کشتار و ویرانی های فراوان گردید.^{۷۸}

شهر نیشابور در قرون وسطی نگاه کنید به مقاله لاکهارت در مجله فوق الذکر، صص ۳۳۷-۳۵۰؛ نیشابور مرکز خراسان، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی، عبدالحمید مولوی، نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷، صص ۱۸۲-۲۲۶؛ نیشابور به روایت تاریخ، عباس شریفی نارانی، نشریه میراث فرهنگی، شماره ۳-۴، صص ۷۵-۸۰.

۷۶ - تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۸ همچنین نگاه کنید به: صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۳۶۲.

۷۷ - سفرنامه، ص ۹.

۷۸ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷؛ در باره زمین لرزه های شهر تبریز نگاه کنید به مقاله عزیز دولت آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۶، ۱۳۴۳، صص ۱۳۷-۱۶۲؛ زمین لرزه های تبریز، یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۹. برای آگاهی از زمین لرزه های

نیشابور - مرکز خراسان - که در اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میعادگاه بازرگانان نواحی مختلف و مرکز توزیع کالا به فارس و سند و کرمان بود و ساکنان آن ثروتمندترین مردم خراسان بشمار می رفتند، بر اثر قحطی و خشکسالی سال ۴۰۱ه (۱۰۱۰م) دچار آسیب های شدید گردید بطوریکه بقول عتبی: تنها در نیشابور صد هزار تن از قحطی و خشکسالی هلاک شدند.^{۷۹} قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ میلادی نیز چنان لطمه ای به جمعیت خراسان وارد کرد که بقول کرزن "هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود"^{۸۰}.

در سال ۱۸۷۲ میلادی در نیشابور قحطی مهیبی رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۳ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۴ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۵ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۶ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۷ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۸ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۷۹ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۰ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۱ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۲ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۳ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۴ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۵ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۶ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۷ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۸ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۸۹ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۰ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۱ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۲ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۳ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۴ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۵ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۶ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۷ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۸ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۸۹۹ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند. در سال ۱۹۰۰ میلادی نیز قحطی دیگری در نیشابور رخ داد که در آن سال ۱۰۰ هزار تن از جمعیت نیشابور جان باختند.

شهرهای مهم ایران نگاه کنید به کتاب ارزشمند: تاریخ زمین لرزه های ایران، تألیف ن.ن. آمیرسز و ج.پ. ملویل. ترجمه: دکتر محمدعلی باقری، تهران، ۱۳۷۶-۷۷. صص ۲۷۶-۲۷۸.
 ۷۹ - تاریخ یمینی، صص ۲۷۶-۲۷۸.
 ۸۰ - ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۲۴۸. ترجمه: دکتر محمدعلی باقری، تهران، ۱۳۷۶-۷۷.

۳- جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی

در کنار حملات و هجوم‌های قبایل نیمه وحشی و عشایر چادرنشین و بروز حوادث طبیعی، باید از جنگ‌های داخلی شاهزادگان و امیران محلی و دست‌بدست گشتن حکومت‌ها نیز یاد کرد که هریک در ویرانی شهرها و فروپاشی اقتصاد، فرهنگ و امنیت ولایات نقشی اساسی داشتند مثلاً: محمدبن علی راوندی در ذکر حوادث عصر سلطان سنجر سلجوقی (۵۳۵هـ = ۱۱۴۰م) می‌نویسد: "چون جمله خراسان، سنجر را مسلم شد، امرای دولت و حشم او در مهلت ایام دولت و قسمت اسباب نعمت، باغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و به رعایا، ستم آغاز نهادند... بی رسمی‌ها در ماوراء النهر آغاز کردند... ولایت خراسان از وطانت (ظلم و فشار) لشکر خراسان و ناهمواری‌های حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند..."^{۸۱}

با مرگ تیمور (۸۰۸هـ = ۱۴۰۵م) و سلطنت شاهرخ، هرج و مرج و اختلافات درونی حکومت تیموری آشکار گردید بطوریکه احمدبن حسین می‌نویسد: "امرا و شاهزادگان به هم برآمدند و هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند و آنجا را در تصرف آوردند... و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند... خرابی در ولایت‌ها راه یافت و

۸۱ - راحه الصدور، صص ۱۷۱-۱۷۲. راوندی در ذکر ظلم و ستم‌های ترکان غزنوی در خراسان نیز یاد آور می‌شود که: غزان در خراسان بی رسمی‌ها کردند و بی رحمی‌ها نمودند که "اگر بشرح آید ده کتاب چنین باشد" راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴.

مردم پراکنده گشتند... در تمام بلاد ايران، قحط و وبا واقع شد"^{۸۲}.
 يار احمد خوزانى - يکى از سرداران شاه اسماعيل صفوى در حمله
 به نواحى ماوراء النهر - در شهر نسف يا نخشب (تزدیک بخارا) به کشتار
 همه موجودات زنده - چه انسان و چه حيوان - فرمان داد. پس از اجراى
 اين دستور هولناک، او در پاسخ به اعتراض تنى از ياراناش گفت: "حال،
 اندک در تسلى شد، عوض قتل عام چنگيز و تيمور را کردم"^{۸۳}.

۴- زد و خوردها و کشمکش هاى مذهبى

زد و خوردها و کشمکش هاى فرقه هاى مذهبى نيز در ويرانى و قتل و غارت
 شهرهاى مهم ايران نقش مهمى داشت مثلاً پس از حمله غزاها به نيشابور و قتل
 عام مردم و کشتار دانشمندان اين شهر (سال ۵۴۸هـ = ۱۱۵۳م) به تصريح راوندى:
 "چون غزان برفتند، مردم شهر را بسبب اختلاف مذاهب، حقايد قديم بود. هر شب

۸۲ - تاريخ جديد يزد، صص ۲۴۹-۲۵۰. براى آگاهى از جنگ هاى داخلى، حمله ها،
 کشتار مردم و خصوصاً غارت تجار خارجى و داخلى و فروپاشى اقتصاد شهرها و روستاهائى
 فارس، خوزستان، بيهق، لار، کرمان و... از جمله نگاه کنيد به: روضات الجنات معين الدين
 اسفزارى، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۸؛ حبيب السير، خواندمير، ج ۴، ۴۳۹؛ تاريخ آل
 مظفر، صص ۴۳ و ۱۰۸-۱۰۹؛ راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۸۱ و ۳۹۲؛ سلجوقيان و غزا در
 کرمان، صص ۵۸-۶۰؛ تاريخ بيهق، ابوالحسن بيهقى، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۱؛
 تاريخ وصاف، ص ۳۶۱؛ ظفرنامه، شرف الدين على يزدى، ج ۱، صص ۲۶۳ و ۴۲۷ و ۵۴۱ و
 ۵۵۹-۵۶۲؛ تاريخ احوال حزين، صص ۱۰۳-۱۰۸؛ برافتادن صفريان بر آمدن محمود افغان
 (روايت شاهدان هلندى)، ويلم فلور، صص ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۷۸، ۸۲،
 ۲۰۵-۲۱۱ و...
 ۸۳ - نگاه کنيد به: تاريخ عالم آراى صفوى، مؤلف ناشناس، بکوشش يداالله شکرى،
 صص ۳۷۲. براى نمونه هاى ديگرى از کشمکش هاى سرداران و اميران داخلى و ويرانى شهرها
 در اين دوره نگاه کنيد به صفحات ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵ و... تاريخ عالم آراى صفوى.

فرقتی از محلتی حشر می کردند و آتش در محلت مخالفان می زدند تا خرابه ها - که از غزان مانده بود - اطلال شد و قحط و وبا بدیشان (مردم نیشابور) پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود، به نیاز بمرد^{۸۴}. بی شک این اختلافات مذهبی، همبستگی و تعاون ملی را دچار تفرقه می ساخت و زمینه را برای هجوم و تسلط اقوام و قبایل بیگانه مهیا می کرد. یاقوت حموی که قبل از حمله مغول از ری دیدار کرد (بسال ۶۱۷هـ=۱۲۲۰م) می نویسد که بر اثر زدوخوردهای مذهبی بین شیعیان و اهل سنت و سپس میان حنفی ها و شافعی ها، شهر ری چنان ویران شد که بهنگام حمله مغول، نیروهای دفاعی آن بسیار کم و ضعیف بودند^{۸۵}.

وصاف، نتیجه روحی و معنوی این ظلم و ستم ها، پریشانی ها و ویرانی ها را چنین توصیف می کند:

"در هر سرائی، نوحه سرائی، و در هر کاشانه ای، غم خانه ای و در هر جگری از سوزش مصیبت، تیغی و همراه هر نفسی، ناله و دریغی"^{۸۶}.

چنین شرایطی، زمینه مناسبی برای رشد مذهب و بروز تمایلات صوفیانه بوده است. مردمی که امنیت اجتماعی و تکیه گاه زمینی خود را از دست داده بودند، در چنین شرایطی دست توکل بسوی آسمان برده و از نیروهای غیبی استمداد و استعانت جستند. آنان در دین و باورهای صوفیانه آرامش می یافتند

۸۴ - راحه الصدور، ص ۱۸۲، همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، حوادث سال ۴۸۸ و ج ۲۱، ص ۱۷۵، حوادث سال ۵۵۴هـ.

۸۵ - نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹۳ مقایسه کنید با روایت خواندمیر و مستوفی در: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲؛ نزه القلوب، ص ۵۷، همچنین نگاه کنید به: زندگی من، احمد کسروی، ص ۱۳؛ ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی، احمد اشرف، در: نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۴، ۱۳۵۳، صص ۳۰-۳۲.

۸۶ - تاریخ وصاف، ص ۳۶۱، مقایسه کنید با گزارش محمدبن ابراهیم در: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۴ و گزارش سیف بن محمد هروی در: تاریخ نامه هرات، صص ۸۲-۸۳ و گزارش افضل الدین کرمانی در: بدایع الزمان، ص ۸۹.

- آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند - و شگفت نیست که بیدادگری و دین در طول تاریخ - همواره - همگام و همراه یکدیگر پیش رفته اند. **نتیجه و پایان سخن**

از مجموع آنچه که گفته ایم می توان ملاحظات و نتایج زیر را یاد آور شد:

- ایران بخاطر شرایط سیاسی - جغرافیائی خویش، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی تمدن ها و فرهنگ های مختلف بوده و از طرف دیگر: همواره مورد هجوم اقوام و قبایل مختلف بوده است.

- حدود ۹۰۰ سال از تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوره قاجار (یعنی تا آغاز قرن بیستم میلادی) در واقع، تاریخ تکرار حمله و سلطه حکومت های قبیله ای در ایران و تداوم ساختار فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی ناشی از آن بوده است.

- این حملات و هجوم ها - هر بار - با غارت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی، باعث وقفه ها و گسست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلسردی و عدم علاقه روستائیان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و

کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن (صنعت) گردید. - سلطه سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه‌وری، جدا نشدن صنعت و مناسبات شهری از اقتصاد روستائی و پدید نیامدن شهرهای خودمختار و مستقل (آنچنانکه در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله نتایج این حملات و گسست‌های تاریخی بوده‌اند. - حملات ایلات و قبایل، و نیز ویرانی‌ها و پریشانی‌های ناشی از خشکسالی‌ها، قحطی‌ها و زمین‌لرزه‌ها، همچنین جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی و زدوخوردهای فرقه‌های مذهبی تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی جامعه ایران باقی گذاشته و باعث تضعیف همبستگی‌های ملی و قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند. هر حمله‌ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه‌ها و با آوارگی و فلاکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. بعبارت دیگر: این حملات و هجوم‌ها - هر یک - شمشیری بودند که - هر بار - جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم - هر بار - از صفر آغاز کنیم؛ بدون آگاهی تاریخی، بی هیچ خاطره‌ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و...

فصل دوم

استقرار اسلام، چه در شبه جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال شده (مانند ایران) عموماً با علاقه و تمایل قلبی مردم همراه نبوده، بلکه قهر و خشونت - بعنوان شیوه‌ای برای اعمال حاکمیت - در مسلمان سازی قبایل عربستان و ملل مغلوب، نقشی مهم و حتی اساسی داشته است.

اسلام یک دین سامی است و لذا بسیاری از خصوصیات قوم سامی را داراست. این خصوصیات - که حاصل شرایط جغرافیائی، تاریخی و اقتصادی - اجتماعی قوم سامی است - در فرهنگ و هنر و دین آنان نیز تبلور یافته است. قوم سامی - عموماً - قومی تند، زودخشم، حساس و تیز است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را آشکار می نماید: هندی - که برجسته ترین خصایل قوم آریائی را دارد - با همه حساسیت ها و دقت ها و ریزه کاریهایی که در اندیشه و خیالش هست (و این در مذهب، فلسفه، هنر و موسیقی اش هویداست) اساساً انسانی آرام و صبور است. یک آرامش پهناور و صبوری سنگین در او هست که بسیار چشم گیر می باشد. برعکس، عرب، انسانی ست متلاطم، مهاجم، تند، آشفته و ناآرام: شادیش؛ تند، خشمش؛ تند، غمش؛ تند، عشقش؛ تند، کینه اش؛ تند، قضاوتش؛ تند، جنگش؛ تند و... خصوصیات یک عرب - عموماً - با تندی توأم است. سامی، اساساً قومی تند و سریع و شتابزده است.

موسیقی و رقص عربی نیز از این خصوصیت او حکایت می کند، در این مورد مشهورترین و جهانی ترین ترانه عرب (یامصطفی، یامصطفی...) را می توان بیاد آورد.

در مورد اسم ها نیز همین خصوصیت به چشم می خورد: اسم های آریائی در تلفظ، آرام، سنگین، خاطرجمع و بادوام هستند مانند: جمشید، داریوش، سیروس، مهرداد، اشکانیان، هخامنشیان و... اما اسم های سامی را باید زود تلفظ و زود تمام کرد. راحت و آرام و بادوام و طمأنینه نمی توان آنها را تلفظ کرد. به مقایسه و معادل کلمات زیر توجه کنید:

<u>عربی</u>	<u>فارسی</u>
قلم	خامه
ورق	برگ
قمر	ماه
اسد	شیر
بقرة	گاو
ید	دست
عنق	گردن
نسب	تبار
شجره	درخت
عمل	کردار
فوق	فراز
طرف	سوی، سمت
قسم	سوگند
طیران	پرواز
غنم	گوسفند

هم آریائی و هم سامی معتقدند که در پایان هر دوره یک "مرد بزرگ" و یک "منجی" ظهور خواهد کرد. این دوره، نزد آریائی ها هزار سال است و نزد سامی ها، صد سال. در نزد آریائی ها، هر قرن، صد سال است، اما در نزد سامی ها، سی سال. بطور کلی سامی، مطلق اندیش و مطلق بین است و آریائی، نسبی بین و نسبی اندیش. سامی یک بعدی است و آریائی چند بعدی. بقول نیکل سون (Nickolson): "سامی درخت را می بیند و نه جنگل را، اما آریائی، هم جنگل را می بیند و هم درخت را".

تجلی همین تفاوت روحی و معنوی را می توان در ادبیات داستانی اقوام آریائی و سامی نیز مشاهده کرد، مثلاً: لیلی و شیرین. لیلی پرورده جامعه ای است که عاشق شدن و دلباختن را آغاز انحراف و فحشا می داند. در محیطی اینچنین دشوار، یک لبخند محبت آمیز دختر، "گناه کبیره" و یا داغ ننگی بر جبین حیثیت افراد خانواده و قبیله می تواند باشد. اما در دیار شیرین، منعی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد نیست. پسران و دختران با هم می نشینند و با هم به گردش و شکار می روند و با هم در جشن ها و میهمانی ها شرکت می کنند. قیم و سرپرست شیرین، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوا - دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان. اما وضع لیلی چنین نیست. او محکوم محیط حرمسرائی تازیان است و جرایم بسیار: یکی آنکه زن بدنی آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی و زندگی در محیطی است که بجای تربیت مردان به محکومیت زنان متوسل می شوند و برای آنکه کار عاشقی به رسوائی نکشد، لیلی را از درس و مدرسه محروم می کنند تا چشم مرد به جمالش نیفتد. در دیار لیلی، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است، حتی به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل و جنگ و تیر

خدنگ مى روند. اما در فضاى داستان شيرين ارزش ها بکلى متفاوت است. در ديار ليلي اثرى از مدارا و مردمى نيست، همه، خشونت و عقده گشائى است. در سرزمين شيرين - اما - مدارا است و مردمى و ملاطفت و گذشت. پيامبران سامى و آريائى نيز چنين اند: داستان پيغمبران آريائى داستان انديشيدن، گوشه گيرى، عشق ورزيدن پنهان و رياضت آرام و خاموش است، نمونه اش: بودا و زرتشت. داستان پيغمبران سامى - اما - داستان خون و جهاد و قيام و کشتار و درهم کوبيدن است، نمونه اش: موسى و محمد^{۸۷}.

بنابراين: اسلام بخاطر سرشت سامى خود - اساساً - دينى خشن، تند و مهاجم است. اينکه در قرآن آنهمه به جهاد و قتال تاکيد شده براى اينست که اسلام، خير را - اساساً - در شمشير مى بيند و در نگاهش قدرت و شوکت، تنها در سايه شمشير بدست مى آيد. الخير كله فى السيف و تحت ظل السيف و لاتقيم الناس الا بالسيف.

حضرت محمد معتقد بود: "من با شمشير فرستاده شده ام و آنچه نيكوست در شمشير و با شمشير است... من فرستاده شده ام تا درو کنم نه بكارم"^{۸۸}. و يا: "بهشت، زير سايه شمشيرها است". "شمشيرها، كليد

۸۷ - نگاه كنيد به: بازشناسى هويت ايرانى - اسلامى، على شريعتى، صص ۲۶۵-۲۷۷، م. آ ۲۷؛ سيمای دو زن (براساس شيرين و ليلي نظامى گنجوى)، على اڪبر سعيدى سيرجانى، صص ۷-۳۴؛ مقاله نادر نادرپور در تفاوت عرفان ايرانى با اديان سامى (يهوديت، مسيحيت و اسلام) و تفاوت اديان سامى با اديان آسيائى (برهمنائى، بودائى و زرتشتى): نشریه مهرگان، شماره ۳، پانيز ۷۲، صص ۴۲ و ۴۳-۴۵. همچنين نگاه كنيد به مقالات پانيكار و همایون كبير، در: اساس فرهنگ هند، صص ۸ و ۱۵-۲۰؛ نه شرقى، نه غربى، انساني، عبدالحسين زرين كوب، ص ۷.

۸۸ - نگاه كنيد به: البيان والبيين، جاحظ، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبه، ج ۴، ص ۱۴۹؛ تفسير طبرى، سورة الحجر، آيه ۱۴ و سورة البروج، آيه ۳۲؛ سيمای محمد، على شريعتى، ص ۸۰.

بهبشت اند^{۸۹}.

چنین عقیده‌ای بیانگر اهمیت قهر و خشونت و نقش شمشیر در استقرار و قوام اسلام است. عایشه (زن پیغمبر) نیز تأکید می‌کند: "چشم پیغمبر بر هیچکس نمی‌گریست، وقتی غمش سخت می‌شد، ریش خود را می‌گرفت"^{۹۰}.

تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی‌توان فهمید مگر آنکه ابتدا خصلت خشن، تند و مهاجم آنرا بشناسیم. اینکه بعضی از محققین برجسته تاریخ اسلام (مانند ماکسیم رودنسون Maxime Rodinson) حضرت محمد را یک "پیغمبر مسلح" نامیده‌اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است^{۹۱}. دکتر علی شریعتی نیز تأکید می‌کند: "محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می‌رساند و برای تحقق این پیغام‌ها... شمشیر می‌کشید و به همه اعلام می‌کرد: یا تسلیم این راه (اسلام) شوید یا از سر راه من کنار بروید... و هرکس نرفت به رویش شمشیر می‌کشم"^{۹۲}.

چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگ‌ها و قتل‌عام‌های فجیع و گسترده برای مسلمان‌سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می‌کند و در حوزه "ملاحظات" ما نیست^{۹۳}. با اینحال، سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله بنی حارث و نیز کلام

۸۹ - نگاه کنید به: نهج الفصاحه، سخنان حضرت محمد، ص ۱۱۵، حدیث ۵۷۶ و ص ۲۸۰، حدیث ۱۷۸۷.

۹۰ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۲. مقایسه کنید با: سیمای محمد، دکتر علی شریعتی، ص ۵۵. 91 - Mahomet, Editions du Seuil, chapitre V, Paris, 1961, pp. 179-248.

۹۲ - امت و امامت، صص ۶۱۸-۶۱۹، م. ۲۶۲.

۹۳ - برای آگاهی از این جنگ‌ها و قتل‌عام‌ها نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳ و ۴؛ مغازی یا تاریخ جنگ‌های پیامبر، محمدبن عمرو اقدی، ج ۱ و ۲؛ سیرت رسول الله (سیره النبوی)، ابن هشام، ج ۲.

حباب بن منذر (یکی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر) می تواند نمونه ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد:

در سال دهم هجری (۶۳۰م) پیغمبر، خالد بن ولید را برای مسلمان سازی قبیله بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تأکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان جنگ نماید. خالد (که در قتل عام طوایف عربستان شهرت بسیار داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: "اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!". سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد حضرت محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد: "اگر خالد ننوشته بود که اسلام آورده اید، سرهای تان را زیر پای تان می انداختم"^{۹۴}.

حباب بن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان، خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: "در سایه شمشیر شما، کسان (قبایل عربستان) به اسلام گرویده اند"^{۹۵}.

حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصاً از شمشیر و خشونت کسانی چون خالد بن ولید، استفاده کرد. خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او شادمان گردید آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ های بسیار کرد بطوریکه پیغمبر او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید. این "شمشیر خدا" در

۹۴ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۵۶-۱۲۵۸.

۹۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۶.

مسلمان سازى قبائل عربستان و در سرکوب "اهل رده" (توده‌هاى عربى که بلافاصله پس از مرگ پيغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب‌ها و قتل‌عام‌هاى گسترده، بسيارى را از فراز خانه‌ها و بلندی کوهها به زير انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانيد و آنچه‌ترس و وحشتى در ميان قبائل عرب برقرار ساخت که "همگى به قبول اسلام گردن نهادند"^{۹۶}.

اعمال قهر و خشونت در مسلمان سازى قبائل عربستان، اگرچه کارساز بود، اما مرگ حضرت محمد (سال ۱۱هـ = ۶۳۱م) و درگيرى‌ها و کشمکش‌هاى موجود براى جانشينى او، به قبائل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خویش را از اسلام ابراز نمایند. بقول عروۀ بن زبیر: "وقتی پيغمبر درگذشت، هریک از قبائل - همگى یا بعضى شان - از دین بگشتند... و بیشتر مردم در هرجا چنین بودند"^{۹۷}.

مجالدين سعد گوید: "کفر سر برداشت و آشوب شد و هریک از قبائل، همگى یا بعضى شان از دین بگشتند"^{۹۸}.
مردم غطفان، بحرین، حطم، عمان، یمن، مهره، عک، اشعریان حضرموت، بنى سلیم و... از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند"^{۹۹}.

۹۶ - نگاه کنید به: تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۰۶-۱۴۱۱ و ۱۴۱۹ و مقایسه کنید با روایت طبرى در قتل عام ایرانیان توسط خالد: تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۹۳-۱۴۹۴؛ از پرویز تا چنگيز، سيدحسن تقى زاده، ص ۱۸۲. اسلامشناسى (پرتوى در مطالعات اسلامى)، على ميرفطروس، صص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.
۹۷ - تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۱۳۶۹.
۹۸ - همان مأخذ.
۹۹ - تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۳۵۴-۱۴۶۴؛ کامل، ابن اثير، ج ۲، صص ۳۷-۹۸؛ التنبیه و الاشراف، مسعودى، ص ۲۶۱؛ روضه الصفا، ج ۲، صص ۶۰۳-۶۱۴.

قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف "عامل رسول (حضرت محمد) را بکشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دست‌ها رنگ کردند از شادی وفات رسول، و دف‌ها زدند"^{۱۰۰}.

جنگ‌های خونین "رده" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش‌های ارتدادی و بخاطر مسلمان‌سازی دوباره قبایل عرب بود، بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا "هرکه را که از دین برگشته باشد، با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه‌اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند"^{۱۰۱}.

ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد بن ولید (شمشیر خدا) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عربستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید: "... و آنان که دست رنگ کرده بودند (از شادی وفات پیغمبر) همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای‌شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن‌های ایشان زد و همه را بسوخت... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما بازگشتیم از آنچه می‌گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمائی، این مرد (خالد بن ولید) را بازخوان"^{۱۰۲}.

۱۰۰ - قصص الانبیا، نیشابوری، ص ۴۵۵.

۱۰۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۷۹-۱۳۸۰ و ۱۳۹۴ و ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۵. مقایسه کنید با فرمان حضرت علی در: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۴۲ و ۲۶۶۵. و نیز مقایسه کنید با سخن حضرت محمد در: آئین شهرداری (معالم القریه)، ابن اخوه، ص ۳۵.

۱۰۲ - قصص الانبیا، صص ۴۵۵-۴۵۶؛ مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۹-۱۴۱۰؛ الفتوح، صص ۱۵-۱۸ و ۳۷-۴۵.

حضرت محمد - از دير باز - سوداى فتح سرزمين هاى ايران و روم شرقى (بیزانس) را در سر داشت و بر اين اساس به اصحاب و ياران خویش - همواره - تصرف قصرهاى حیره (دولت عرب وابسته به ايران) و کاخ هاى مدائن (پایتخت ساسانى) را وعده مى داد^{۱۰۳}. اما ادامه مسلمان سازى قبایل عربستان، جنگهاى متعدد داخلى و سرانجام، مرگ ناگهانى پيغمبر، فرصت آنرا نداد تا حضرت محمد به تصرف و تسلط ايران نائل آيد.

در زمان ابوبکر و خصوصاً عمر، پس از سرکوب شورش هاى ارتدادى قبایل و در نتیجه، وجود آرامش نسبى در حوزه شبيه جزيره عربستان و نیز بروز قحطى ها و خشکسالى هاى متعدد و فقر عمومى اعراب باعث شد تا جانشينان محمد، برای فتح سرزمين هاى حاصلخيز و دست يابى به منابع اقتصادى و توسعه قلمرو اسلامى، جنگ هاى گسترده اى را تدارک ببينند^{۱۰۴}.

گروهى از محققان به اين گمان که: "فرهنگ ايرانى از بنياد و ناگزير در تحولاتش دينى بوده" نفوذ و گسترش اسلام در ايران را امرى طبيعى و ناگزير دانسته اند^{۱۰۵}. بسيارى ديگر معتقدند که: "وجود فساد و

۱۰۳ - نگاه کنید به: قرآن، سوره فتح، آيه ۱۹-۲۰؛ تفسير طبرى، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تاريخ طبرى، ج ۳، صص ۱۰۷۰-۱۰۷۱ و ۱۰۷۳؛ مروج الذهب، مسعودى، ج ۱، ص ۶۶۴؛ مختصر البلدان، ابن فقيه، صص ۹-۱۸۸؛ تجارب السلف، هندوشاه نخجوانى، ص ۲۶.

۱۰۴ - در باره قحطى و فقر عمومى اعراب و ضرورت دستيابى به سرزمين هاى شروتمند، نگاه کنید به: تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۱۱۳۰؛ و نیز نگاه کنید به خطابه عمر در تشويق اعراب مسلمان به مهاجرت و حمله و دست اندازى به مناطق حاصلخيز همسايه: تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۵۸۷-۱۵۸۹ و ۱۶۵۵؛ و نیز ج ۵، صص ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶، مقايسه کنید با: الفتح، ابن اعثم كوفى ص ۹۴ و صص ۱۰۲-۱۰۳ (پاسخ فرستاده عرب به يزدگرد ساسانى)؛ حبيب السير، ج ۱، صص ۳۰۲ و ۴۰۱.

۱۰۵ - از جمله نگاه کنید به مقاله: "امتناع تفکر در فرهنگ دينى"، بابک بامدادان در: الفبا، شماره ۱ تا ۴؛ زمان نو، شماره ۱۰ و ۱۱، مقالات همين نويسنده.

تبعيض هاى طبقاتى در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانى و روحانيون زرتشتى، باعث شد تا ايرانيان، اسلام را با آغوش باز بپذيرند... بطوريكه "ايرانى بعد از برخورد با اسلام اوليه احساس كرد كه دين اسلام همان گمشته اى است كه به دنبالش مى گشته است... براى همين، مذهب خودش را ول كرد، مليت خودش را ول كرد، سنت هاى خودش را ول كرد و بطرف اسلام رفت..."^{۱۰۶} اين نظرات مختلف، داراى دو وجه مشترك اند: اول اينكه همه آنها به نقش قهر و سرکوب در تصرف ايران و مسلمان سازى مردم، اعتنائى ندارند. دوم اينكه اين نظرات به مقاومت هاى متعدد و مبارزات طولانى ايرانيان عليه تسلط اعراب و اسلام توجهى نمى کنند بطوريكه مثلاً دكتر شريعتى آنچنان اغراق مى كند كه معتقد است: "كجا ايرانى از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نخواسته اسلام را بپذيرد؟ كجا چنين چيزى است؟ يك جا، يك نمونه نيست"^{۱۰۷}.

واقعيت اينست كه اسلام در مناطق و كشورهاي اشغال شده (خصوصاً در ايران) اساساً از طريق اعمال قهر و خشونت، قتل عام هاى گسترده، ايجاد ترس و وحشت و از طريق انواع فشارهاى اجتماعى و خصوصاً اقتصادى (مثل خراج و جزيه) مستقر گرديد. قرآن تأكيد مى كند: "هر كس غير از اسلام از دين ديگرى پيروي كند از وي پذيرفته

۱۰۶ - على، حيات بارورش پس از مرگ، على شريعتى، صص ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۳۴-۴۳۵، م. آ ۲۶؛ بازشناسى هويت... صص ۱۲ و ۱۳ و ۵۲، م. آ ۲۷؛ مقايسه كنيد با: اسلام و مالكيث، سيد محمود طالقانى، ص ۱۶۰؛ غرب زدگى، جلال آل احمد، صص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹؛ خدمات متقابل ايران و اسلام، مرتضى مطهرى، صص ۸۲ و ۱۱۲، ص ۱۱۱.

۱۰۷ - على، حيات بارورش پس از مرگ، ص ۴۲۵، م. آ ۲۶؛ مقايسه كنيد با نظر سيد محمود طالقانى: اسلام و مالكيث، ص ۱۶۰.

نیست^{۱۰۸} یا: ”با کسانی که به خدا ایمان ندارند و یا کسانی که پیرو دین خویش اند - حتی با آنان که کتاب داشته اند - پیکار کنید تا اسلام را بپذیرند و یا با حقارت و ذلت جزیه (مالیات سرانه) پردازند“^{۱۰۹}.

نمایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: ”پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هرکس این دین (اسلام) قبول کند - نعم کرامه - و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما بپذیرد یا جزیت بدهد“^{۱۱۰}.

یکی از سرداران عرب در فتح مدائن (پایتخت ساسانی) می گوید: پس از فتح شهر، ما ایرانیان را دعوت کردیم و گفتیم: ”سه چیز است، هریک را که می خواهید انتخاب کنید“. ایرانیان گفتند: ”چیست؟“ گفتیم: ”یکی اسلام و اگر نمی خواهید، جزیه بدهید و اگر نمی خواهید جنگ می کنیم...“ ایرانیان گفتند: ”به اولی (اسلام) و آخری (جنگ) حاجتی نداریم، میانی (پرداخت جزیه) را می پذیریم“^{۱۱۱}.

مسلمانان بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراطوری ساسانی - در مجاورت قلمرو اسلامی - پس از حمله اعراب مسلمان، اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی - به تکرار - آنرا ”استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام“ قلمداد کرده اند). با اینحال، باید دانست که بیشتر نواحی

۱۰۸ - سوره آل عمران، آیه ۳۲ و ۸۵ و ۱۳۲.

۱۰۹ - سوره توبه، آیه ۲۹. همچنین نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۱۹۳ و ۲۱۶؛ سوره تحریم، آیه ۹؛ سوره توبه، آیه ۵ و ۲۳ و ۳۶ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ سوره مائده، آیه ۲۷ و ۳۳ و ۴۰؛ سوره نسا، آیه ۷۶ و ۹۱؛ سوره احزاب، آیه ۲۵؛ سوره انفال، آیه ۳۹؛ سوره محمد، آیه ۴.

۱۱۰ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۹۵. مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۵۱.

۱۱۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۱۲-۱۸۱۳. همچنین نگاه کنید به: صفحات ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ و ۱۸۱۶ و ۱۸۲۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱؛ ج ۴، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۹ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و ...

عرب نشين ايران (مانند حيره، انبار، فرات، نواحى سواد و...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذيرفتن اسلام خوددارى کردند و تنها به پرداخت جزيه گردن گذاشتند. اين امر آنچنان عجيب بود که خشم سرداران و فاتحان عرب را برانگيخته بود.^{۱۱۲}

فساد و اختلافات درونى دربار ساسانى، بروز جنگهاى طولانى با دولت روم شرقى (بيزانس) و خالى شدن خزانه دولت و تشديد فشار و تحميل ماليات هاى سنگين بر توده ها و نيز قحط و غلا و شيوع وبا، بى توجهى روحانيون و موبدان زرتشتى، اختلاف بين لشكريان خراسان و عراق عجم، خودسرى آخرين شاهان ساسانى در بديينى و تحقير نسبت به سرداران لايق و فداكار (مانند بهرام چوبينه، خر خسرو، مردانشاه و...)، کشته شدن خسرو پرويز و آشفته گى هاى سياسى - نظامى متعاقب آن و خصوصاً همكارى بعضى افراد عادى و خيانت بعضى سرداران سپاه ساسانى (مانند سپاه ديلى و شيرويه) - بى شک - عوامل مساعدى در حمله اعراب به ايران و شکست سپاهيان ساسانى بوده اند. اين امر، حتى از اسناد و پيش بينى هاى بعضى از سرداران ساسانى نيز پيداىست. مثلاً رستم فرخزاد (سردار معروف ايرانى) در نامه اى به برادرش، شکست سپاهيان ايران از اعراب را پيش بينى کرده بود.^{۱۱۳}

۱۱۲ - نگاه كنيد به: تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۸۰ و ۱۴۸۲ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و ...

۱۱۳ - از اين پس شكست آيد از تازيان ستاره نگرده مگر بر زيان شود بنده بى هنر شهريار نژاد و بزرگى نيابد به كار چو اين خانه از پادشاهى تهى است نه هنگام پيروزى و فرهى است چو آگاه گشتم از اين راز چرخ كه ما را از او نيست جز رنج، برخ (بهره) به ايرانيان زار و گريان شدم ز ساسانيان نيز بريان شدم خلاصه شاهنامه فردوسى، ص ۸۲۴، مقايسه كنيد با سخن سپاه ديلى (يكى ديگر از سرداران معروف ساسانى) به فرماندهان سپاه اصفهان: تاريخ طبرى، ج ۵، صص ۱۹۰۴-۱۹۰۵

همه اين عوامل - اما - باعث "پيشواى ايرانيان از اعراب و استقبال مردم از اسلام" نگريد، بلکه تقريباً در همه شهرها و ولايات ايران، اعراب مسلمان با مقاومت هاى سخت مردم روبرو شدند^{۱۱۴}. در اکثر شهرها، پايدارى و مقاومت ايرانيان بيرحمانه سرکوب گرديد، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلولاء (۱۱۶هـ = ۶۳۶م) اعراب مسلمان، خشونت بسيارى از خود نشان دادند آنچنانکه مورخين از آن بناى "واقعه هولناک جلولاء" ياد کرده اند. در اين جنگ، صدهزار تن از ايرانيان کشته شدند و تعداد فراوانى از زنان و کودکان ايرانى به اسارت رفتند و بسيار کشته، دشت را پوشانيده بود که نمودار جلال جنگ بود^{۱۱۵}.

در حمله به دهکده ايس (هم مرز قلمرو اسلامى) جاپان - سالار دهکده ايس - راه را بر خالد بن وليد بست. جنگى سخت بين سپاهيان عرب و ايران در کنار رودى که بسبب همين جنگ بعدها به "رود خون" معروف گرديد درگرفت. در برابر مقاومت و پايدارى سرسختانه ايرانيان، خالد نذر کرد که اگر بر ايرانيان پيروز گرديد "چندان از آنها بکشم که خون هاشان را در رودشان روان کنم" و چون پارسيان مغلوب شدند، بدستور خالد "گروه گروه از آنهايى را که به اسارت گرفته بودند، مى آوردند و در رود گردن مى زدند." مغيره گويد که: "بر رود، آسياب ها بود و سه روز

۱۱۴ - ديبورى حتى تاكيد مى كند كه پس از شكست ايرانيان در جنگ جلولاء و فرار يزدگرد به قم، "مردم در همه جا به هيچان آمدند و از هر سو براى اجابت ندائى كمك و استعانت يزدگرد، حركت كردند و مردم از قومس (دامغان) طبرستان و گرگان و دماوند و رى و اصفهان و همدان و ماهان بسوى يزدگرد روى آوردند و گروهى از جنگجويان بر او گرد آمدند: اخبار الطوال، ص ۱۴۶.

۱۱۴ - ديبورى حتى تاكيد مى كند كه پس از شكست ايرانيان در جنگ جلولاء و فرار يزدگرد به قم، "مردم در همه جا به هيچان آمدند و از هر سو براى اجابت ندائى كمك و استعانت يزدگرد، حركت كردند و مردم از قومس (دامغان) طبرستان و گرگان و دماوند و رى و اصفهان و همدان و ماهان بسوى يزدگرد روى آوردند و گروهى از جنگجويان بر او گرد آمدند: اخبار الطوال، ص ۱۴۶.

۱۱۵ - تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ كامل، ابن اثير، ج ۲، ص ۳۴۰؛ فتوح البلدان، بلاذرى، صص ۶۵-۶۶؛ اخبار الطوال، ديبورى، ص ۱۴۱.

پياپى با آب خون آلود، قوت سپاه را كه هيچده هزار كس يا بيشتر بودند، آرد كردند... كشتگان دشمن (پارسيان) در ايس هفتاد هزار تن بود^{۱۱۶}.

در جنگ نهاوند (۲۲هـ=۶۴۲م) نيز ايرانيان مقاومت بسيار و اعراب، خشونت بسيار از خود نشان دادند بطوريكه عروة بن زيد (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نيز بعنوان "پيكار هولناك" نام مى برد^{۱۱۷}. مقدسى در باره جنگ نهاوند و مقاومت ايرانيان مى نويسد: "... و دسته هاى ايرانى - كه گويند چهارصد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و به شكيبائى و پايدارى سوگند ياد كرده بودند... و اعراب از ايشان (ايرانيان) چندان كشتند كه خدا داند... و از اموال و غنيمت ها، چندان نصيب اعراب مسلمان گرديد كه در هيچ كتابى اندازه آن ذكر نشده است."^{۱۱۸}

در شوشتر (تستر)، مردم وقتى كه از تهاجم قريب الوقوع اعراب باخبر شدند، خارهاى سه پهلوى آهنين بسيار ساختند و در صحرا پاشيدند. چون قشون اسلام - خالى الذهن - به آن حوالى رسيدند، خارها به دست و پاى ايشان بنشست، متحير گرديدند و مدتى در آنجا توقف كردند... پس از تصرف شوشتر، لشكر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانى را كه از پذيرفتن اسلام خوددارى كرده بودند، گردن زدند^{۱۱۹}.

در فتح استخر (۲۸هـ=۶۴۸م) مردم شهر، قتل عام شدند و بقول

۱۱۶ - تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۹۱-۱۴۹۴. مقايسه كنيد با عمل يزيدين مهلب و

عبدالله بن عاص در سرکوب مردم گرگان و استخر، صص ۷۶ و ۷۸ كتاب حاضر، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۱۱۷ - اخبار الطوال، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۱۱۸ - آفرينش و تاريخ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۱۹ - الفتوح، ص ۲۲۳؛ تذکره شوشتر، سيدعبدالله شوشترى، ص ۱۶.

طبرى: اعراب مسلمان "كشتارى بزرگ كردند". با اينحال مردم از پذيرفتن اسلام خوددارى كردند بلكه با حفظ آئين خود، به پرداخت جزيه (ماليات سرانه) گردن نهادند.^{۱۲۰}

رامهرمز نيز پس از جنگى سخت به تصرف سپاهيان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسيارى از مردم شهر را كشتند و زنان و كودكان فراوانى را برده ساختند و مال و متاع هنگفتى بچنگ آوردند.^{۱۲۱}

در حمله به سيستان، مردم، مقاومت بسيار و اعراب مسلمان، خشونت بسيار كردند بطوريكه ربيع بن زياد (سردار عرب) براى اعراب مردم و كاستن از شور مقاومت آنان، دستور داد: "ثا صدرى بساختند از آن كشتگان (يعنى اجساد كشته شدگان جنگ را روى هم انباشتند)... و هم از آن كشتگان، تكيه گاهها ساختند و ربيع بن زياد بر شد و بر آن نشست" (بدين ترتيب) "اسلام در سيستان متمكن شد و قرار شد كه هر سال از سيستان هزار هزار (يك ميليون) درهم به اميرالمؤمنين دهند با هزار وصيف (غلام بچه) و..."^{۱۲۲}

در حمله اعراب به رى (نزديك تهران كنونى) مردم اين شهر پايدارى و مقاومت بسيار كردند بطوريكه مغيره (سردار عرب) در اين جنگ چشمش را از دست داد. بقول طبرى: "مردم جنگيدند و پايمردى كردند... و چندان از آنها كشته شد كه كشتگان را با نى شماره كردند و غنيمتى كه خدا از رى نصيب مسلمانان كرد همانند غنائم مدائن بود..."^{۱۲۳} بقول ابن فقيه: "در اخبار آل محمد آمده است كه رى نفرين شده است زيرا اهل رى

۱۲۰ - تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۲۱ - الفتوح، ص ۲۱۵.

۱۲۲ - تاريخ سيستان، صص ۸۰-۸۲؛ كامل، ابن اثير، ج ۳، ص ۲۱۷.

۱۲۳ - تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زنند^{۱۲۴}.
در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز، مردم به سختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند آنچنانکه بقول طبری: "جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود... و از پارسیان چندان کشته شد که بشمار نبود"^{۱۲۵}.
در حمله به شاپور نیز، مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه عییدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنان که به هنگام مرگ، وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز "چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند"^{۱۲۶}.
در حمله به سرخس، اعراب مسلمان "همه مردم - مگر ۱۰۰ تن - را کشتند"^{۱۲۷}.
در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند به قتل و غارت مردم پرداختند بطوریکه "آن روز از وقت صبح تا نمازِ شام می کشتند و غارت می کردند"^{۱۲۸}.
مردم کرمان نیز - سالها - در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان حاکم کرمان با پرداخت دومیلیون درهم و دوهزار غلام و کنیز

۱۲۴ - مختصرالبلدان، ص ۱۱۱.
۱۲۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳. همچنین نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۲۸۶-۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵-۲۹۷ و ۲۹۹ و ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۰۷-۳۰۹.
۱۲۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱. همچنین نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.
۱۲۷ - کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.
۱۲۸ - الفتوح، ص ۲۸۲.

- بعنوان خراج سالانه - با اعراب مهاجم صلح کردند^{۱۲۹}. مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار درهم از اعراب مسلمان خواستند "تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده ای ویران نکنند"^{۱۳۰}.
مردم اصفهان نیز پس از جنگی سخت، صلح کردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود، جزیه بپردازند^{۱۳۱}.
ناحیه قم نیز با جنگ فتح گردید (۶۴۳=۶۲۳م) و بقول طبری: "عبدا بن عتبان (سردار عرب) در قم هر چهارپائی را که یافت - از شتر و گوسفند - که عدد آن خدا می دانست، همه را جمع کرد و آنرا غنیمت کرد"^{۱۳۲}.
در حمله اعراب به گرگان (۶۵۰=۶۳۰م) مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند بطوریکه سردار عرب (سعیدبن عاص) از وحشت، نماز خوف خواند^{۱۳۳}. پس از مدتها پایداری و مقاومت، سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعیدبن عاص به آنان "امان" داد و سوگند خورد که "یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت...". مردم گرگان، تسلیم شدند اما سعیدبن عاص همه مردم را بقتل رساند - بجز یک تن - و در توجیه نقض عهد خویش گفت: "من قسم خورده بودم که یک تن از مردم را نکشم!...".
تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود^{۱۳۴}.

۱۲۹ - البلدان، یعقوبی، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۴.

۱۳۰ - فتوح البلدان، صص ۱۴۸ و ۲۶۷-۲۶۵.

۱۳۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۶۳-۱۹۶۵.

۱۳۲ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۳۵۳، همچنین نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ص ۲۵.

۱۳۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶.

۱۳۴ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۱۱۶-۲۱۱۸؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۷۹.

وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند، یکی از اسیران به نام ابولوئو (فیروز ایرانی) هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می دید، بر سرش دست نوازش می کشید و می گریست و می گفت: "عمر، جگرم را بخورد"^{۱۳۵}. همین فیروز ایرانی بعدها با کشتن عمر (عامل و آمر حمله به ایران) سرانجام انتقام گرفت. جشن "عمر سوزان" در بسیاری شهرها و ولایات ایران - امروزه - شاید یادآور کینه ایرانیان نسبت به عمر و حمله اعراب باشد.^{۱۳۶}

تقریباً در همه شهرها و نواحی ایران، مقاومت های درازمدت یا کوتاه مدتی در برابر سپاهیان اسلام بوقوع پیوست و اعراب مسلمان - آنچنان که بعضی ها تصور می کنند - به آسانی موفق به فتح ایران نشدند.

اشغال نظامی ایران توسط اعراب، بمعنای فتح روحی ایرانیان و بمنزله پایان مقاومت ها و مخالفت های آنان علیه دین و دولت اسلامی نبود بلکه در طول سال های سلطه اعراب، ایرانیان همچنان علیه حاکمیت اعراب و اسلام مبارزه می کردند:

پس از فتح استخر (در سال ۲۸هـ = ۶۴۸م) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عرب شهر را کشتند... اعراب مسلمان مجبور شدند تا برای بار دوم استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری مردم شهر آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عاص) را سخت هراسان و خشمگین ساخت بطوریکه: "سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر

۱۳۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸؛ دو قرن سکوت، ص ۷۷.

۱۳۶ - اسلام شناسی، صص ۸۶-۸۸.

که خون براند... پس به استخر آمد و (آنجا را) به جنگ بستد... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند؛ خون نمی رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس برفت... و عده کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان...^{۱۳۷}

پس از فتح ری نیز مردم آنجا - بارها - علیه والیان عرب شورش کردند بطوریکه عمر و عثمان مجبور شدند به ری لشکرکشی کرده و شورش مردم را سرکوب نمایند.^{۱۳۸}

مردم آذربایجان نیز در زمان عمر شورش کردند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان نیز شورشهای متعددی در آذربایجان روی داد بطوریکه: "ولید بن عقبه به جنگ ایشان رفت و غنیمت و اسیران فراوان بدست آورد"^{۱۳۹}.

مردم خراسان نیز - بارها - طغیان کردند و "ردت آوردند" بطوریکه عثمان فرمان داد آنان را سرکوب کنند.^{۱۴۰}

مردم فارس نیز بسال ۲۸ هجری (۶۴۸م) - بار دیگر - شورش کردند و عبیدالله بن معمر (حاکم عرب) را کشتند... مردم دارابگرد نیز طغیان کردند.^{۱۴۱}

مردم گیلان و طبرستان و دیلمستان حدود ۲۵۰ سال در برابر سپاهیان اسلام پایداری کردند. در زمان عثمان، برای فتح طبرستان تلاش

۱۳۷ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶ و نیز نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص

۱۶۳-۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۳۸ - فتوح البلدان، ص ۱۴۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۳۰ و ۳۳-۳۴.

۱۳۹ - فتوح البلدان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۳۲۶.

۱۴۰ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۳.

۱۴۱ - کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.

بسیار گردید و سعیدبن عاص بدستور عثمان بسوی طبرستان روانه شد... در این هجوم، امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز با سعیدبن عاص همراه بودند، اما اعراب هیچگاه نتوانستند حاکمیت خود را بر نواحی گیلان و طبرستان برقرار نمایند، بطوریکه اعراب این نواحی را "ثغر" می خواندند و "ثغر" در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنان را از ولایات "اهل کفر" جدا می ساخت. در ضرب المثل های عرب نیز از مردم گیل و دیلم بعنوان "دشمنان اسلام" یاد شده است.^{۱۴۲}

مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند.^{۱۴۳} در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته ایم: یزیدبن مهلب (سردار عرب) در سال ۹۸ هجری (۷۱۶ م) با لشگری فراوان بسوی گرگان شتافت و بقول مورخین: ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را بقتل رساند. مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند... پس به گرگان آمد و ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را گردن زد، و چون خون، روان نمی شد (برای آنکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهند) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم، آرد کردند و یزیدبن مهلب از آن، نان بخورد تا سوگند خویش وفا کرده باشد... پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ (۱۲ کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب طریق (جاده)

۱۴۲ - نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن فقیه، ص ۱۵۲؛ فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ اسلامشناسی، علی میرفطرس، صص ۹۲-۹۴.
۱۴۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۸.

بیاویختند^{۱۴۴}. سال‌ها بعد (۷۴۷=۱۳۰هـ) قحطبه بن شیبب (عامل خلیفه عباسی) نیز قریب ۳۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت^{۱۴۵}. مردم سیستان نیز - بارها - قیام کردند و حکام عرب آنجا را از شهر بیرون کردند^{۱۴۶}.

در مدت کوتاه خلافت حضرت علی نیز، شورش‌های متعددی در ایران روی داد. در این زمان، مردم استخر - بار دیگر - قیام کردند و حضرت علی، زیادبن ابیه را به سرکوبی آنان فرستاد^{۱۴۷}. مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند و بقول طبری: "علی، زیاد را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند"^{۱۴۸}.

مردم ری نیز در زمان علی - بار دیگر - طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خودداری کردند بطوریکه: "در خراج آن دیار، کسری پدید آمد". حضرت علی، ابوموسی را با لشکری فراوان بسوی ری فرستاد. بقول بلاذری: "پیش از این نیز ابوموسی بدستور علی بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین بازآورده بود"^{۱۴۹}.

۱۴۴ - تاریخ گردیزی، ص ۲۵۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴؛ فتوح البلدان، صص ۱۸۴-۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰؛ زین الاخبار، گردیزی، ص ۱۱۲؛ روضه الصفا، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۶۹.

۱۴۵ - تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۷۷.

۱۴۶ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۲۷۲؛ مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳.

۱۴۷ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۲۲. در باره این سردار معروف اسلام نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹؛ آفرینش و تاریخ، ج ۶، ص ۴؛ انقلاب‌های اسلامی، خربوطلی، ص ۵۹.

۱۴۸ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵۷.

۱۴۹ - فتوح البلدان، ص ۱۵۰.

مردم خراسان نیز در زمان على بار ديگر سر به شورش برداشتند و "کافر شدند و مقاومت کردند". حضرت على، جعده بن هبیره را بسوى خراسان فرستاد و او، مردم نیشابور را - مدت ها - محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. مردم مرو نیز - بار ديگر - طغیان نموده و سپس با وی صلح کردند.^{۱۵۰}

مردم استخر نیز در زمان حضرت على - بار ديگر - سر به شورش برداشتند و اين بار عبدا بن عباس شورش مردم استخر را سرکوب کرد "و خلایقى بى اندازه بکشت"^{۱۵۱}.

بطوریکه اشاره کرده ایم: پایداری های ایرانیان در برابر اعراب و سلطه اسلام به دوران خلافت ابوبکر، عمر و على، محدود نبوده بلکه در سراسر دوران حکومت های اموى و عباسى نیز ادامه داشت: "تاريخ طبرستان" در زمان معاويه نیز خراسانیان "خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند"^{۱۵۲}. نرشخی در باره شورش مردم بخارا یاد آور مى شود

۱۵۰ - تاريخ طبرى، ج ۶، ص ۲۵۸۲؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۲.

۱۵۱ - فارسنامه، ابن بلخى، ص ۱۱۷. با اينهمه، محققان شيعه (خصوصاً دکتر على شريعتى)، در توضیح مسلمان شدن و شيعه گرایی ایرانیان معتقدند: "على، برای توده مردم ايران، هم مرجعى بود که اسلام محمد را با اطمینان مطلق از او فرا مى گرفتند و هم اسلامى بود که بروى آنان شمشير نزده بود و هم امامى که سرشان را به بند حکومت جبارانه نکشیده بود و هم مجسمه آن حق خواهى و عدالت طلبى بود که از قرن ها پيش در تلاش و آرزوى آن بودند... برای همین، (ایرانیان) مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت های خویش را ول کردند و بطرف اسلام رفتند..." (بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، ص ۱۹۴؛ على و حیات بارورش پس از مرگ، صص ۴۳۴-۴۳۵ و ۴۳۷ و ۴۴۲، م. آ. ۲۶، ص ۲۵).

۱۵۲ - تاريخ طبرى، ج ۷، صص ۳۱۷۲ و ۳۱۷۳.

که: معاویه، عبید بن زیاد را برای سرکوبی مردم بسوی بخارا فرستاد و عبید پس از نبردی سخت آنجا را - بار دیگر - تصرف کرد. "عبید" فرمود تا درختان می‌کنند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر (بخارا) را نیز خطر بود، خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست، صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهارهزار برده^{۱۵۳}.

اما، بزودی مردم بخارا - بار دیگر - از پیمان صلح خود، سر باز زدند. سعیدبن عثمان (عامل معاویه) در سال ۵۶ هجری (۶۷۵ م) بسوی بخارا شتافت و "در آنجا کشتاری عظیم کرد" تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند^{۱۵۴}. سعیدبن عثمان با سی هزار برده و مال بسیار از بخارا بازگشت^{۱۵۵}. گروهی از بزرگ زادگان بخارا نیز بعنوان "گروگان" در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه، توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند بطوریکه: "ایشان (اسیران بخارانی) بغایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد (سعیدبن عثمان) را چه خواری ماند که با ما نکرد؟... چون در استخفاف (خواری) خواهیم هلاک شدن - باری - بفائده هلاک شویم... (پس) به سرای سعید آندر آمدند، درها را بستند و سعید (سردار عرب) را بکشتند و خویشتن را نیز به کشتن دادند"^{۱۵۶}.

در زمان یزیدبن معاویه نیز مردم بخارا شورش کردند و یزید، مسلم بن زیاد را مأمور سرکوب آنان ساخت، سپاهیان یزید پس از جنگی سخت با مردم بخارا توانستند آنجا را - بار دیگر - تصرف کنند^{۱۵۷}.

۱۵۳ - تاریخ بخارا، صص ۵۲-۵۳.

۱۵۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۵۵ - تاریخ بخارا، ص ۵۶.

۱۵۶ - تاریخ بخارا، صص ۵۴-۵۷، مقایسه کنید با فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۹۸.

۱۵۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

در سال ۹۰ هجرى (۷۰۹م) مردم بخارا - بار ديگر - كافر شدند و اين بار قتيبه بن مسلم بسوى بخارا شتافت. مردم بخارا در جنگى سخت ابتدا بر سپاهيان عرب پيروز شدند و مسلمانان را درهم شكستند بطورى كه "وارد اردوگاه قتيبه شدند و از آن گذشتند". اما - سرانجام - قتيبه مردم بخارا را هزيمت داد و بار ديگر بر شهر تسلط يافت.^{۱۵۸}

قتيبه در ادامه فتوحات خويش، با مردم طالقان (نزديك بلخ) نيز بخاطر نقض پيمان جنگيد و "بسيارى از مردم آنجا را بكشت و اجساد كشتگان را در دو صف چار فرسنگى (۲۴ كيلومترى) بر دو سوي جاده بياويخت"^{۱۵۹}.

مردم فارياب نيز بار ديگر پيمان شكستند و "ردت آوردند" و عليه حاكمان عرب شوريدند، بطوريكه قتيبه در ادامه حملات خود به نواحى بخارا - بار ديگر - بسوى فارياب شتافت و مردم آنجا را قتل عام كرد و شهر را در آتش سوخت بطوريكه از آن پس، شهر فارياب را "سوخته" ناميدند.^{۱۶۰}

در حمله به كش و نسف (واقع در افغانستان امروز) حجاج بن يوسف ثقفى به قتيبه دستور داد: "... كش را بكوب و نسف را ويران ساز"^{۱۶۱}.

در حمله و تصرف جام گرد (يكى از ولايات خوارزم) سپاهيان عرب، چهار هزار اسير گرفتند كه آنان را نزد قتيبه آوردند و او همگى را بكشت.

۱۵۸ - تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۸۲۵. مقايسه كنيد با عمل يزيدين مهلب در حمله به گرگان، ص ۷۲ كتاب حاضر.

۱۵۹ - تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۸۲۸. مقايسه كنيد با عمل خالد بن وليد و يزيدين مهلب در حمله و سرکوب مردم الیس و گرگان در صفحات ۷۱-۷۲ و ۷۸ كتاب حاضر.

۱۶۰ - تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۸۴۵. مقايسه كنيد با حمله يزيدين مهلب به بلخ.

۱۶۱ - تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۸۴۵. مقايسه كنيد با حمله يزيدين مهلب به بلخ.

طبری می نویسد: "وقتی اسیران را بیاوردند، قتیبه بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی، هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب می گوید: در آن روز، شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می زدند، بعضی شمشیرها بود که نمی برید و زخم می زد (لذا) شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند، جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر می زد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت"^{۱۶۲}.

اهالی سفد نیز - بار دیگر - پیمان شکستند و نقض عهد کردند و قتیبه - بار دیگر - به آن شهر لشکر کشید. مردم سفد پس از پایداری بسیار، سرانجام مغلوب شدند و صلح شد که هر سال یک میلیون و دویست هزار درهم به اعراب بدهند. همچنین قرار شد که آن سال ۳۰ هزار برده جوان بدهند و شهر را خالی کنند "تا مرد جنگی در آن نباشد و در آنجا مسجد بسازند تا قتیبه در آن نماز کند"^{۱۶۳}. بقولوی: "قتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر به دست آورد"^{۱۶۴}.

در حمله قتیبه به بیکند (نزدیک بخارا) مردم شهر، مقاومت درخشانی کردند بطوریکه: "مدت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند و رنج دیدند". پس از دو ماه محاصره، سرانجام مردم شهر تقاضای صلح کردند.

اما پس از پیمان صلح، حاکم عرب آنجا (ورقا بن نصر باهلی) سالار

۱۶۲ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

۱۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۸۵۶-۳۸۵۹.

۱۶۴ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

نگهبانان قتیبه در خراسان را کشتند و لذا قتیبه دستور داد تا بیکند را غارت کنند... و "خون و مال مردم بیکند را مباح گردانید". و... هر که در بیکند اهل حرب بود همه را بکشت و هر که باقی ماند، برده ساخت چنانکه اندر بیکند کس نماند و بیکند خراب شد... "بقول نرشخی: "در این زمان (۷۰۷هـ=۷۰۷م) بیکند را زیادت از هزار رباط (کاروانسرا) بوده است به عدد دیهای بخارا"^{۱۶۵}.

نرشخی در ذکر حمله های قتیبه به بخارا یاد آور می شود: "هر بار اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتندی، ردت (برگشتن از دین) آوردندی و قتیبه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود. باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبه حرب کرده، شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار، اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ایشان (مردم بخارا) بنشانند، بهر طریقی، کار بر ایشان سخت کرد و هر که در احکام شریعت تقصیری کردی، عقوبت می کرد..."^{۱۶۶}

دوران حمله و تسلط قتیبه بر نواحی خوارزم، بخارا، مرو، سمرقند و دیگر شهرهای خراسان و ماوراء النهر یکی از سیاه ترین و خونبارترین دوران تاریخ ایران است. حملات و قتل و غارت های قتیبه در این نواحی، جمعیت، آبادانی و رونق شهرها را نابود ساخت و باعث فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و زوال فرهنگی گردید. یکی از شعرای این دوران می گوید: "قتیبه به هر شهری جای گیرد یا سوی آن رود، سوارانش در آنجا گودالی بر جای نهند"^{۱۶۷}.

۱۶۵ - تاریخ بخارا، صص ۲۵ و ۶۱-۶۲، ...
۱۶۶ - تاریخ بخارا، ص ۶۶، ...
۱۶۷ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۶۵.

در تأسف و تحسّر از ویرانی سمرقند یکی از شاعران سمرقندی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) می گوید:

سمرقند کند مند! پذیرت که افکند
از چاچ ته بهی همی شه ته خهی

سمرقند آبادان! که ترا بدین حال و روز افکنده است؟ تو از چاچ^{۱۶۸}
بهتری، همیشه تو خوبی^{۱۶۹}.

حکومت های اسلامی برای درهم شکستن مقاومت مردم شهرها و جلوگیری از بروز شورش ها، کوشیدند تا عده ای از قبایل عرب را به شهرها و روستاهای ایران منتقل کنند تا بعنوان "چشم و گوش خلیفه" بر زندگی مردم نظارت نمایند. بر این اساس، اعراب فاتح در صلحنامه ها - از جمله - قید می کردند که "مردم مغلوب، بایستی اعراب مسلمان را در خانه های خویش جای دهند و دارائی خویش را با آنان قسمت کنند"^{۱۷۰}.

در زمان معاویه (۴۱-۶۱ه) ۵۰ هزار سپاهی عرب به همراه خانواده های شان در نیشابور و بلخ و مرو و دهات طخارستان و دیگر نواحی خراسان اسکان داده شدند^{۱۷۱}.

بقول نرشخی: "قتیبه فرمود تا (مردم بخارا) یک نیمه از خانه های

۱۶۸ - چاچ یکی از آبادترین شهرهای ماورا النهر در قرون وسطی بوده است. ناشکند کهنه - امروزه - باقیمانده آن شهر است. در باره چاچ نگاه کنید به: صوره الارض، صص ۲۳۳-۲۳۵.

۱۶۹ - شاعران هم عصر رودکی، احمد اداره چی گیلانی، ص ۲۱؛ مسالک الممالک، ابن خردادبه، صص ۲۲-۲۳؛ دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۲۱.

۱۷۰ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، بلاذری، صص ۱۰۱ و ۱۶۷-۱۶۸ و ۲۸۸؛ تاریخ الرسل و الملوک، طبری، صص ۴۱۴ و ۴۲۲ و ۴۲۷.

۱۷۱ - کامل، ج ۷، ص ۸۶؛ فتوح البلدان، صص ۲۹۴ و ۳۰۹. همچنین نگاه کنید به: شهریاران گمنام، احمد کسروی، ص ۱۴۳؛ نظری به تاریخ آذربایجان، محمدجواد مشکور، ص ۱۳۵.

بنی حنیفه و بنی عبدالقیس و... بدانجا منتقل گشته اند^{۱۷۷}.
انتقال قبایل عرب به ایران و مجاورت آنان با ایرانیان - غالباً - با
تعرض و تصرف املاک دهقانان ایران همراه بود بطوریکه بلاذری و ابن فقیه
تأکید می کنند: "چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند، عشیره های عرب
از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند، هر قوم (عرب) بر هر چه که
توانست، مسلط گردید...^{۱۷۸}.
در قم، اعراب مسلمان - در یک روز - ۷۰ تن از سران مجوس
(زرتشتی) را سر بریدند تا مردم به مجاورت آنان راضی شدند^{۱۷۹}.
همین مؤلف در شرح چگونگی نفوذ و قدرت یابی دو تن از اعراب
مهاجر (بنام اخوص و عبدا) و مصادره املاک مردم، می نویسد:
"عرب، دست برآوردند و سدها که در میان رودخانه ها نهاده بودند -
مجموع - خراب کردند... و کشتزارهای انار و تیمره بکلی خشک گشتند
و خراب شدند و همه اوقات عرب با ایشان (مردم قم) کارزار می نمودند و
مردم ایشان را به اسیری می گرفتند و بدیشان مضرت و زیان می رسانیدند
و سدها و رودخانه ایشان می شکافتند و خراب می کردند... و ایشان
(مردم قم) در دفع عرب، هیچ چاره و حیلت نداشتند و مقاومت
نمی توانستند کرد پس بناچار به حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما
مطیع و منقادیم و طلب رضای شما می کنیم و متابعت سیرت شما
می نمایم... و هرگاه عرب بانگ نماز گفستی، دهقانان آن ناحیت او را
دشنام دادندی..."^{۱۸۰}

۱۷۷ - البلدان، ص ۵۰.

۱۷۸ - فتوح البلدان، ص ۲۸۸؛ مختصرالبلدان، ص ۱۲۶.

۱۷۹ - نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، صص ۲۵۴-۲۵۶.

۱۸۰ - تاریخ قم، صص ۴۸ و ۲۶۲ و ۲۶۳.

ستم عرب هاى مهاجر در قم به جائي رسيد كه مردم آن منطقه مجبور شدند زمين ها و اراضى خویش را به اعراب مسلمان بفروشند و خود، از شهر مهاجرت نمايند^{۱۸۱}.

انتقال قبایل عرب به ايران و ضرورت حفاظت شهرهاى مفتوحه و نیز لزوم جلوگیری از شورش مردم و سرکوب مقاومت آنان باعث شد تا خلفای عرب - بتدریج - در هریک از شهرهاى مهم ايران پادگان هاى ایجاد کنند و سپاهیان فراوانی از طوایف و قبایل عرب را در آن ها مستقر سازند بطوریکه چندی بعد، تنها در خراسان ۴۷ هزار تن و در طبرستان بیش از ۳۰ هزار تن جنگاور عرب حضور داشتند^{۱۸۲}.

در کنار تحمیل انواع فشارهاى اجتماعى و اقتصادى، محدودیت هاى مذهبى و ویران کردن آتشکده هاى زرتشتى و کلیساها و ساختن مسجد به جای آنها نیز رواج کامل داشت. به گفته ابن اخوه: اهل ذمه متعهد شدند که در شهرهاى خود کلیسا و دیر نسازند و کلیساهای ویران را مرمت و آباد نکنند، آنها همچنین موظف شدند تا اسب سوار نشوند و شمشیر حمل نکنند و سلاح برنگیرند^{۱۸۳}.

قاضى احمد غفارى از خراب کردن آتشکده هاى زرتشتى حتى در قرن

۱۸۱ - نگاه کنید به: تاريخ قم، صص ۲۶۱-۲۶۲. بروایت قمى در این زمان (۷۱۷=۹۹۹م) قم دارای ۹۰۰ ده و ۵۱ آسیاب بود. این رقم نشانه آبادی و رونق مناسبات ارضى در این ناحیه خشک و کم آب مى تواند باشد. قمى همچنین یاد آور مى شود که "از ناحیه هریسان قم - هر سال - چهارهزار جریب اناردهانه به مطبخ کسرى (انوشیروان) مى برده اند. تاريخ قم، صص ۸۴ و ۲۶۲.

۱۸۲ - نگاه کنید به تاريخ طبرى، ج ۹، ص ۳۹۰؛ تاريخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۷۹.

۱۸۳ - آئین شهرداری (معالم القرية فى احکام الجسبه)، صص ۳۷ و ۳۸ و ۳۹.

سوم هجری (نهم میلادی) یاد می‌کند^{۱۸۴}. با اینهمه، سیاحان اسلامی از وجود آتشکده‌های بسیار در قرن سوم و چهارم هجری خبر می‌دهند، مثلاً: یعقوبی از آتشکده‌های زرتشتی در نواحی قزوین یاد می‌کند^{۱۸۵}. ابن حوقل و اصطخری - سه قرن پس از حمله اعراب به ایران - در ذکر آتشکده‌های فارس تأکید می‌کنند: "در فارس آتشکده‌های بسیار وجود دارد... شهری و ناحیه‌ای و روستایی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای فراوان دارد"^{۱۸۶}. اعراب فاتح، ایرانیان را "عجم" (یعنی گنگ و بی‌زبان) و یا "موالی" (بندگان آزاد کرده) می‌دانستند و آنها را به پست‌ترین کارها مجبور می‌کردند. در هر موردی به ایرانیان اهانت و آزار می‌نمودند بطوریکه در کوچه و خیابان، هر گاه عربی - با بار - با ایرانی نامسلمانی برخورد می‌کرد، ایرانی مجبور بود تا بار اعرابی را - بی‌اجر و مزد - تا منزل وی حمل کند و اگر شخص عرب، پیاده بود و او سواره، مجبور بود عرب مسلمان را بر اسب خود سوار کند و به مقصد برساند. اگر غیرمسلمانی، مسلمانی را دشنام می‌داد، شکنجه می‌شد و چنانچه او را می‌زد، بقتل می‌رسید^{۱۸۷}. مأموران مالیاتی و مسئولین جمع‌آوری خراج (مالیات ارضی) و جزیه (مالیات سرانه)، مردم غیرمسلمان را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند. "اهل ذمه" (مسیحی‌ها و یهودی‌ها) نیز که با قبول پرداخت جزیه، ظاهراً تحت حمایت حکومت اسلامی درآمده بودند، مانند

۱۸۴ - تاریخ نگارستان، ص ۹۲.

۱۸۵ - البلدان، ص ۴۳.

۱۸۶ - صورة الارض، ص ۴۳؛ مسالك الممالک، اصطخری، ص ۱۰۶. همچنین نگاه کنید

به: حدودالعالم، یاقوت حموی، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۱۸۷ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸.

و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴.

زرتشتى ها، با آزارها و شکنجه ها و تحقيرهاى فراوان روبرو بودند. حضرت على در نامه اى به عامل خود تأکيد مى کند: "در مورد يهوديان و نصارى (مسيحى ها): خراج را بر ايشان سخت بگير و با کسانى که آنسوى ايشانند نبرد کن"^{۱۸۸}. ابن اخوه (که خود کارگزار حکومت و مسئول و محتسب خراج بود) در مورد چگونگى وصول جزيه از "اهل ذمه" ياد آور مى شود: "چون محتسب براى اخذ جزيه نزد ذمى آيد، او را پيش خود بایستاند و به او پس گردنى زند و گوید: جزيه را پرداز، اى کافر!"^{۱۸۹} علاوه بر خراج و جزيه، هر سال - بهنگام نوروز و جشن مهرگان - مالياتى بنام "عیدی" نیز از مردم اخذ مى کردند بطوریکه در زمان معاويه اين "عیدی" به ۱۰ ميليون درهم مى رسيد^{۱۹۰}. همچنين در روستاها، محصول باغها را به بهائى ارزان تر از معمول، تخمين مى زدند و مطابق ارزيايى ظالمانه خود از روستائيان ماليات مى گرفتند^{۱۹۱}. اينگونه غارت ها و چپاول ها از يکطرف باعث فقر و فلاکت مردم و موجب عدم علاقه آنان به حفظ و احياء شبکه هاى آبيارى و کشاورزى و گسترش پيشه وري مى شد و از طرف ديگر با دخالت حکومت در امور آبيارى و کشاورزى، ثروت سرشارى نصيب حاکمان عرب مى گرديد بطوریکه خالدبن عبدا قسرى (حاکم خراسان از سال ۱۰۵-۱۲۰ هجرى

۱۸۸ - تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۱۷.

۱۸۹ - آئين شهردارى (معالم القريه)، ص ۴۱. مقايسه کنيد با سخن مغيره بن شعبه در:

الفتوح، ابن اعثم كوفى، ص ۱۰۴.

۱۹۰ - نگاه كنيد به: تاريخ يعقوبى، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۲۸۰.

۱۹۱ - نگاه كنيد به: مالک و زارع در ايران، لمبتون، ص ۱۱۲؛ تاريخ تمدن اسلام، جرجى

زيدان، ج ۲، ص ۲۳۲.

= ۷۲۳-۷۳۷ میلادی) ضمن وصول بیست میلیون درهم حقوق سالانه خود، مبلغ صد میلیون درهم دیگر نیز از طریق غارت مردم بدست می آورد. درآمد فرزند او نیز ۱۰ میلیون دینار بود^{۱۹۲}.

عبدالرحمن بن زیاد (عامل معاویه در خراسان) پس از عزل خود می گفت: "به اندازه ای مال با خود (از خراسان) آورده ام که صد سال مرا بقرار روزی هزار درهم بس است"^{۱۹۳}.

اخذ مالیات ها - همواره - با شکنجه و کشتار مردم همراه بود بطوریکه مثلاً: اسد و اشرس بن عبدا (برادران خالد قسری) در اخذ مالیات های گوناگون از مردم خراسان: "تعصب ها کردند با مردمان، جماعتی را تازیانه زدند و دست های مردم را نعل کردند و به رعایا از ستم ها و بیدادگری های فراوان، هیچ فرونگذاشتند"^{۱۹۴} و یا مردم اصفهان بمدت سه سال از پرداخت خراج خودداری کردند. حجاج (حاکم کوفه) عربی را مأمور وصول خراج اصفهان کرد. عرب مذکور به اصفهان رفت و چند تن از آبرومندان شهر را ضمانت گرفت و برای خراج شهر، دو ماه به آنان فرصت داد. پس از دو ماه چون خراج را نپرداختند، حاکم عرب، ضمان ها را احضار و مطالبه خراج کرد. ماه رمضان بود. آنها گفتند: "آفتی به ما رسیده است و گرنه پیمان خویش را نقض نکرده ایم". اعرابی که چنین دید، قسم خورد که افطار نمی کند تا خراج را دریافت کند والا آنان را گردن زند. یکی از ضامنان را پیش آورد و گردن وی را زد و روی آن نوشت:

۱۹۲ - حجه الحق، ابوعلی سینا، سیدصادق گوهرین، ص ۶۶؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر شامی، ج ۹، ص ۳۲۵.

۱۹۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۱۹۴ - نگاه کنید به: زین الاخبار، گردیزی، صص ۱۱۲-۱۱۵. مقایسه کنید با: تاریخ

طبری، ج ۹، صص ۴۱۶۶-۴۱۶۷.

”فلان پسر فلان قرض خود را ادا کرده“. و سر را در كیسه‌ای نهاد و مهر کرد. سپس دومی را پیش آورد و با او نیز چنین کرد. چون مردم دیدند که حاکم، سرها را بریده و بجای پول در كیسه می‌نهد، گفتند: ”ای امیر! درنگ کن تا پول را حاضر کنیم“. حاکم نیز درنگ کرد و مردم شهر، خراج را - سرعت - تهیه کرده و پرداختند.^{۱۹۵}

وجود انواع فشارهای مالی، تبعیض‌های نژادی و تحقیرهای اجتماعی و مذهبی، جان توده‌های ایرانی را بر لب آورد و آنان را برای رهائی از آن شرایط دشوار - بتدریج - به تسلیم و پذیرش اسلام كشانید. اشیولر (محقق آلمانی) بدرستی می‌نویسد: ”انگیزه و اسباب عمده در گرایش ایرانیان به اسلام از جنبه‌های اقتصادی و از میل به فرار از مالیات‌های سنگین و رهائی از فشارهای گوناگونی که در مجموع سخت و دشوار بود، ناشی می‌شده است“^{۱۹۶}.

احمد امین (محقق معروف عرب) نیز تأکید می‌کند که: ”فرار مردم از پرداخت جزیه و قبول اسلام به اندازه‌ای بود که بعضی از امیران و سرداران عرب دچار حیرت شده بودند“^{۱۹۷}.

نخستین گروههائی که به اسلام گرویدند، اشراف و اعیان ایرانی بودند. آنان برای حفظ مالکیت و منافع اقتصادی خود، به اسلام گرویدند، بطوریکه خالدبن ولید در نامه‌ای به اشراف ایرانی نوشت: ”به دین ما درآئید تا شما را با سرزمین تان واگذاریم و سوی اقوام دیگر رویم“^{۱۹۸}.

بقول بلاذری: ”گروهی از بزرگ زادگان اصفهان در جفرباد و نیز در

۱۹۵ - نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۱۹۶ - جهان اسلام، ص ۲۸۰.

۱۹۷ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱۹۸ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۰۷.

قلعه‌ای بنام ماریین، دژ و بارو داشتند. چون جی (مرکز اصفهان) فتح شد، سر اطاعت فرود آورده و خراجگزار گردیدند و نیز از پرداخت جزیه سر باز زدند (یا پرداخت جزیه را بسود خود ندیدند) و اسلام آوردند^{۱۹۹}. ابن فقیه همدانی نیز یادآور می‌شود: "قزوینیان از پرداخت جزیه سر باز زدند و اظهار اسلام کردند"^{۲۰۰}. به جراح (حاکم خراسان در سال ۱۰۰ هـ / ۷۱۸ م) گفتند: "مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه دادن است"^{۲۰۱}. اشرس (حاکم خراسان در سال ۱۱۰ هـ) به یکی از عاملان خود نوشت: "شنیده‌ام که مردم سغد و امثال آنها از روی دلبستگی اسلام نیاورده‌اند بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند"^{۲۰۲}. ابوالصیدا (سردار عرب در خراسان به سال ۱۱۰ هـ) نیز مردم سمرقند و اطراف آنرا به اسلام خواند به شرط آنکه جزیه از آنها برداشته شود و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردند"^{۲۰۳}.

گرایش مردم به اسلام - بشرط ندادن جزیه - آنچنان بود که باعث بحران مالی حکومت‌های اسلامی شد بطوریکه چندی بعد علیرغم مسلمان شدن مردم، اعراب مسلمان کوشیدند تا - بار دیگر - اخذ جزیه را برقرار نمایند^{۲۰۴}. این امر باعث ناراضی و طغیان توده‌ها گردید بطوریکه مثلاً: "مردم سغد و بخارا - بار دیگر - کافر شدند و مردم نواحی ماوراءالنهر را به جنبش آوردند"^{۲۰۵}.

۱۹۹ - فتوح البلدان، صص ۶۶ و ۱۳۹.

۲۰۰ - مختصر البلدان، ص ۱۲۲.

۲۰۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۶.

۲۰۲ - تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۳-۴۰۹۴.

۲۰۳ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۶.

۲۰۴ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۲۹۶ و ۴۰۹۴.

۲۰۵ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۵ تا ۴۱۰۸.

آرامشی که آنها در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند.

- یکی دیگر از نتایج این حملات و تداوم حکومت های مطلقه قبیله ای در ایران، این بود که نهاد دین و دولت در شخصیت خلفا و سلاطین متمرکز شد. حکومت تک قدرتی و سلطه سلاطین پدرسالار قبیله ای - بعنوان نماینده و خلیفه خدا در زمین - باعث تنزل اقشار و طبقات اجتماعی به "رعیت" و "بنده" و موجب رواج روحیه اطاعت، بنده پروری و مریدی در ایران شد.

- انتقال و اسکان قبایل عرب در ایران، ترکیب جمعیت و بافت شهرها و مناسبات شهرنشینی را دگرگون ساخت و باعث رواج روابط و روحیات قبیله ای در ایران شد. حملات و هجوم های قبایل بعدی (ترکان غزنوی، سلجوقی، مغول ها، تیموری ها... و قاجارها) روند فروپاشی و عقب ماندگی جامعه ایران را شدیدتر کرد.

فصل سوم

انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶م)، اگرچه ضربات مهمی بر سیادت شریعتمداران و سلطه دیرپای علمای مذهبی وارد ساخت اما بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی جهت پی گیری در اعمال نظرات شان برای خاتمه دادن به سلطه دین در حاکمیت دولت، منجر به نوعی مصالحه در تدوین قانون اساسی مشروطیت و نظارت هیأتی از مجتهدین و علمای اسلام در تدوین و تنظیم قوانین شد.^{۲۰۶}

جنبش سوسیال دموکراسی ایران نیز از آغاز پیدایش خود (اجتماعیون - عامیون به سال ۱۹۰۵م) در برخورد با دین - عموماً - و با دین اسلام - خصوصاً - هیچگاه سیاست درست و قاطعی نداشته است. در ماده ۱۱ نظامنامه اجتماعیون - عامیون تصریح شده بود که "مجموع کار و رفتار اعضا حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیکروزی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قدس مذهب، خللی وارد نیاید..."^{۲۰۷}

سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال

۲۰۶ - نگاه کنید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۱۲-۴۱۳ و ۴۱۶؛ لویح، شیخ فضل الله نوری، صص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۲۰۷ - دستورنامه حزب سوسیال دموکراتهای ایران - اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، ص ۴۳. همچنین نگاه کنید به: تعهدنامه جمعیت اجتماعیون - عامیون، اسناد جنبش کارگری...، ج ۳، ص ۱۲.

دموکراسی در ایران، استبداد سیاسی حکومت‌های وقت و سرکوب مداوم روشنفکران ترقیخواه، باعث شد تا اولاً: جامعه معاصر ایران از حافظه تاریخی- سیاسی محروم بماند و از انتقال تجربه‌ها و علل شکست مبارزات نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده جلوگیری شود و ثانیاً: محروم کردن جامعه از برخورد با اندیشه‌های نوین و ممنوعیت انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام، راه را برای رشد مذهب و شریعتمداران و گسترش هرچه بیشتر نهادهای مذهبی (مساجد، خانقاه‌ها، امام‌زاده‌ها و...) باز گذاشت.

مجموعه این عوامل، ضمن ایجاد عدم علاقه به تحقیقات تاریخی، باعث شد تا افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مترقی و مارکسیستی با التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و عدم مرزبندی روشن با دین و نیز با ناآگاهی از تعالیم اجتماعی اسلام و بی‌اطلاعی از زندگی، تعالیم و عملکردهای پیشوایان "اسلام راستین" و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی- اجتماعی آیت‌الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در ارتقای آگاهی، سازماندهی و هدایت توده‌ها باز بمانند.

در این میان، نقش حزب توده در توهم‌زایی، التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و شبیه جلوه دادن تعالیم اجتماعی اسلام و سوسیالیسم، بسیار موثر بود.

حزب توده ایران در اوایل فعالیت خود، طی اعلامیه‌ای بتاريخ ۲۵ دیماه ۱۳۲۵ اعلام نمود: "... حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب - بطور کلی - و مذهب اسلام - خصوصاً - احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیة مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد. حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود که از طرف

روحانيون روشنفکر و دانشمند مورد حمايت قرار گيرد و آرزو دارد که تمام متدينين به ديانت اسلام مطمئن باشند که حزب توده ايران حامى جدى تعاليم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره اى معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتى را (با اسلام) ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسى را که بنام حزب توده ايران دم از مخالفت با دين بزند، آناً و شديداً از صفوف خود طرد خواهد کرد^{۲۰۸}.

حزب توده ايران در تأييد و حمايت از شورش ارتجاعى ۱۵ خرداد ۴۲ نیز در مقاله اى خطاب به "پيشوايان دينى و روحانى" نوشت: "آيت الله خمينى مستغنى از توصيف است. مردم از همه روحانيون - بخصوص از پيشوايان مبرز مذهبى - انتظار دارند که مانند آيت الله خمينى، آيت الله ميلانى، آيت الله طالقانى و آيت الله شريعتمدارى و امثال آنها در اين جهاد مقدس و عمومى آزاديخواهانه و استقلال طلبانه مردم ايران شرکت کنند و نيروى معنوى خود را در راه پيروزى اين جهاد بکار اندازند"^{۲۰۹}.

احسان طبرى - بعنوان بزرگترين نظريه پرداز حزب توده ايران - در تطبيق مارکسيسم و اسلام و شبهه آفرينى بين سوسياليسم و اسلام کوشش بسيار کرد. در اين مورد مقاله وي بنام "سوسياليسم و اسلام" داراى اهميت فراوان است^{۲۱۰}. طبرى از "اسلام انقلابى" و "آزادى بخش" چنين

۲۰۸ - مردم، ارگان مرکزی حزب توده ايران، شماره ۶۲، اول تيرماه ۴۲.

۲۰۹ - مردم، شماره ۱، دوره پنجم، ۱۵ خرداد ۴۳. همچنين نگاه کنيد به مقاله ب. کيا: حزب توده ايران و روحانيت مبارز (بمناسبت سالگشت جنش ۱۵ خرداد ۴۲)، دنيا، شماره ۳، ۱۳۵۹، صص ۱۱۱-۱۲۳.

۲۱۰ - ما و روحانيت مترقى، انتشارات حزب توده ايران، ۱۳۵۸؛ مقاله "سوسياليسم و اسلام"، احسان طبرى، در: دنيا، شماره ۶ و ۷، مهرماه ۱۳۵۷ و مقايسه کنيد با مقاله نورالدین کيانورى در: دنيا، آذرماه ۱۳۵۵، صص ۶-۷.

ياد مى‌کند: "اگر اين نکات: مانند زندگى گرائى، خردگرائى، انسان گرائى، پيکار دوستى، دشمنى با اشراف و مال اندوزان و عشق به ناتوانان روى زمين را در اسلام و قرآن برجسته کنيم، از آن تعبيري اصيل و انقلابى پديد مى‌شود که مى‌تواند پاسخگوى خواست‌هاى امروزين باشد. اسلام نوين انقلابى که در وجود امام خمينى مظهرت مى‌يابد در اين سبيل، پوياست و سنن دموکراتيک اسلام - مانند شورا، بيعت و اجماع - را مورد تاکيد قرار مى‌دهد و به اين دين - که در زير غبار قرون، جلوۀ خود را از دست داده بود - جلاى نو مى‌بخشد... گرچه متأسفانه برخى، تنگ نظرانه نمى‌خواهند اين قرابت (اسلام) با سوسياليسم را ببينند يا در "مصلحت" خود ندانند... ما اکيداً خواستاريم که اين قرابت دو بينش (بينش توحيدى اسلامى و بينش سوسياليسم علمى) در کنار هم قرار بگيرند تا بتوانند اسوه حسنه را در همه زمينه‌ها بوجود آورند و بر جذابيت اسلام انقلابى باز هم بيفزايند"^{۲۱۱}.

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، بتدریج چپ نوینی در عرصه سیاسی ایران شکل گرفت که گریزان از خط و مشی حزب توده، در جستجوی راه دیگری بود. اما چپ نوین ایران نیز بخاطر فقدان آگاهی‌های تنوریک و تاریخی، اساساً تحت تأثیر پوپوليسم و مارکسيسم عاميانه حزب بوده قرار داشت. بر این اساس است که مثلاً مارکسيست معروفی مانند مصطفی شجاعیان - گاندی وار - بسال ۱۳۴۳ در مقاله‌ای بنام "جهاد امروز یا تری برای تحرک"، تری تحریم (عدم خرید روزنامه و سیگار، عدم استفاده از بانک‌ها و...) را برای مبارزه با رژیم سرمایه داری شاه ارائه مى‌دهد. او نیز با

۲۱۱ - دنيا، شماره ۳، سال ۱۳۵۸، صص ۱۲ و ۱۳ و مقایسه کنید با مقاله "نگرشى نو از دیدگاه اسلام و تشیع"، رحيم نامور: دنيا، شماره ۱، مرداد ۵۸.

تکیه بر روحانیون و پایگاه اجتماعی آنان و با توجه به شبکه گسترده مساجد در شهرها و روستاها معتقد است که: "ما فکر می کنیم که فتوی دادن این جامعه (روحانیت) در باره بانک ها و غیره اشکال عمده ای نداشته باشد زیرا در حالیکه دستگاه (دولتی) با مزایای حاصله از این مؤسسات، ملت مسلمان را قتل عام می کند، بدیهی است که وظیفه دینی و وجدانی هر فرد باشرقی حکم می کند که این مزایا را - سهم خود - قطع نماید"^{۲۱۲}.

انعکاس التقاط مارکسیسم و مذهب را در مارکسیست های آینده نیز می بینیم، مثلاً خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، دفاعیات خویش را با سخنانی از "مولاحسین" آغاز می کند و می گوید: "سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه، آغاز می کنم. من که یک مارکسیست - لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستجو و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سید عبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمونه صادق این جنبش ها هستند... چنین است که می توان در این لحظه از تاریخ از مولاعلی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی ها و اباذر غفاری ها..."^{۲۱۳}.

۲۱۲ - مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، بیژن جزنی، مقدمه راه فدائی، ص ۶، مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در همین باره: در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۶۹-۷۰.
۲۱۳ - دفاعیات خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه ۱۳۵۲. مقایسه کنید با مقاله "زندگی و پیکار علی"، احسان طبری در: دنیا، شماره ۱، مردادماه ۱۳۵۸. و نیز مقاله م.ح. روحانی: جان گرانبهانی که حسین در راه خلق برکف نهاد: دنیا، شماره ۴، سال ۵۸، صص ۵۷-۶۳.

روشن است که در این دو نقل قول، نه درک درستی از تعالیم مارکسیسم-لنینیسم در بارهٔ دین وجود دارد و نه آگاهی درستی از تاریخ ایران و اسلام چرا که - حداقل - یک قرن قبل از "مولاعلی"، تاریخ ایران شخصیتی چون مزدک داشته است^{۲۱۴}.

باید یادآور شد که بخش عظیمی از چپ نوین ایران (چپ غیرتوده‌ای) اگرچه از نظر ایدئولوژیک، مارکسیسم را پذیرفته بود، اما بخاطر خاستگاه مذهبی آن در خانواده‌های شیعی، در حوزهٔ فرهنگ و اخلاقیات، حامل بسیاری از عناصر اسلامی و خصوصاً شیعی بود: شهادت طلبی، مرگ گرایی، اعتقاد به خون و شهادت (بعنوان ضامن پیروزی مبارزات)، زهد، فقرپرستی، پوشیدن لباسهای کهنه و مندرس (به عنوان همبستگی با کارگران و زحمتکشان) نفی کتاب، هنر و زیبایی و... جلوه‌هایی از فرهنگ و اخلاقیات شیعی بوده‌اند. در حقیقت بریدن از اسلام و رسیدن به مارکسیسم با نقد آگاهانهٔ عناصر اخلاقی و فرهنگی شیعه همراه نبوده است.

در کنار مارکسیسم عامیانه حزب توده و التقاط مارکسیسم و ایده‌آلیسم و تبلیغ نوعی "اسلام انقلابی" توسط این حزب، بعضی از روشنفکران و نویسندگان معروف نیز با تبلیغ نوعی "اسلام راستین"، در انحراف و اغتشاش فکری جامعه در حال تحول ایران - خصوصاً نسل جوان - نقشی اساسی داشته‌اند که از آن میان باید از جلال آل احمد نام برد.

۲۱۴ - در مورد شخصیت و مواضع سیاسی - طبقاتی حضرت علی و امام حسین نگاه کنید به: پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلامشناسی)، علی میرفطروس، صص ۳۵-۳۷ و ۴۹-۵۳ و ۷۶-۸۰ در مورد شخصیت واقعی سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطیت، نگاه کنید به: حیات یحیی، دولت‌آبادی، ج ۲، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۰ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ...

جلال آل احمد که در یک خانواده معروف مذهبی و آخوند پرورش یافته بود، سرخورده از اسلام سنتی و متحجر، در دوران رونق بازار حزب توده (سالهای ۱۳۲۰) به این حزب پیوست و بخاطر همان التقاط مارکسیستی-اسلامی حاکم بر رهبری حزب، در کمترین مدت تا مدیریت نشریه مردم و ارگان تئوریک حزب توده، ارتقا یافت.

با انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و پیوستن به "نیروی سوم" و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که کمترین تعقیب و خطری برای او بدنبال نداشت) آل احمد در یک ریاضت صوفیانه، راهی بسوی "سرچشمه" و "بازگشت به خویش" جست. کتاب های "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" محصول این دوران است.

مخالفت با اندیشه های جدید و علمی به اتهام غرب زدگی، دفاع از اسلام و فرهنگ تشیع، تبلیغ و تأکید بر "وحدت روشنفکر با روحانیت" (یا بقول آیت الله خمینی: "وحدت حوزه با دانشگاه")، متهم کردن نویسندگان و روشنفکران غیرمذهبی به خیانت و مبارزه با آنان بعنوان "غریزده"، دفاع از بزرگترین و معروف ترین مرتجع انقلاب مشروطیت (شیخ فضل الله نوری) و شخص خمینی - بعنوان دو نمونه از بزرگترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران - همه و همه - جوهر اندیشه های سیاسی-اجتماعی این دوره آل احمد است.^{۲۱۵} او در آخرین مرحله، با سفر به خانه خدا (کعبه) سرانجام چونان "خسی" به "میقات" اندیشه های اسلامی پیوست و مستقیم

۲۱۵ - نگاه کنید به: غرب زدگی، ص ۷۸؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶ و ۶۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۲۳۲. مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در باره آیت الله خمینی، بازشناسی هویت...، ص ۲۴۵. آل احمد در دیدار با شریعتی، این دیدار را مثبت می نامد و از اینکه در رابطه با مسائل روشنفکری ایران با دکتر شریعتی "راه مشترکی" را دنبال می کند، ابراز خوشحالی و رضایت می نماید. نگاه کنید به: خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱.

و غیرمستقیم - نظریه پرداز حاکمیت اسلامی گردید^{۲۱۶}. علاوه بر گرایش التقاطی حزب توده و کوشش معدودی از روشنفکران "لائیک" در اسلامیزه کردن مارکسیسم و سوسیالیسم، از اوایل دهه ۱۳۴۰ ما شاهد کوشش های عده ای از روشنفکران مسلمان در سوسیالیزه کردن اسلام هستیم. رفعم ارضی و اجتماعی شاه (در بهمن ۴۱) ترکیب طبقاتی نوینی در جامعه ایران بوجود آورد و باعث شد تا طبقه متوسط شهری، رشد و گسترش چشم گیری یابد. این طبقه نوین بنا بر سرشت طبقاتی خود، در برخورد با طبیعت و انسان، جهان بینی و دیدگاههای نوینی طلب می کرد که نمی توانست آنها در تعالیم اخلاقی و آموزش های اجتماعی اسلام سنتی بیابد. متزلزل شدن ساختار فئودالی جامعه و تحولات اقتصادی- اجتماعی ناشی از آن، گسترش مدارس عالی و دانشگاهها، رشد و توسعه تکنولوژی مدرن و نفوذ عقاید متفکران و فلاسفه اروپائی، همه و همه، بر توقعات سیاسی- اجتماعی و دیدگاههای فلسفی اقشار خرده بورژوازی مدرن شهری تأثیری اساسی گذاشت بطوریکه ضمن تضعیف سلطه دیرپای روحانیون سنتی، بسیاری از "مسلمات چند هزار ساله" و انبوهی از باورهای مذهبی را متزلزل ساخت، آنچنانکه متفکر معروف اسلامی (مرتضی مطهری) اعتراف می کند: "حقیقت امر این است که تجدد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که به افکار داد، مسلمات چند هزار

۲۱۶ - نگاه کنید به: خسی در میقات، انتشارات رواق؛ همچنین به نامه جلال آل احمد به آیت الله خمینی از بیت الله الحرام (مکه) بسال ۱۳۴۳ که در آن خود را "فقیر گوش بزننگ و بفرمان و فرمانبردار" نامیده است: روزنامه رسالت، سه شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۷۳.

ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشتت فکری عجیبی ایجاد کرد... و قهراً افکار را در مورد مسایل دینی نیز مرده و متزلزل ساخت^{۲۱۷}. زانجا مذهبى باطنى و جبرى بى اعتقادى به باورهاى مذهبى و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی، شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت. دولت های وقت نیز با سانسور مطبوعات و توقیف کتب "ضاله"، از انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام جلوگیری کرده، با تأسیس دانشکده معقول و منقول و تشکیل "سپاه دین"، در اشاعه خرافات مذهبى و تقویت و توسعه شبکه های دینی (مساجد و امام زاده ها) کوشیدند.

در چنین شرایط مساعدی است که عده ای از روشنفکران مسلمان (خصوصاً مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) نیز با اخذ آرا و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) و تلفیق آنها با اسلام سنتی کوشیدند تا اسلام را از خطری جدی نجات دهند. آنان، ضمن اعلام "حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن" و "علل گرایش جوانان به مادگرایی" به ضرورت یک "تهضت پروتستانیسم اسلامی" و "احیا فکر دینی" و "لزوم نوکردن مذهب" تأکید کردند^{۲۱۸}.

۲۱۷ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی، مقدمه مرتضی مطهری، ص ۱۸۰

۲۱۸ - در این باره نگاه کنید به: احیا فکر دینی، مرتضی مطهری؛ علل گرایش به مادگرایی (ماتریالیسم)، مرتضی مطهری؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی؛ رهبری نسل جوان، مرتضی مطهری؛ اسلام جوان، مهندس مهدی بازرگان؛ رنسانس اسلامی، دکتر علی شریعتی؛ مذهب علیه مذهب، دکتر شریعتی؛ از کجا آغاز کنیم، دکتر شریعتی؛ پدر و مادرها، ما متهمیم، دکتر شریعتی؛ سیر تحول تدریجی قرآن، مهندس مهدی بازرگان و... جالب است که دکتر علی شریعتی کتاب سیر تدریجی تحول قرآن را "کشفی همسنگ

دکتر شریعتى در باره "حالت خطرناک دین" و رواج فلسفه ها و عقاید "بنیاد کن اعتقادى" در این دوران تأکید مى کند: "با حمله های پیگیر و نیرومند امواج و حتى طوفان های بنیادکن اعتقادى و اخلاقى و مکتب های فکرى و فلسفى این عصر - که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم مى آورد - احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم و نسل های آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه ها نداشته باشند... خطر اینست، خطری که همیشه حرفش را مى زنیم اینست... اگر محتوای اسلام را در ظرف های بیانی و علمى مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و ظروف - هر دو - نابود مى شوند"^{۲۱۹}.

"لزوم نوکردن مذهب در ظرف های بیانی و علمى مناسب"، دکتر شریعتى و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" را مجبور ساخت تا برای هرچه "علمی تر کردن" اسلام و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن جوانان و دانشجویان از مفاهیم و واژه های فلسفى و سیاسى - اقتصادى مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنان با استفاده (یا سوء استفاده) از مفاهیم مارکسیستى و جامعه شناسى مدرن (از جمله: تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بی طبقه و...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم اسلامى کوشیدند تا اسلام و تشیع را بعنوان عالی ترین و علمى ترین مکتب فلسفى و سیاسى - اجتماعى تاریخ به جامعه در حال تحول ایران معرفی نمایند و سرانجام نیز - با غرور - مدعى شوند: "این

کشف اسحق نیوتن" مى داند. در این کتاب، "وحى بودن قرآن به همان اندازه بديهى مى نماید که علمى بودن طبیعت!" !! نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص ۸۱، م. ۷۱.

۲۱۹ - امت و امامت، دکتر على شریعتى، صص ۴۷۰-۴۷۱، م. ۲۶۰؛ اسلامشناسى، ج ۲، صص ۵۶-۵۷، م. ۱۷۰؛ یاد و یادآوران، ص ۱۷۸، م. ۷۱.

ما نیستیم که تازه این حرفها را از مارکسیستها گرفته باشیم. این مارکسیستها هستند که این حرفها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته اند"^{۲۲۰}.

بررسی عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" مسئله مهمی است که باید به طور اساسی به آن پرداخت. زیرا - همانگونه که گفته ایم - ترویج و تبلیغ این افکار در سالهای ۴۰-۵۷ باعث انحطاط و اغتشاش فکری جامعه (خصوصاً نسل جوان) شد، انحطاط و اغتشاشی که ضمن تأثیرات مخرب بر جامعه در حال تحول ایران، باعث احیاء عقاید متروک اسلامی و در نهایت موجب "تأسیس" نظری جمهوری اسلامی حاکم بر ایران گردید، هم از این روست که نهادها و رسانه های فرهنگی جمهوری اسلامی اینک - مثلاً - از دکتر شریعتی به عنوان "عامل بوجود آورنده یک انقلاب فرهنگی کم نظیر در تاریخ" یاد می کنند.^{۲۲۱}

در بررسی عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" - که امروزه در غرب به "بنیادگرایان" (fundamentalistes یا integristes) معروف اند - آیا

۲۲۰ - جهت گیری طبقاتی در اسلام، دکتر شریعتی، ص ۲ و ۳. همچنین نگاه کنید به: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب الله پایدار، صص ۹۷ و ۲۱۷ و ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۶۱-۲۶۲ و ۲۶۳-۲۶۴؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر وردانسی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۷۶، ص ۲۰، مقاله محمدعلی توحیدی، ۱۷۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷،

مى توان همه آنها را در يك دسته و ردیف قرار داد و عقايد همه آنان را يکجا بررسى کرد؟

جواب مى تواند مثبت باشد، زيرا که علیرغم اختلاف در شیوه بیان و خاستگاه اجتماعى این متفکران، شالوده نظرى و جوهر فکرى آنان - خصوصاً در باره آزادى، دموکراسى و حاکمیت سیاسى - یکى است.^{۲۲۲} همه این متفکران، "حکومت صدر اسلام" و "اسلام ناب محمد و على" را بعنوان "اسلام راستین" شناخته و "بازگشت به اسلام اولیه" که بقول دکتر شریعتى: "چهارده قرن از آن دور شده اند" را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات خود قرار داده اند.^{۲۲۳}

۲۲۲ - دکتر شریعتى در باره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتى و آخوندهای حوزه علمیه قم - به روشنى - تصریح مى کند: "اختلاف من با او (آخوند) اختلاف پسر و پدرى است در داخل یک خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد مى کنم، اما در برابر بیگانه (یعنى: غیراسلامى ها، غیرمذهبی ها، کافر ها و کمونیست ها) تسلیم محض آنها (ملاها) هستم... من همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقى کرده ام، دفاع، نگاهبانى و جانبدارى از این جامعه علمى (یعنى حوزه علمیه قم) و وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی که مى توان امیدوار آن بود که توده های ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد و در احیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدرى باشد همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب نه بخاطر مصلحت است چرا که خدا و خلق مى دانند که تاکنون دروغى را بخاطر مصلحت نگفته بودم، نگفته ام و نخواهم گفت"، اسلامشناسى، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۵، م. ۱۸۸؛ قاسطین، مارقین، ناکشین، صص ۳۷۲ و ۳۷۴؛ م. ۲۶۱. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲۲۳ - نگاه کنید به: پیرامون انقلاب اسلامى، مرتضى مطهرى، صص ۴۰-۴۱؛ امت و امامت، دکتر على شریعتى، صص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲، م. ۲۶۱؛ چه باید کرد؟ دکتر شریعتى، صص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۴، م. ۲. لویح، شیخ فضل الله نوری، صص ۵۰ و ۵۲ و ۵۵؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینى، صص ۱۰ و ۳۲ و ۵۲-۵۳؛ مصاحبه مهندس مهدى بازرگان، روزنامه کیهان، چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۵۷؛ تبیین جهان، مسعود رجوى، دفتر اول، ص ۴۱؛ دیدگاههای مجاهدین در باره قانون اساسى دولت اسلام، صص ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۵ و ۲۸.

بررسى آراء و عقايد نظريه پردازان "اسلام راستين" به ما نشان خواهد داد كه جوهر واقعى و ماهيت مشترك افكار آنان در سه اصل زير خلاصه مى شود:

۱- جوهر ضدماركسيستى و ضدكمونيستى (در مفهوم فلسفى و سياسى آن).

۲- خصلت ضدغربى (ضديت با مظاهر تمدن غرب و نفى فلسفه سياسى، آزادى و دموكراسى غربى).

۳- فلسفه ولايت (فقيه و رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتير (فاشيسم و استالينيسم).

ما، در اين جا ضمن اشاره اى گذرا به موارد ۱ و ۲ بخاطر اهميت مسئله آزادى، دموكراسى و حاكميت سياسى، در نقد آراء متفكران "اسلام راستين" بيشتر به فلسفه ولايت (فقيه و رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتير (فاشيسم و استالينيسم) در حاكميت سياسى مى پردازيم.

۱- جوهر ضدمارکسیستی و ضدکمونیستی
گفتیم که بدنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۱۳۴۰) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی- اجتماعی، این طبقه نوین، جهان بینی و دیدگاههای نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می کرد که نمی توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام سنتی پیدا نماید. گسترش دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی، ورود تکنولوژی و رونق دانش مدرن، نشر عقاید متفکران اروپائی و فروریختن بسیاری از دگم ها و باورهای مذهبی، ضمن اینکه موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی روبرو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان، که در طول سالهای پس از رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) نیرومند بود، پس از فرم ارضی- اجتماعی سال‌های ۴۰ قوی تر گردید. حجت الاسلام سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد اسبق و رئیس جمهور کنونی رژیم اسلامی) در این باره یادآور می شود: "مدارس جدید (دانشگاهها) پایگاههای روشنفکری الحادی برای برداشتن آخرین مقاومت دین در مقابل تفکر و تمدن ضددینی و ضدخدائی استکبار شرق و غرب بود و قهرمان این صحنه ها و این پایگاهها، روشنفکران بی دین، غرب زده و ملحد... بودند"^{۲۲۴}.

۲۲۴ - کیهان هوانی، ۲۷ خرداد ۶۶، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در: بازگشت به خویش، ص ۲۴۸، م. ۲۷؛ سخنرانی آیت الله سیدعلی خامنه ای: کیهان هوانی، ص ۲۰، شماره ۷۹۹، ۲۷ مهرماه ۱۳۶۷. این گزارش نظر محققانی را که کوشش می کنند فضای مذهبی حاکم بر انقلاب ۵۷ را بر سرتاسر تاریخ اجتماعی ایران معاصر تعمیم دهند تا از

نفوذ عقايد مارکسيستى در اين دوران سبب پيدائش و پرورش نسل جديدى از مارکسيست هاى ايرانى گرديد که گروه ييژن جزنى و سپس گروه پرويز پويان و مسعود احمدزاده (از شاگردان اوليه کانون نشر حقايق اسلامى) از آن جمله اند. عقايد مارکسيستى و ماترياليستى در اين دوران، بخصوص بر بخش مهمى از انقلابيون مذهبى تأثير اساسى گذاشت. اين تأثير را مى توان در عقايد نخستين بنيان گذاران سازمان مجاهدين خلق (سعيد محسن، محمد حنيف نژاد، ناصر صادق و...) نيز مشاهده کرد.^{۲۲۵} تأثير اين عقايد بر بخش عمده اى از کادرها و اعضاى مرکبى سازمان مجاهدين خلق، بعدها به انشعاب بزرگ سال ۵۴ و موجب پيدائش مجاهدين مارکسيست (سازمان پيکار) شد. دکتر على شريعتى در همين دوران - ضمن تبليغ "بازگشت به خويش" (يعنى اسلام) تاکيد مى کند: "بطور کلى مدرنيسم و مارکسيسم در دو جبهه و از دو سوى مختلف، آنچه را که شخصيت وجودى يا خويشتن تاريخى ملت ها مى ناميم، مورد هجوم قرار دادند"^{۲۲۶}.

اين طريق، "دينيت" و "اسلاميت فرهنگ ايران" را استنتاج نمايند، مورد انکار قرار مى دهد. در اين باره، سلسله مقالات بابک بامدادان در: نشريه الفبا، شماره هاى ۱-۴ و نشريه زمان نو، شماره هاى ۱۰ و ۱۱ قابل ذکر است.

اسناد تاريخى نشان مى دهند که احزاب سياسى، نشریات و روزنامه هاى مهم، اتحاديه هاى کارگران، کشاورزان، زنان و کميته هاى اصناف در اين دوران - بطور کلى - فاقد خصلت مذهبى يا اسلامى بوده اند. انقلاب مشروطيت ايران نيز - در کليت خود - اساسا داراى فضا و هدف هاى غيرمذهبى بود بطورى که ضمن اعدام يکى از بزرگترين مراجع اسلامى آن عصر (شيخ فضل الله نوري) توسط مردم، ديگر رهبران بزرگ مذهبى (مانند طباطبائى، بهبهانى و...) نيز مجبور به دنباله روى از خواست هاى مردم بودند. در اين باره نگاه کنيد به: لوايح، شيخ فضل الله نوري، صص ۱۴-۱۶ و ۲۰-۲۲ و ۲۸-۳۲ و ۳۵ و ۳۷ و ۳۹ و ۵۵-۵۶ و ۵۸ و ۶۶؛ تاريخ بيدارى ايرانيان، ناظم الاسلام کرمانى، بخش اول، صص ۳۰۶ و ۳۲۱؛ ايدئولوژى نهضت مشروطيت، فريدون آدميت، صص ۴۲۲-۴۲۳. ۲۲۵ - نگاه کنيد به: اقتصاد، محمود عسکرى زاده؛ شناخت، محمد حنيف نژاد، از انتشارات سازمان مجاهدين خلق. ۲۲۶ - بازگشت به خويش، ص ۸۵.

حجت الاسلام سيد محمد خاتمی نیز، ضمن یادآوری رونق مارکسیسم در این دوران و ضعف و زبونی اسلام در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی می نویسد: "دانشگاهها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند - بویژه الحاد مارکسیستی - بچه های مسلمان ما در دانشگاههای ایران قاچاقی زندگی می کردند"^{۲۲۷}.

همه این عوامل باعث شدند تا از یکطرف، رژیم شاه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" با تشکیل "سپاه دین"، به تقویت اسلام و شریعتمداران و توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی پردازد، و از طرف دیگر: موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از حوزه ها و حجره های خویش بیرون خزیده، با استفاده از متون و منابع ابتدائی (مثل "اصول مقدماتی فلسفه") به نقد مارکسیسم و ماتریالیسم پردازند. پیدایش انجمن های اسلامی نهضت آزادی (به رهبری مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی)، کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمدتقی شریعتی) حسینیه ارشاد (به سرپرستی مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) - در این راستا بوده و لذا - تا مدت ها - فعالیتهای آنها با نظر مساعد رژیم شاه همراه بود.^{۲۲۸}

۲۲۷ - مقاله "تهاجم هنرمندان به مبادی الحادی مدرن": کیهان هوانی، ۲۷ خرداد ۱۳۶۶، ص ۲۶.
۲۲۸ - مرحوم محمدتقی شریعتی یادآور می شود که: "مبارزه ما در کانون نشر حقایق اسلامی در سه جهت صورت می گرفت، بعبارت دیگر، ما به سه طریق مبارزه می کردیم، نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می کوشیدیم بی پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان بدهیم، در برابر، از اسلام سخن می گفتیم و ارزشهای اسلام را مطرح می کردیم"، ویژه نامه استاد محمدتقی شریعتی، ضمیمه ارشاد (نشریه هواداران اندیشه دکتر شریعتی) شماره ۳۱-۳۳، خرداد ۶۶، ص ۳. مقایسه کنید با: مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی شاه، ص ۸۲ و ۱۲۲ و ۱۲۴. همچنین نگاه کنید به: فیلسوف و فیلسوف نماها، آیت الله مکارم شیرازی، قم، ۱۳۳۴. در مورد فعالیت های دکتر علی شریعتی با موافقت رژیم، نگاه کنید به مقاله روشنگر دکتر جلال متینی (استاد سابق دانشکده ادبیات مشهد و همکار دکتر علی شریعتی) در: ایرانشناسی، شماره ۲، ۱۳۷۳، خصوصاً صص ۳۸۳-۳۸۹.

۲- خصلت ضدغربی

اسلام و حکومت اسلامی - اساساً - یک نظام ایدئولوژیک است. در این نظام، انسان‌ها تنها با ارزش‌های ایدئولوژیک ارزیابی و داوری می‌شوند. اعتقاد به مذهب - بعنوان یک استراتژی و یک ایمان - و عقیده به اسلام - بعنوان یک ایدئولوژی - همه ارزش‌های انسانی و اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بنابراین: اصالت اسلام بعنوان یک حقیقت برتر، انحصارگرایی، خودبینی و تمام‌خواهی (totalitarisme) جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است.

برخورد نظریه پردازان "اسلام راستین" با فرهنگ و تمدن غرب نیز از خصلت خودخواه و خودگرای نظام اسلامی برمی‌خیزد. تقریباً همه آنان (خصوصاً دکتر علی شریعتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزش‌های اجتماعی - سیاسی غرب مطرح است یا به انکار می‌پردازند و یا به اقتباس و استسلام (یعنی اسلامی کردن مفاهیم فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب).

نخستین نظرات مدون در باره غرب را می‌توان در کتاب "غرب زدگی" جلال آل احمد جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت مانیفست روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب است.

جلال آل احمد پس از سرگشتگی‌های سیاسی - فلسفی، سرانجام به تفکرات اسلامی بازگشت. او "بعنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی"^{۲۲۹} کوشید تا عقل ستیزی خود را در لافافه غرب ستیزی و دشنام به روشنفکران غیرمذهبی (بعنوان غریزدگان) پیوشاند و از این طریق، ضرورت "بازگشت

۲۲۹ - غریزدگی، ص ۷۸. ۲۲۸ - همانجا، ص ۵۲. ۲۲۷ - همانجا، ص ۵۱. ۲۲۶ - همانجا، ص ۵۰. ۲۲۵ - همانجا، ص ۴۹. ۲۲۴ - همانجا، ص ۴۸. ۲۲۳ - همانجا، ص ۴۷. ۲۲۲ - همانجا، ص ۴۶. ۲۲۱ - همانجا، ص ۴۵. ۲۲۰ - همانجا، ص ۴۴. ۲۱۹ - همانجا، ص ۴۳. ۲۱۸ - همانجا، ص ۴۲. ۲۱۷ - همانجا، ص ۴۱. ۲۱۶ - همانجا، ص ۴۰. ۲۱۵ - همانجا، ص ۳۹. ۲۱۴ - همانجا، ص ۳۸. ۲۱۳ - همانجا، ص ۳۷. ۲۱۲ - همانجا، ص ۳۶. ۲۱۱ - همانجا، ص ۳۵. ۲۱۰ - همانجا، ص ۳۴. ۲۰۹ - همانجا، ص ۳۳. ۲۰۸ - همانجا، ص ۳۲. ۲۰۷ - همانجا، ص ۳۱. ۲۰۶ - همانجا، ص ۳۰. ۲۰۵ - همانجا، ص ۲۹. ۲۰۴ - همانجا، ص ۲۸. ۲۰۳ - همانجا، ص ۲۷. ۲۰۲ - همانجا، ص ۲۶. ۲۰۱ - همانجا، ص ۲۵. ۲۰۰ - همانجا، ص ۲۴. ۱۹۹ - همانجا، ص ۲۳. ۱۹۸ - همانجا، ص ۲۲. ۱۹۷ - همانجا، ص ۲۱. ۱۹۶ - همانجا، ص ۲۰. ۱۹۵ - همانجا، ص ۱۹. ۱۹۴ - همانجا، ص ۱۸. ۱۹۳ - همانجا، ص ۱۷. ۱۹۲ - همانجا، ص ۱۶. ۱۹۱ - همانجا، ص ۱۵. ۱۹۰ - همانجا، ص ۱۴. ۱۸۹ - همانجا، ص ۱۳. ۱۸۸ - همانجا، ص ۱۲. ۱۸۷ - همانجا، ص ۱۱. ۱۸۶ - همانجا، ص ۱۰. ۱۸۵ - همانجا، ص ۹. ۱۸۴ - همانجا، ص ۸. ۱۸۳ - همانجا، ص ۷. ۱۸۲ - همانجا، ص ۶. ۱۸۱ - همانجا، ص ۵. ۱۸۰ - همانجا، ص ۴. ۱۷۹ - همانجا، ص ۳. ۱۷۸ - همانجا، ص ۲. ۱۷۷ - همانجا، ص ۱. ۱۷۶ - همانجا، ص ۰.

به خویش“ (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. آل احمد ضمن درک نادرست از آزادی و دموکراسی غربی و تقلیل احزاب سیاسی اروپا تا حد “منبرهائی برای تظاهرات مالیخولیا آمیز آدم های نامتعادل“ و ضمن ابراز تأسف از اینکه “ما نتوانسته ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم فرهنگ غرب حفظ کنیم“، “روحانیت ایران را آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی“ می دانست و برای تدارک و تداوم این مقاومت علیه فرهنگ و تمدن غرب، “وحدت روحانی و روشنفکر“ و “تدریس قصص مذهبی و ملی در مدارس“ را توصیه می کرد.^{۲۳۰}

با چنین برداشتی از غرب و غریزدگی است که دکتر شریعتی نیز ضمن تأکید به “هجوم مدرنیسم به شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی مان“ کوشش می کند تا “نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب“ رهائی بخشد.^{۲۳۱}

دکتر شریعتی در سال های ۱۹۶۰ (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالی خویش را در دانشگاه های پاریس به پایان رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک روشن تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او - متأسفانه - پسان آخوندی که بهر حال از حجره قدیمی و سنتی خویش بیرون خزیده، در اولین برخورد با غرب و ارزشهای علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی شرم آلود و ارتجاعی ابراز می کند. دکتر شریعتی براساس دگم های ایمانی و اصول

۲۳۰ - نگاه کنید به: کارنامه سه ساله، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ غرب زدگی، صص ۲۸ و ۳۵-۳۶

و ۱۰۲-۱۰۳؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۷۳.

۲۳۱ - بازگشت به خویش، ص ۸۵؛ شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹، م. آ. ۷.

اعتقادی خویش - که به عقیده او: "حقایق ثابت و لایتغیر است"^{۲۳۲} با پیشداوری، به داوری ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب می پردازد و می نویسد: "برای مصونیت از میکرب غربزدگی... و برای نیرومند شدن در برابر هجوم ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات مشنوی (مولانا) واکسینه کردم"^{۲۳۳}.
این "پرهیز" یا "واکسیناسیون فرهنگی" از این اعتقاد دکتر شریعتی ناشی می شد که: "نهضت تشبه به غربی (غربزدگی) همچون طوفانی، برج و باروی تعصب را که بزرگترین و قوی ترین حفاظ های وجود ملت ها و فرهنگ ها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزشهای تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت های شرقی باز شد و مردم ما - در برابر آن - بی دفاع ماندند"^{۲۳۴}.
برای بسیاری از نظریه پردازان "اسلام راستین" فرهنگ و تمدن غربی مقوله ای "فاسد"، "گمراه کننده" و "ضد اخلاقی" است. آنها، آزادی و مدنیت غرب را تنها در "روابط جنسی"، "آزادی شهوات"، "آزادی همجنس بازی" و "مجالس شب نشینی و رقص" خلاصه کرده و نتیجه می گیرند که: "جامعه متمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه ای است منحط، فاسد و متعفن" و لذا بر اخلاقیات و ارزش های اسلامی تأکید می کنند.^{۲۳۵}

۲۳۲ - شیعه، ص ۱۷۸، م. ۷. آ. ۷.

۲۳۳ - اسلامشناسی، ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸، م. ۱۷. آ. ۷.

۲۳۴ - همان کتاب، ص ۸۵.

۲۳۵ - از جمله نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام، سید محمد حسین طباطبائی،

ص ۳۰؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مسئله حجاب،

مرتضی مطهری، صص ۲۲۴-۲۲۵.

۳- ولايت فقيه (رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتري (فاشيستم و استالينيستم)

آزادى و دموكراسى در نظام اسلامى
امامت، امت و جامعه بى طبقه توحيدى

اسلام مانند ديگر اديان سامى، اساساً يك دين خداسالار است و انسان ها - در تحليل نهايى - يا "عبد الله" (بنده خدا) هستند يا "اغنام الله" (گوسفندان خدا).

تصوير خدا در قرآن، تصوير يك فرمانرواى مطلق قبائل پدرسالار است و ضرورت وجودى ظهور پيغمبران؛ گمراهى، ضلالت، طفوليت و نادانى انسان ها و نياز فطرى آنان به يك هدايت كننده و پيشوا (رسول و امام) مى باشد. مسئله "خداگونگى انسان" در قرآن^{۲۳۶} و خليفه خدا بودن انسان بر روى زمين^{۲۳۷} كه مستقيماً از تورات اخذ و اقتباس شده است^{۲۳۸}، در اسلام و خصوصاً در شيعه نه بر "نوع انسان" بلكه ناظر بر "فرد" (يعنى پيغمبر، امام و ولي فقيه) مى باشد. در چنين ديدگاهى، پيغمبر و امام چونان پدر يا شبانى است كه از طرف خدا، رسالت و ولايت (سرپرستى) دارد تا خيل عظيم گله هاى انساني را از ورطه ضلالت و جهالت، بسوى كمال هدايت كند.

مرگ حضرت محمد (در سال ۱۱ هجرى/۶۳۱م) و مشخص نبودن جانشين او، اختلافات و منازعات فراوانى را در جامعه اسلامى آن زمان

۲۳۶ - سوره حجر، آيه ۲۹. ۲۳۷ - سوره بقره، آيه ۸۲. ۲۳۸ - سفر پيدايش، باب اول، آيه ۲۶-۲۸. ۲۳۹ - سوره بقره، آيه ۱۲۹. ۲۴۰ - سوره بقره، آيه ۱۲۹. ۲۴۱ - سوره بقره، آيه ۱۲۹. ۲۴۲ - سوره بقره، آيه ۱۲۹.

بدنبال داشت. از يكطرف: ابوبكر، عمر، عثمان و ديگران (بعنوان شيوخ و بزرگان قریش و اصحاب نزديك پيغمبر) و از طرف ديگر: حضرت على (بعنوان داماد و وارث پيغمبر) كشمکش هاى شديدى را براى تصاحب قدرت سياسى - مذهبى آغاز كردند. اكثريت مسلمانان، ابوبكر را بعنوان خليفه اول در نظر داشتند، در حاليكه على و گروه قليلى از ياران او، با استناد به گفته محمد در "غدیر خم" (هر كس من مولای اويم، على مولای اوست) معتقد به وصايت پيغمبر جهت انتصاب على به خلافت (امامت) بودند.^{۲۳۹} در جريان سقيفه، گروهى معتقد به انتخاب خليفه از طريق اجماع مسلمين بودند، در حاليكه گروه اندكى، خلافت (امامت) را مبتنى بر اصل وصايت، موروثى و مختص به خاندان پيغمبر (على) مى دانستند.^{۲۴۰}

بدین ترتیب: شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به اصل وصایت و انتصاب، فلسفه سياسى خود را مبنى بر الهى و موروثى بودن امامت (خلافت) در خاندان على - در طول دوازده نسل - اعلام مى كند. بعبارت ديگر: تداوم و استمرار رهبرى پيامبر را - در طول دوازده نسل - دوازده امام بعهدده دارند كه "از بالا" و از طرف فرماندهى انقلاب اسلامى و نخستين ايدئولوگ نهضت (يعنى حضرت محمد) براساس وصايت، تعيين شده اند كه آخرين آنان امام دوازدهم است كه تا قيامت، رهبرى جامعه اسلامى را برعهده دارد... وصايت اينست، مردم بايد به اين وصيت عمل كنند، مردم بايد زمام خود را به دست

۲۳۹ - در باره غدیر خم و بى پایه بودن استدلال شيعيان نگاه كنيد به: اسلامشناسى، على

ميرفطروس، چاپ يازدهم، صص ۷۱-۷۳.

۲۴۰ - نگاه كنيد به: خاندان نويختى، اقبال آشتياني، صص ۵۳-۵۸؛ فرق الشيعه، نويختى،

صص ۷۴ و ۱۶۰ و ۱۷۶؛ تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۳۲۸-۱۳۳۶ و ۱۳۴۲-۱۳۵۴.

”ولى“ بدهند وگرنه به گمراهى افتاده اند... امامت (خلافت)، منصبى است الهى و نه شورائى و انتخابى... امامت يك حق ذاتى است ناشى از ماهيت خودِ امام نه ناشى از عامل خارجى انتخاب...^{۲۴۱} بنابراین: فلسفه سياسى شيعه - بطور آشكار - ماهيت تبعيض نژادى و برترى قومى و ارثى خود را - با انحصار حق حكومت در خاندان على در طول دوازده نسل - به نمايش مى گذارد. در اين فلسفه، پيغمبر يا امام چونان ”پدر“ يا ”شبان“ى است كه از طرف خدا رسالت و ولايت (سرپرستى) دارد تا گله هاى انسانى را از ورطه ضلالت و جهالت بسوى كمال (نه سعادت) هدايت كند. در اين ديدگاه، نادانى، طفوليت فكرى و گمراهى اكثريت مردم جامعه - بعنوان يك واقعيت - امرى مسلم و پذيرفته شده است. قرآن در بيش از ۲۰ مورد، اكثريت مردم را ”جاهل و نادان“ (واكثرهم لايعلمون) مى داند و در بيش از ۱۹ مورد اكثريت مردم را ”بى خرد و بى عقل“ و ”فاسق“ معرفى مى كند و در موارد متعددى آنان را ”ناسپاس“ و ”فاسد“، ”گمراه“، ”منكر حق“ و ”گمراه كننده“ مى نامد. بنايرين به پيغمبر توصيه مى شود كه از آراء و خواست اكثريت مردم، پيروي مكن زيرا ”اگر از اكثريت مردم پيروي كنى، آنان ترا از راه

۲۴۱ - شيعه يك حزب تمام، دكتور على شريعتى، صص ۱۵۱ و ۱۶۷، م. ۷۷؛ امت و امامت، صص ۵۷۷-۵۷۹ و ۶۳۱، م. ۲۶۶؛ اسلام شناسى، ص ۳۱، م. ۳. مقايسه كنيد با كلينى: اصول كافي، ج ۲، ص ۲۵؛ آيت الله خمينى، ولايت فقيه، صص ۲۱ و ۷۰؛ آيت الله مطهرى، خلافت و ولايت از نظر قرآن و سنت، مقاله ولاءها و ولايت ها، ص ۳۶۲؛ استاد محمدتقى شريعتى؛ خلافت و ولايت در قرآن و سنت، صص ۶۵ و ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۹؛ آيت الله سيدصادق روحانى؛ نظام حكومت در اسلام، صص ۲۹-۳۰؛ محمدحسين حبيبي (عضو سازمان مجاهدين خلق)، ضرورت عام رهبرى، صص ۱۴۵-۱۴۸؛ حجه الاسلام سيدحسن طاهرى خرم آبادى: ولايت فقيه و حاكميت ملت، صص ۹۵-۹۶؛ مجله پيام انقلاب، شماره ۶۹، ص ۴۸.

حق و حقيقت منحرف مى سازند^{۲۴۲}.
اعتقاد به گمراهي، ناداني و طفوليت فكري اكثريت مردم بعنوان برجسته ترين ويژگي تشيع^{۲۴۳} جوهر اعتقادي همه نظريه پردازان "اسلام راستين" است. در آراء اين نظريه پردازان، اكثريت مردم بعنوان "گله"، "كودك خردسال" و "رأس ها" (الاع و گاوها) تصور شده اند. آيت الله خميني تأكيد مى كند: "مردم، جاهل و ناقصند و نيازمند كمال اند و ناكاملند..."^{۲۴۴} بنظر آيت الله سيدصادق روحاني نيز: "اكثريت مردم نادان و ناقص و محتاج و غيركاملند... و نمى توانند خير و شر را تشخيص دهند..."^{۲۴۵}

دكتور على شريعتى نيز در توجيه انتصابى بودن امام (پيشوا) و عدم اعتبار آراء اكثريت مردم، ضمن منحن ناميدن اكثريت مردم جامعه، آنان را به گوسفنداني تشبيه مى كند كه فاقد عقل و اراده اند، او با اين پيشداوري كوشش مى كند تا در باره ضرورت ماهيت ضددمكراتيك حكومت اسلامى داوري نمايد: "جهل توده هاى عوام مقلد منحن و بنده واري كه رأى شان را به يك سواري خوردن يا يك شكم آب گوشت به

۲۴۲ - و ان تطع اكثر من فى الارض يضلوك عن سبيل الله، سورة انعام، آية ۱۱۶. همچنين نگاه كنيد به: سورة مائده، آية ۵۹ و ۱۰۳؛ سورة آل عمران، آية ۱۱۰؛ سورة اعراف، آية ۱۰۲؛ سورة توبه، آية ۸؛ سورة زخرف، آية ۷۸؛ سورة فجر، آية ۱۲. وسوره هاى ديگر. حضرت على نيز در خطبه هاى خویش، اكثريت مردم را بعنوان كسانى تعبير مى كند كه هميشه بر باطل اجتماع مى كنند و در مسير گمراهى گام مى نهند. او معتقد است كه "توده هاى مردم همواره بر سر سفره اى جمع مى شوند كه سيري آن اندك و گرسنگي آن بسيار است"، نهج البلاغه، ص ۱۹۲، خطبة ۶۴۹.

۲۴۳ - اندیشه هاى سياسى در اسلام، حميد عنایت، ص ۴۴.

۲۴۴ - ولايت فقيه، صص ۵۸ و ۶۲.

۲۴۵ - نظام حكومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۶.

هر که بانی شود، اهداء می کند و تازه، اینها، غیر از آراء اسیر گوسفندی است... آراء رأس ها (الاغها و گاوها)... رهبری نمی تواند خود، زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم و برآمده از متن توده منحن باشد...^{۲۴۶}

وقتی اکثریت مردم جامعه، ناقص، ناآگاه، کودک و گوسفند قلمداد شوند، لازم می آید که راهنما، شبان، ولی یا سرپرستی آنها را رهبری و هدایت نماید تا: "در پرتو هدایت او، امت (جامعه) حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند"^{۲۴۷}.

چنانکه گفته ایم اصل "ولایت" (سرپرستی) و اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفولیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه متأثر از قرآن است. در قرآن بیش از ۲۳۵ بار واژه "ولاء" و "ولایت" و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به ولایت قهری پدر، حجر و قیمومیت (قیم صغار، اشخاص غیررشید و مجانین) مصادیقی از نظریه "ولایت" (سرپرستی) می باشند.^{۲۴۸}

آیت الله خمینی با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود "ولی" و "قیم" را برای سرپرستی امور جامعه، امری لازم و ضروری می داند. به عقیده او: "قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت

۲۴۶ - امت و امامت، صص ۵۰۴ و ۶۰۴ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷. مقایسه کنید با: بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، مقاله آیت الله سیدحسین طباطبائی، صص ۷۴، ۸۳، ۹۳-۹۴؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله مرتضی مطهری، صص ۳۶۱-۳۶۲؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، صص ۹۱-۹۲. کلمات داخل پرانتز از ماست.
۲۴۷ - شیعه یک حزب تمام، ص ۴۷، م.آ.۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۶.
۲۴۸ - نگاه کنید به: قانون مدنی، مواد ۱۱۸۰-۱۱۹۴ و ۱۲۰۷-۱۲۱۷.

هیچ فرقى ندارد“^{۲۴۹}. مرتضى مطهرى نیز تأکید مى کند: ”امامت و پیشوائى، نوعى ولایت است، زیرا نوعى حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است“^{۲۵۰}. با چنین اعتقادى است که ”اسلام - بدون استثنا - در همه شئون افراد مجتمع انسانی مداخله مى کند“^{۲۵۱}. اعتقاد به ”ولایت“ اساسى ترین اصل در باورهای شیعه است بطوریکه بسیاری از متفکرین شیعی آنرا ”فطرى“، ”غیرقابل الغاء و تغییر“ و ”اهمال ناپذیر“ مى دانند که ”برای همیشه در جامعه اسلامى باید زنده باشد“^{۲۵۲}. بقول دکتر شریعتى: ”قبول و ارزش همه عقاید و اعمال دینى، منوط به اصل ولایت است“^{۲۵۳}. بنابراین: در فلسفه سیاسى شیعه، استقرار حکومت اسلامى، لزوماً

۲۴۹ - ولایت فقیه، ص ۴۶.
 ۲۵۰ - خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۳۶۱-۳۶۲. مقایسه کنید با نظر آیت الله طالقانى: اسلام و مالکیت، ص ۲۰۷.
 ۲۵۱ - علامه طباطبائى، روابط اجتماعى در اسلام، ص ۲۶؛ اسلام و نیازهای واقعى هر عصر، علامه طباطبائى، ص ۵۲. آقا سیدابوالفضل نبوى نیز در تعریف ”ولایت کلیه“ مى گوید: ”امام هر عصرى با اذن و مشیت پروردگار، در جمیع اماکن و بر جمیع عوالم وجود فرمانفرماست و در هر نقطه از قلمرو هستى، امر و اراده او (امام) نافذ و جاری است“، امراء هستى، ص ۷۸، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ هجرى قمرى.
 ۲۵۲ - نگاه کنید به نظرات آیت الله طباطبائى در: بحسى در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۷۵-۷۶ و ۷۹ و ۸۲ و ۹۳-۹۶ و ۹۸؛ محمدتقى شریعتى: خلافت و ولایت...، ص ۱۹۳. نظریه پردازان مجاهدین خلق، حتى اقتصاد اسلامى را نیز جزئى از ”سیستم ولایت“ مى دانند، ”سیستمى که خود در جهت ایدئولوژى اسلامى و در داخل این چهارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزش های اخلاقى، سیاسى و فرهنگى اسلام است“، ابوذر ورداسبى: جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۰۷.
 ۲۵۳ - اسلامشناسى، ج ۱، ص ۸۶، م. آ ۱۶؛ حسین، وارث آدم، ص ۹۹، م. آ ۱۹.

و لاجرم مبتنى بر اصل "ولایت" خواهد بود. در این دیدگاه: محمد، هم رسول خداست، هم امام است و هم "ولى" (سرپرست) امت، و آمده است تا جامعه (امت) را از ضلالت و جهالت رهائى بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفه رهبرى و رسالت از منبع الهى به جانشینان پیغمبر - يعنى امامان شیعه در دوازده نسل و سپس به جانشینان آنان (فقها) - تفویض مى شود. امام (پیشوا) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند و آرای اکثریت مردم عمل کند زیرا - قبلاً و فطرتاً - اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر "امام، سعادت و شادمانی جامعه، امری فرعى و حتى پوچ و مسخره مى نماید. او تنها متعهد است که هرچه زودتر جامعه را بسوی "کمال" رهبرى کند، حتى اگر این "کمال" به قیمت رنج افراد و علیرغم میل و اعتقاد آنان باشد، بقول دکتر شریعتى: "مسئولیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعى است... مسئولیت گستاخ بودن در برابر مصلحت ها، در برابر عوام (مردم) و پسند عوام و بر ذوق و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن. رسالت سنگین رهبرى (امام یا پیشوا) در راندن جامعه و فرد از آنچه هست بسوی آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن، بر اساس یک ایدئولوژى ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار رهبرى و پیشرفت - يعنى تغییر انقلابى مردم - قرار دهیم آنوقت انتخاب این رهبرى بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأى نمى دهند که با سنت ها و عادات و عقاید و شیوه زندگى رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (يعنى مردم) به سختى رفتار مى کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد مى کند و به آنها درس جدید

تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسئول است که مردم را بر اساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد حتی علی‌رغم شماره آراء... رهبری باید بطور مستمر، به شیوه انقلابی - نه دموکراتیک - ادامه یابد... او هرگز سرنوشت انقلاب را بدست لِرزان دموکراسی نمی‌سپارد"^{۲۵۴}.

دیگر متفکران "اسلام راستین" نیز تأکید می‌کنند که: "در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آرا مردم باشد، قطعاً اکثریت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذائی و مصطلح مفهومی ندارد زیرا برنامه‌های اسلام همه انقلابی و با رعایت عقل طراحی شده و غالباً با تمایلات نفسانی و لذات حیوانی افراد مغایر است، لذا نمی‌شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد..."^{۲۵۵}.

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها جدا می‌کند، مسئله حاکمیت و منشأ آن است: در حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، اکثریت مردم حاکمیت دارند و از قوانین و حکومتی اطاعت می‌کنند که خود ایجاد و انتخاب کرده‌اند، اما در حکومت اسلامی (در

۲۵۴ - دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص ۵۰۴-۵۰۵ و ۵۲۱ و ۶۰۱-۶۰۲ و ۶۳۰-۶۳۱ م. آ ۲۶؛ مسئولیت شیعه بودن، صص ۲۴۸-۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۶۴، م. آ ۷؛ انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ ۱۹؛ کلمات داخل پرانتز از ما است.

۲۵۵ - آیت الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحشی در باره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۸۵-۸۶؛ روابط اجتماعی در اسلام، صص ۳۵-۳۶؛ محمدتقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۸۸-۸۹؛ حجت الاسلام طاهری خرم‌آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۵۰ و ۷۶ و ۹۷-۹۸.

هر شکل و نام آن) بدلیل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسان‌ها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان او (پیغمبر، امامان و فقها) تفویض می‌شود.

فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انواع حکومت‌های اسلامی (از خمینی تا مجاهدین) مبتنی بر اصالت رهبر است. در این فلسفه، امام، انسان مافوق و پیشوا است. ابرمردی است که جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می‌کند. دوام و قوام جامعه بوجود امام بستگی دارد. امام، عامل حیات و حرکت امت (جامعه) است. وجود و بقای امام است که وجود و بقای امت را ممکن می‌سازد. امام، "پیشوا" است تا نگذارد امت به بودن و خوش بودن و لذت پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوا است تا در پرتو هدایت او، امت - چونان گوسفندی - حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند.^{۲۵۶}

با چنین اعتقادی است که مجاهدین خلق نیز تأکید می‌کنند: "رهبری، مطلقاً، هیچ تعینی به سمت پائین (توده‌ها) را نمی‌تواند بپذیرد، تعیین او را الزام مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمانش مشخص می‌کند. یک درجه پائین آمدن از این، محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند"^{۲۵۷}.

۲۵۶ - نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷-۴۸، م. ۷۷؛ امت و امامت، صص ۵۲۳، ۵۲۹ و ۵۴۶-۵۴۸، م. ۲۶۱. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، صص ۹۴ و ۹۶؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، صص ۱۱-۱۲، ج ۵، ص ۵۴؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت، حجت الاسلام حسن طاهری خرم‌آبادی، صص ۴۰ و ۶۰-۶۱؛ اقتصاد توحیدی، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۲۶۳.

۲۵۷ - سخنرانی مهدی ابریشم چی، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق، نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵، ص ۲۳.

مسئله ولایت فقیه براساس آیه ۵۹ سوره نسا قرار دارد. در این آیه، قرآن به مسلمانان تأکید می کند که: "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم" (یعنی: خدا و رسول خدا و جانشینان وی را اطاعت کنید) فقها و مفسرین شیعه "اولی الامر" را ناظر بر امامان شیعه و جانشینان آنان (فقها) می دانند. بنظر آیت الله خمینی: "رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اکرم، انمه اظهاراند که متصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلامی باشند و پس از آنها فقهای عادل علمدار این مقامات هستند... فقها از طرف امام(ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است؛ در امر حکومت، تمثیت امور مسلمین تا اخذ و مصرف عواید عمومی. از آنجا که فقها، امانا رسل هستند باید رئیس ملت هم باشند... خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست از گرفتن خمس و زکات و صدقات و خیریه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و... حفظ مرزها و نظم شهرها... و این مسلم است که "الفقها حکام علی السلاطین"...

۲۵۸

دکتر علی شریعتی نیز در باره نقش سیاسی امام و ولی فقیه معتقد است: "امام در کنار قدرت اجرائی نیست. هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسئولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام، هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و... شیعه پیروی از امام را بر اساس آیه

۲۵۸ - ولایت فقیه، صص ۱۹-۲۱، ۳۵، ۳۹، ۴۲-۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۷۰ و ۷۶؛

کشف الاسرار، صص ۲۳۲-۲۳۴. آیه ۵۹ سوره نسا

”اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم“ توصیه می کند و امام را ”ولی امر“ می داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیرامام که نایب اوست در شیعه شناخته می شود (زیرا که) *العلما حکام علی الناس*“^{۲۵۹}.

مجاهدین خلق نیز ضمن تکرار سخن شریعتی، در باره اهمیت رهبری و لزوم تقلید تأکید می کنند: ”باوجود عامل هدایت کننده و سازمان پیشتاز، اختیاری برای توده ها و افراد جامعه بجا نمی ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. آگاهی پیشتاز (یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می کند که سراسر جامعه را دربر گرفته و در برابر آن، افراد جامعه، مکلف به اطاعت و گردن گذاری هستند... توده های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید“^{۲۶۰}.

روشن است که در این ”تقلید“، هرگونه تفکر، تعقل و تردیدی ممنوع و حتی گناه کبیره خواهد بود. در چنین شرایطی، ایمان به سلطه باسلطه ایمان در هم می آمیزد و لذا: کنجکاوی کردن و اما گفتن خطرناک

۲۵۹ - امت و امامت، ص ۵۹۲، م ۲۶۲؛ جهت گیری طبقاتی اسلام، صص ۱۵۲-۱۵۳، م ۱۰۲؛ مقایسه کنید با: نظرات آیت الله طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۹۴؛ آیت اله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولا و ولایت ها، صص ۳۶۲-۳۶۴ و ۳۶۸-۳۶۹؛ آیت اله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۱۷ و ۳۰ و ۳۹ و ۷۱ و ۱۸۱.

۲۶۰ - نشریه مجاهد، شماره ۲۶۰، ص ۱۰؛ چگونه قرآن بسیا موزیم (۲)، ص ۶۴، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق؛ همچنین نگاه کنید به: تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، ص ۱۱، ج ۵، ص ۵۴؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، سخنرانی مسعود رجوی و مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، ده گفتار، صص ۲۲۶-۲۲۷؛ دکتر شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م ۱۹.

است، بقول دكتر شريعتى "بايد اطاعتى كوركورانه و تشكيلى داشت...". اين معنای تقلیدی است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیرامام (ولی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته می شود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است"^{۲۶۱}.

بنابراین: امام یا ولی فقیه "اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرد، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند، از بین ببرید، (نه تنها حکم به عدل فرموده بلکه) بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد"^{۲۶۲}.

این دستور کورانه و تشکیلی در شیعه با تشیع و تشیع با تشیع * *

"انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق" در حقیقت طرح و تثبیت نظریه امامت و ولایت در ایدئولوژی و فلسفه سیاسی مجاهدین بود. این "انقلاب ایدئولوژیک" با طرد عناصر غیراسلامی و التقاطی

۲۶۱ - نقش انقلابی یاد و یادآوران، صص ۲۰۸-۲۰۹، م. ۷۷؛ حسین وارث آدم، صص ۲۶۷-۲۶۸، م. ۱۹۲. مقایسه کنید با نظر دكتر عبدالکریم سروش: نشریه کیان، شماره ۵، مقاله "عقل و آزادی". همچنین نگاه کنید به: حدیث بندگی و دلبردگی، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۵؛ آیت الله طالقانی در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامی یادآوری می کند که: "... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت. آزادی و مساوات از همین معنای خداشناسی و توحید سرچشمه می گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنی: تسلیم اراده و فکر و عمل از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی...: "تنبیه الامه و تنزیه المله. علامه محمد حسین نائینی، مقدمه آیت اله طالقانی، ص ۸.

۲۶۲ - ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۷۵ و ۷۸. همچنین نگاه کنید به سخنرانی او: روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی ماه ۶۶.

(مارکسیستی - سوسیالیستی) بسود تحکیم اصول اساسی شیعه، نظریه امامت و ولایت را در پیش سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین خلق تحکیم و تثبیت کرده است. مسئله "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و طرح مسئله "رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" - جدا از علل و انگیزه های سیاسی - تشکیلاتی و جوانب اسرار آمیز، اخلاقی و عاطفی آن، اگر برای همه سازمان های سیاسی ایران حیرت و شگفتی بدنبال داشت، برای آگاهان مسائل اسلامی و خصوصاً شیعی - اما - قابل فهم و پذیرش بود، زیرا روشن بود که مجاهدین خلق با اعتقاد به اسلام و قبول فلسفه سیاسی تشیع (یعنی امامت و ولایت) بعنوان چهارچوب ایدئولوژیک و ارزشی خود، سازمان خویش را اساساً بر حول رهبری و تداوم نظریه امامت و ولایت بنا نهاده اند.

مسعود رجوی (همانند آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر شریعتی و...) تأکید کرده که: "امامت یعنی تداوم اصل نبوت و عنصر رهبری کننده در تاریخ... مجاهدین را هیچ اختلافی با مجاهدین صدر اسلام نیست"^{۲۶۳}. با اعتقاد به اصل ولایت است که رجوی، انتخاب رهبری را مغایر با اصول عقیدتی خویش می داند و تأکید می کند: "علی العموم در سازمان ها و احزاب... کمیته هائی در پائین ترین سطوح باید باشد که به ترتیب، کمیته های بالاتری را انتخاب کنند... ولی ما بر اساس اصول عقیدتی خودمان از انتخاب چند درجه ای رهبری بیش از پیش پرهیز می کنیم... و اما رهبری که وجه مشخصه اش وجه عقیدتی و ایدئولوژیک

۲۶۳ - تبیین جهان، ج ۱، صص ۳۷ و ۴۱، ج ۴، ص ۱۱ و ج ۵، ص ۵۴. همچنین نگاه کنید به کتاب: ضرورت عام رهبری، صص ۵۰ و ۱۴۷-۱۴۸.

است، در رأس رهبرى دسته جمعى سازمان - به معنای رهبرى عام - قرار دارد^{۲۶۴}.
بر این اساس "رهبرى (امام یا ولی فقیه) مطلقاً هیچ تعینى به سمت پائین (توده ها) را نمى تواند پذیرد... در یک سازمان انقلابى، یگانگى ایدئولوژیک - که تجسم مادى آن در رهبرى یگانۀ ایدئولوژیک است - اساسى ترین بستر دموکراسى و رهائى است... جز با ایدئولوژى و روابط فوق دموکراتیک درونى، امکان ندارد که متحد بمانیم..."^{۲۶۵}.
بنابراین: هرگونه تأمل، تعقل و تردید در فلسفۀ وجودى "انقلاب ایدئولوژیک" امرى باطل و بیهوده است چرا که "برای فهم و درک آگاهى شگرف و رهبرى خاص الخاص مسعود رجوى... تنها و تنها با رهائى کامل از هرگونه تردید مى توان بسوى آن دست دراز کرد"^{۲۶۶}.

۲۶۴ - سخنرانى مسعود رجوى، نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، نهم اسفند ۶۴.
۲۶۵ - نشریه مجاهد، شماره های ۲۵۵ و ۲۵۶، سخنرانى مهدى ابریشم چى و شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق).
۲۶۶ - ضرورت عام رهبرى، محمدحسین حبیبی، ص ۳۴. این کتاب، تنها تحلیل نیمه رسمى در بارۀ "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" است که متن آن قبلاً در نشریه مجاهد چاپ گردیده و بعد بصورت کتاب، از طرف انتشارات وابسته به سازمان مجاهدین (انتشارات طالقانى) منتشر شده است. نویسنده - مانند دکتر شریعتى - ابتدا اصل امامت یا رهبرى عام و تمام را مغایر با اصول دموکراتیک و موازین آزادخواهى مى دانست و لذا - مدتها - در "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و "طرح و تثبیت رهبرى خاص الخاص مسعود رجوى" با تردید، آشفتگى و سرگردانى مى نگریست (صص ۹ و ۱۴ و ۲۳-۲۴ و ۲۸) اما پس از یک ماه "کشف و شهود عارفانه" و "سفر دور و دراز تاریخی" و با "رهائى کامل از هرگونه تردید" سرانجام به توجیه عجیب و "کشف عظیم" ی نائل شد: "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق کشف بزرگى است همسنگ کشف قوه جاذبه زمین و کشف قوه بخار!" نگاه کنید به: صص ۲۹ و ۳۱-۳۳ و ۴۲، ضرورت عام رهبرى، و مقایسه کنید با نظر دکتر على شریعتى، شیعه یک حزب تمام عیار، ص ۸۱، م. ۷۱ که در آن، کتاب "سیر تدریجى تحول قرآن" مهندس مهدى بازرگان را "کشفى همسنگ کشف نیوتن" دانسته است!!!

قبلاً گفتیم که خداگونگی انسان و خلیفه بودن وی بر زمین بجای خدا در اسلام و خصوصاً در شیعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (یعنی پیغمبر، امام و ولی فقیه) است چرا که نشان داده ایم در دیدگاه قرآنی، انسان‌ها - در تحلیل نهائی - یا عبدالله هستند یا "اغنام الله" (گوسفندان خدا). با این دیدگاه و با اعتقاد به اصل امامت و ولایت کلیه یا "رهبری تام و تمام" است که در دیدگاه مجاهدین خلق، مسعود رجوی نیز چونان موجودی "فوق بشری" متصل به "منبع وحی" و حتی "خدا" قلمداد می‌شود که "آینده" را می‌بیند و جهان و جامعه را در حیطه "آگاهی شگرف" خود دارد.^{۲۶۷}

مهدی خدائی صفت (عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق) در باره "انقلاب ایدئولوژیک" و نقش و جایگاه معنوی مسعود رجوی در اندیشه و اعتقاد مجاهدین - بروشنی - تأکید می‌کند: "ما به خدائی معتقدیم که در عمل روزمره ما حضور داشته باشد، خدائی که بتوانیم با او رابطه ای واقعی و عینی برقرار کنیم و این، جز از طریق تنظیم رابطه با رهبری تام و تمام عقیدتی (یعنی مسعود رجوی) حاصل نمی‌شود."^{۲۶۸}

هدف اساسی و رسالت غائی امام (رهبر) پرورش و ایجاد یک "امت" است یعنی ایجاد یک جامعه مبتنی بر یک ایدئولوژی. بنابراین: امت یک جامعه اعتقادی است و امام، رهبر عملی و عینی امت است، یعنی زمامداری که این جامعه اعتقادی را بسوی تحقق هدف هائی که

۲۶۷ - برای آگاهی از نمونه‌های اینگونه باورها در نزد مجاهدین و علل روانی و اجتماعی آن نگاه کنید به: نشریه مجاهد، شماره‌های ۲۵۰ تا ۲۶۰؛ اندیشه رهائی، شماره ۵، صص ۳۰-۹۸.

۲۶۸ - نشریه مجاهد، شماره ۲۴۶، ۱۹ اردیبهشت ۶۴، ص ۳۵.

مکتب و مذهب آن را تعیین کرده، هدایت می کند و رسالت امت سازی پیامبر را ادامه می دهد. اگر ملت در تنوع آرا و عقاید واقعیت می یابد، امت - اما - تنها و تنها براساس "وحدت کلمه"، یگانگی عقیده یا "توحید فکری" بوجود می آید: "افراد یک امت - از هر خون و خاک و نژاد - یک گونه می اندیشند، ایمانی یکسان دارند و در یک رهبری مشترک اجتماعى تعهد دارند که بسوی تکامل حرکت کنند، جامعه را به کمال ببرند نه به سعادت"^{۲۶۹}.

بدین ترتیب: جامعه بی طبقه توحیدی نظریه پردازان اسلام راستین، تولد می یابد. جامعه بی طبقه توحیدی - در واقع - قبول فلسفه سیاسى تشیع، گردن گذاشتن بر امامت و پیشوائى امام یا ولی فقیه، یکى شدن یا بقول مجاهدین "یگانه سازی" اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها و توحید در اندیشه و عمل است: "در جامعه توحیدی تمام ذرات و همه حرکات و پدیده های وجود با یک آهنگ و به یک جهت در حرکت اند و هرچه به آن سوی، روی ندارد، نابود شدنی است. جامعه ای که در همه جا، جو فکری مشابه بوجود می آید، جامعه ای که در همه جای آن بتوانیم اکسیژن اسلام را تنفس کنیم، جامعه ای که مذهب به عنوان یک استراتژی و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی همه عرصه های فکری، فرهنگی، ارزشی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعى انسان را دربر می گیرد"^{۲۷۰}.

۲۶۹ - امت و امامت، دکتر شریعتی، ص ۵۲۰، م. ۲۶۱؛ شیعه، یک حزب تمام، شریعتی، ص ۴۵، م. ۷؛ همچنین نگاه کنید به: جهان بینی توحیدی، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۸۷. ۲۷۰ - اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص ۱۷۲، م. ۱۶۱؛ تکیه به مذهب، صص ۲۲-۲۳؛ مقایسه کنید با نظریات آیت الله طباطبائی در کتاب: روابط اجتماعى در اسلام، ص ۸۴؛ بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۸۴؛ مجاهدین خلق: پراگماتیسم، صص ۲۷-۲۸؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، ص ۲۶۰.

اسلام بنا بر ماهیت طبقاتی و سرشت ایدئولوژیک خود، نمی‌توانست - و نمی‌تواند - حامل آزادی‌ها و برابری‌های حقیقی باشد. اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی - بصورت تفاوت بین مالک و مملوک، زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و کافر - بعنوان یک نص و حکم ثابت در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده است.^{۲۷۱}

در قرآن و احادیث پیغمبر، سخنی از آزادی و آزادی بیان و عقیده وجود ندارد.^{۲۷۲} با اینحال گروهی از نظریه پردازان "اسلام راستین" از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حتی سوسیالیسم سخن گفته‌اند و خصوصاً از شورا و حکومت شورائی یاد کرده و در این باره به آیه‌ای از قرآن (امرهم شوری بینهم) استناد کرده‌اند.^{۲۷۳} در حالیکه اسلام یک نظام ایدئولوژیک است و هرگونه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در دایره بسته ایدئولوژی اسلام و به شرط اعتقاد به آن، طرح می‌شود. بهمین جهت در نظام اسلامی، انسان‌ها نه براساس خاستگاه طبقاتی یا اجتماعی خویش، بلکه - ابتدا - براساس گرایش‌های اعتقادی خود به مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند.^{۲۷۴} در این طبقه بندی آنچه اصل و اساسی است نه انسان - بعنوان موجود آزاد اجتماعی - بلکه اصل، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی

۲۷۱ - نگاه کنید به: اسلامشناسی، علی میرفطروس، صص ۴۸-۵۳ و ۵۶-۶۳؛ پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلامشناسی)، صص ۴۰-۴۸ و ۵۵-۵۸ و ۷۶-۸۰.

۲۷۲ - آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، کیهان هوانی، ۹ اردیبهشت ۶۶، ص ۸.

۲۷۳ - لازم به تذکر است که این جمله، شکل ناقص و تحریف شده آیه ۱۵۹، سوره آل عمران است و نه تنها بمعنای "شورا" - در معنای امروزی نیست، بلکه مؤید نظریه ولایت است. در این آیه، خدا به محمد (رسول، امام و ولی جامعه) توصیه می‌کند که: "اگر امت بنادانی در باره تو بد کنند، برای دلجوئی آنها در کار جنگ مشورت نما، اما، آنچه خود تصمیم گرفتی انجام ده".

۲۷۴ - امت و امامت، شریعتی، ص ۵۷۸.

و يك حقيقت برتر است. اسلامى كه بقول مسعود رجوى: "محكم و استوار بر جاى خویش خواهد ماند. هيچ كس و هيچ مكئبى هم تا به ابد، معترضش نخواهد شد. هر كس معترض بشود چون با حق در آويخته، به خاك سپاه خواهد نشست"^{۲۷۵}. در نظام اسلامى، اصل بر اصالت ايدئولوژى است نه بر اصالت انسان، و هدف: اسارت انسان ها در برابر يك استبداد بيرونى (بنام خدا و امام) و انقياد آن ها به يك ايدئولوژى عام و فراگير مى باشد^{۲۷۶}. بقول دكتر شريعتى، هدف: "بازگشت به مذهب بعنوان يك استراتژى و يك ايمان، و اسلام بعنوان يك ايدئولوژى مى باشد"^{۲۷۷}. "بايد يك جنگ آزاديبخش براى خود اسلام آغاز كنيم كه اسلام آزاد بشود، خود اسلام نجات پيدا كند، نه اينكه مسلمان ها نجات پيدا كنند..."^{۲۷۸}. نظريه پردازان "اسلام راستين" با محورى كردن دين در زندگى انسان ها و تبیین و تفسير آزادى، دموكراسى و ليبراليسم تحت احكام شريعت، تأكيد مى كنند: توحيد يكي از اصول اسلام در کنار ديگر اصول اعتقادى - مانند نبوت و قيامت و غيره - نيست بلكه توحيد زيربنای همه اين عقايد است. توحيد زيربنای حيات فردى و اجتماعى، مادى و معنوى است. به عبارت ديگر: توحيد، مبنا و جهت اساسى همه وجوه زندگى انسان، اندیشه، احساس ها و اعمال با هر شكلى و كيفيتى است... پس تمام چيزهاى اين سيستم، اين فرهنگ و اين جامعه فى الواقع اسلامى

۲۷۵ - تبیین جهان، دفتر اول، ص ۳۰.
۲۷۶ - اين اصالت ايدئولوژى - چنانكه گفتيم و خواهيم گفت - از طريق "اصالت رهبر" (پيشوا يا امام) واقعيت مى بايد.
۲۷۷ - تكيه به مذهب، صص ۲۲-۲۳.
۲۷۸ - جهت گيرى طبقاتى در اسلام، ص ۱۳۳، م. آ. ۱۰۰.

به این ختم می شود که خدا را دریابد، نه توی انشاء، بلکه در عمل، توی عمل یعنی چه؟ یعنی جوهر نظام، نفی همه چیزهای دیگر باشد... جوهر نظام، خداست"^{۲۷۹}.

بنابراین: "توحید زیربنای همه ارزش ها و اساس همه نوامیس اسلامی" است. آزادی، دموکراسی و عدالت فقط و فقط با پذیرش این اصل قابل تصور و تصویر است. این امر ناشی از همان جهان بینی توحیدی است که با قبول نکردن هیچگونه تضاد، دگراندیشی و تنوعی، می خواهد "به هر قیمتی" جامعه را نه به "سعادت" بلکه بسوی "کمال" هدایت نماید.

علامه سیدمحمدحسین طباطبائی در باره اهمیت اعتقاد به توحید و پیوند آن با آزادی و عدالت اجتماعی می گوید: "عده ای از مفسرین و کسانی که در این زمینه ها به بحث پرداخته اند با زحمت فراوان خواسته اند اثبات کنند که در اسلام، آزادی عقیده وجود دارد. اینان به آیه "لا اکراه فی الدین" و نظایر آن استدلال کرده اند... آنچه فعلاً در اینجا می تولى بگویم اینست که توحید، اساس همه نوامیس اسلامی است و با وجود این، چگونه ممکن است اسلام، قانون آزادی عقیده را تشریح کند؟ اسلام در تمام قانونگذاری های خود، جز بر پایه توحید، اتکا نداشته است. این

۲۷۹ - اسلام شناسی، درسهای دانشکده مشهد، دکتر علی شریعتی، صص ۶۷-۶۸، م. ۳۱۱. نشریه کیان، شماره ۱۱، صص ۱۵-۱۶. مقاله "حکومت دموکراتیک دینی"، عبدالکریم سروش؛ کتاب احیاء، دفتر پنجم، مقاله "باور دینی و داور دینی"، عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۷۰؛ مقایسه کنید با نظرات آیت الله مطهری، جهان بینی توحیدی، وحی و نبوت، ص ۲۳۱، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۸؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص ۸؛ مجاهدین خلق: دیدگاههای مجاهدین خلق در باره قانون اساسی دولت اسلام، ص ۷۵.

توحيد يعنى اينكه سه اصل مُسلم توحيد، نبوت و معاد را قبول داشته باشد. بنا بر اين آزادى در دايره اين عقايد وجود دارد و اگر آزادى را خارج از اين دايره نيز جارى و سارى بدانيم، دين را از اصل، ويران کرده ايم^{۲۸۰}

اعتقاد بخدا

(توحيد)



اسلامى آزادى

ارزش‌هاى اجتماعى در نظام اسلامى

۲۸۰ - روابط اجتماعى در اسلام، صص ۴۶-۴۷ و ۶۷-۶۸، بحثى در مرجعيت و

روحانيت، صص ۸۵-۸۶.

مرتضى مطهرى نيز با تكيه بر آرا علامه طباطبائى تأکيد مى کند: "ما، عدالت را هم در سايه خدا مى خواهيم. اگر بنا باشد عدالت باشد اما از نام و ياد خدا اثرى نباشد، ما از چنين عدالتى بيزاريم"^{۲۸۱}.

بنابراين: جامعه بى طبقه توحيدى (قسط) جامعه اى است که - اساساً - "بر طرز فکر خداپرستى استوار مى باشد... جامعه بى طبقه، اصل است اما برخلاف سوسياليسم غربى، هدف نيست. فلسفه سياسى و شکل رژيم در جامعه بى طبقه مبتنى بر اصالت رهبرى (يعنى امامت و ولايت) است... سوسياليسم راستين و جامعه بى طبقه بدون مذهب ممکن نيست"^{۲۸۲}.

در نزد نظريه پردازان "اسلام راستين" آزادى، ايده آل نيست. وسيله اى براى تحقق ايده آل است و اين ايده آل همان "حقيقت برتر" است که ايدئولوژى اسلام آنرا نشان داده است^{۲۸۳}. بنابراين: در همه حکومت هاى اسلامى (در هر نام و شکل آن) آزادى با اسارت در دين آغاز مى شود، بهمين جهت است که همه نظريه پردازان "اسلام راستين" - يکصدا - مخالفت خویش را با آزادى و دموکراسى غربى اعلام مى کنند. آنان تأکيد مى کنند که "حکومت اسلامى هرگز مشابهتى با ديموکراسى غربى ندارد" چرا که "آزادى و ديموکراسى غربى تماماً خرافه اى بيش

۲۸۱ - پيرامون انقلاب اسلامى، صص ۵۴-۵۵ و ۳۰۷. مقايسه کنيد با نظر عبدالکریم سروش در مصاحبه با نشريه فرانسوى لوموند، ۵-۴ اوت ۱۹۹۷.

۲۸۲ - تاريخ تکامل فلسفه، دکتر شريعتى، ص ۷، م ۳۱۱؛ اسلامشناسى ۱، ص ۷۵، م ۱۶۱؛ مذهب، عليه مذهب، ص ۲۲۲، م ۲۲۲. مقايسه کنيد با نظر آيت الله مطهرى، مقاله "سوسياليسم، مولودى آلوده"، کيهان هوائى، ص ۱۲، ۵ آذر ۱۳۶۵؛ احمد رضاى، راه حسين، ص ۷؛ ضرورت عام رهبرى، محمدحسين حبيبي، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۲۸۳ - امت و امامت، شريعتى، صص ۵۰۴-۵۰۵.

نیست^{۲۸۴}. آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی چونان "حجاب عصمت به چهره فاحشه" است^{۲۸۵}. در نزد نظریه پردازان "اسلام راستین": "آزادی در جوامع غربی، در آزادی شهوات خلاصه می شود. آزادی غربی بنام آزادی زن و صریح تر، آزادی روابط جنسی، روح دختران، زنان و جوانان را سخت فاسد کرده است..."^{۲۸۶}. از این گذشته، در جامعه ای که اکثریت مردم آن - پیشاپیش - ناقص و نادان و گوسفند قلمداد شده اند، رعایت آزادی و دموکراسی نه تنها معقول و منطقی نیست بلکه بقول دکتر شریعتی: "حتی خطرناک و ضدانقلابی" می باشد چرا که "اصل حکومت دموکراسی - برخلاف تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری (یعنی امامت و ولایت) مغایر است، بنابراین: رهبر انقلاب و بنیانگذار مکتب حق ندارد دچار وسوسه لیبرالیسم غربی شود و انقلاب را به دموکراسی رأس ها (الاعها) بسپارد..."^{۲۸۷}.

مخالفت نظریه پردازان "اسلام راستین" با آزادی و دموکراسی غربی - اساساً - از واپس گرایی تاریخی (بازگشت به حکومت صدر اسلام) و از انگیزه های ارتجاعی آنان (تحقق امامت و ولایت فقیه) سرچشمه می گیرد و گرنه روشن است که آزادی و دموکراسی غربی - با همه ضعف های آن - یک پیشرفت تاریخی در مبارزات بشریت ستمدیده

ساخت از روحانیت

۲۸۴ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین... ص ۱۱۴؛ راه حسین، احمد رضائی، ص ۸.
۲۸۵ - دکتر شریعتی، حسین، وارث آدم، ص ۹۹.
۲۸۶ - آیت الله مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مسئله حجاب، صص ۲۴۴. مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در باره آزادی زن در ایران: غرب زدگی، صص ۵۰-۵۱.
۲۸۷ - امت و امامت، صص ۶۰۴ و ۶۰۷ و ۶۲۲؛ شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷، م. آ. ۷. کلمات داخل پرانتز از ما است.

جدائى دين از دولت

با توجه به ماهيت ايدئولوژيک نظام اسلامى و جاىگاه اسلام - بعنوان
 يک حقيقت برتر - و باتوجه به نقش، مقام و منزلتِ امامِ يا ولى فقيه - بعنوان
 "پيشوا" و "تجسم عينى ايدئولوژى اسلام" - عقیده نظريه پردازان "اسلام
 راستين" در باره عدم جدائى دين از دولت قابل درک است، زيرا که امام يا ولى
 فقيه در کنار قدرت اجرائى نيست، او خود، مسئوليت مستقيم سياسى جامعه را
 دارا است و رهبرى مستقيم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سياست خارجى و اداره
 امور داخلى جامعه با اوست. امام يا ولى فقيه هم پيشواى دين است و هم رئيس
 و رهبر دولت. بنا بر اين در عقايد نظريه پردازان "اسلام راستين" مسئله اى بنام
 جدائى دين از دولت - اساساً - نمى تواند وجود داشته باشد، چرا که در حقيقت،
 امامت جنبه معنوى شخصيت امام و خلافت، جنبه سياسى - اجتماعى شخصيت
 اوست. مسئوليت امامت و خلافت در فلسفه سياسى اسلام يکسان است و تفاوتى
 ندارد.^{۲۹۰} بر اين اساس است که دکتر شريعتى، مجاهدين خلق و ديگران جدائى
 دين از دولت (حکومت) را "انعکاسى از فکر القائى جديد غربى و ساخته و
 پرداخته ابرقدرت ها" مى دانند و تأکيد مى کنند که "نظريه جدائى دين از دولت
 را قدرت هاى بنام تشيع ساخته اند... اين نظريه، تعبير ديگرى است از تفکيک
 سياست از روحانيت"^{۲۹۱}

۲۹۰ - نگاه کنيد به: احکام السلطانيه، ابوالحسن ماوردي، صص ۴-۶ و مقايسه کنيد با نظر
 دکتر شريعتى، امت و امامت، صص ۵۸۳-۵۸۵ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولايت فقيه، آيت الله
 خمينى، صص ۵۷-۵۸.

۲۹۱ - نگاه کنيد به: امت و امامت، صص ۵۸۴ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولايت فقيه، صص ۱۶-
 ۱۷؛ نشریه راه آزادى (وابسته به مجاهدين خلق)، مقاله ابوذر ورداسبى، شماره ۲، ص ۳۱؛
 جلال گنجه اى، نشریه راه آزادى، شماره ۶، صص ۱۹ و ۲۲ و ۷۰.

اسلام راستین و توتالیتاریسم (تمام خواهی و سلطه گرانی)

مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" با اصول و ویژگی های توتالیتاریسم این واقعیت را روشن می کند که آراء و عقاید این نظریه پردازان دارای ذخائر فراوانی از اصول و ویژگیهای توتالیتاریسم (فاشیسم و نازیسم و استالینیسیم) می باشد، از جمله می توان از اصول و مشخصات زیر یاد کرد:

- ۱- وجود یک شخصیت گِیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر.
- ۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریح تصمیمات پیشوا یا امام.
- ۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه.
- ۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد.
- ۵- ایجاد همصدائی و "وحدت کلمه".
- ۶- بسیج و بسیج توده ای.
- ۷- ایجاد "جامعه بی طبقه".
- ۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی.
- ۹- ضدیت با روشنفکران.

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و

جامعه شناسی مدرن. (مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" با اصول و ویژگیهای توتالیتاریسم و فاشیسم و نازیسم و استالینیسیم)

۱- وجود یک شخصیت گِیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر
هم در آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" و هم در توتالیتاریسم

حضور و وجود یک شخصیت گیرا و " ابرمرد" نقش و جایگاه اساسی دارد. در تفکرات اسلامی، این شخصیت گیرا، امام، رهبر یا ولی فقیه است و در نظام های توتالیتر این شخصیت فرهمند (charismatique)، پیشوا نامیده می شود.

امام یا پیشوا کسی است که صفات " فوق انسانی" دارد و این صفات دارای برجستگی هائی است که دارنده آن (یعنی امام یا پیشوا) را بصورت "مرد تقدیر" و "فرستاده خدا" معرفی می کند. بر این اساس چنین وانمود می شود که در تصمیمات امام یا پیشوا حکمتی است که زمینیان (یعنی مردم جامعه) از درک و فهم آن، عاجز و ناتوانند. به این جهت خصوصی ترین اعمال رهبر یا پیشوا (حتی ازدواج ها و طلاق هایش...) اقدامی "تاریخ ساز" و در جهت "منافع خلق و انقلاب" معرفی می شوند. در حقیقت امام یا پیشوا عامل حیات و بقای جامعه است و بقول دکتر شریعتی: "حیات و بقای جامعه به وجود امام یا پیشوا بستگی دارد" از این رو: هم در رژیم های توتالیتر و هم در رژیم اسلامی، امام یا پیشوا تنها یک رئیس مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش هیچ نهاد مستقلی وجود ندارد. او با یک دستور یا "فتوا"، حتی تنها حزب موجود و خودساخته را تعطیل می کند. از این رو، نظام های توتالیتر و نظام اسلامی را نمی توان نظام های " تک حزبی" دانست.

هم فاشیسم و نازیسم و استالینیسم و هم حکومت های اسلامی افراد را - بسادگی - قربانی چیزی می کنند که مصلحت جامعه می دانند. موج دستگیری ها، شکنجه ها، الغاء آزادی بیان و اندیشه، سرکوب زنان و روشنفکران و قتل عام اقلیت های ملی و مذهبی و سیاسی همه و همه می توانند با مصلحت جامعه - که در حقیقت مصلحت و منفعت خود

امام یا پیشوا است - توجیه و تشریح شوند. اصل "اصالت رهبری" در رژیم های توتالیتر یک سلسله مراتب قدرت ایجاد نمی کند و مانند رژیم اقتدارگرا (اتوریتر) قدرت به ترتیب از بالا به پائین سیر نمی کند. در واقع، اصل اقتدار و مرجعیت در رژیم توتالیتر از جهاتی اساسی برعکس رژیم اقتدارگرا است زیرا اقتدار مرجعیت در شکل های سنتی آن - همواره - به قصد محدود کردن آزادی است و هدفش هرگز الغاء آزادی نیست حال آنکه رژیم های توتالیتر و اسلامی، هدفشان الغاء آزادی است.^{۲۹۲}

۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریح تصمیمات "پیشوا" (امام) توتالیتریزم و اسلام - اساساً و ابتدائاً - یک نظام ایدئولوژیک می باشند، در این دو سیستم، ایدئولوژی (فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و اسلام) بعنوان یک حقیقت برتر، همه ارزش ها و عقاید اجتماعی، سیاسی و اخلاقی جامعه را تحت سلطه خویش دارد. ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر چیزی شبیه به آمیختگی دین و دولت در نظام اسلامی است آنچنانکه رئیس سیاسی جامعه در عین حال رئیس مذهبی آن نیز هست، او است که قوانین مدنی، شرعی و اخلاقی را تنظیم، تفسیر و اجرا می کند.

ایدئولوژی - بعنوان یک حقیقت برتر - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی (خصوصاً شیعی) خود را از طریق تبلیغات گسترده، تفتیش، بازرسی فکری، تکفیر مذهبی، قهر و خشونت، ارباب،

۲۹۲ - نگاه کنید به: صص ۱۳۰-۱۳۱ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتریزم (سلطه

گرانی)، ص ۹۵، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۸، همچنین با:

Hannah Arendt : Le systeme totalitaire, ed Seuil, Paris, 1972, pp.101-103.

ترور جسمى و فکرى، سرکوب هر نوع دگراندیشى و آزاد فکرى تحمیل و تثبیت مى کند. اصول ایدئولوژیک بعنوان "وحى منزل" و "کلام آخر" به ابزار تحمیل توده ها و وسیله اى برای سرکوب آزادى ها و آرمان هاى دموکراتیک روشنفکران جامعه بدل مى شود. نازیسیم (در آلمان) و فاشیسم (در ایتالیا)، استالینیسیم (در شوروى) و حکومت جمهورى اسلامى (در ايران) نمونه هاى عینى و تاريخى اين مدعا هستند.

ایدئولوژى برای رژیم هاى توتالیتر دو نقش اساسى دارد؛ نخست: ایجاد مشروعیت برای رژیم و رهبر است. رهبر در رژیم توتالیتر (مانند امام و پیشوا در حکومت اسلامى) برای جلوه دادن اختیارات بلامنازع خویش، ناگزیر باید از ایدئولوژى کمک بخواهد زیرا برای مشروعیت حکومت او هیچ منبع دیگرى وجود ندارد. اين بدان معنا نیست که ایدئولوژى حکومت هاى توتالیتر (از جمله حکومت اسلامى) یک مقوله مشخص و تفسیر شده است، زیرا اگر نقش رهبر، تنها عملی کردن برنامه روشن و از پیش معین شده باشد اصالت با ایدئولوژى و برنامه است نه با رهبر. هرچه ایدئولوژى، روشن تر و برنامه، دقیق تر باشد، دست و پای "رهبر فرهمند" بیشتر بسته است. هیتلر در "نبرد من" نوشته است: "برای بسیاری از پیروان، جوهر جنبش ما، در نص برنامه ها و اساسنامه ما نیست بلکه در معنائهائى است که ما مى توانیم به آنها بدهیم"^{۲۹۳}.

دومین نقش ایدئولوژى در رژیم هاى توتالیتر و اسلامى عبارت از ایجاد از خودبیگانگی و جنون جمعی در میان توده هاى هوادار است. موج تظاهرات جنون آمیز، خودسوزى ها و سیل نامه ها و طومارهاى گریه آلود در بیان عجز و ناتوانى و بی ارزشى وجود توده هوادار و در

ستایش "عظمت"، "آگاهی شگرف" و "معجزه آسا"ی رهبر، سراسر نشریات، روزنامه ها و برنامه های رادیو-تلویزیونی رژیم های توتالیتر را پر می کنند. این امر، از خودبیگانگی و رواج بی حسی اخلاقی در میان توده ها را تشدید می کند. هنگامی که رهبر، دست به تجاوزات آشکار به حقوق مردم می زند و حتی چهارچوبهای پذیرفته شده اسمی را نیز زیر پا می گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد که جلو بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری متوجه نماید. در اینجاست که ایدئولوژی از طریق جنون جمعی و همراه با بی حسی اخلاقی نسبت به قربانیان، بکمک رژیم های توتالیتر می شتابد. هیتلر، استالین و خمینی و مسعود رجوی موفق شدند این "بی حسی اخلاقی" را بوجود آورند. وظیفه ایدئولوژی اینست که "مسائل"ی بوجود آورد که بتوان خشم مردم از کم و کاستی ها و بی نوائی های موجود را متوجه آنها کرد. این مسئولین و مقصرین، گاهی مشخص ترند: برای هیتلر، یهودیان و برای آیت الله خمینی، شیطان بزرگ (آمریکا) و جنگ عراق و... گاهی مبهم تر (مانند خرابکاران، خائنین، ضدانقلاب و...).

باید یاد آور شد که تفاوت اصلی میان نقش ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر و رژیم های مبنی بر دموکراسی، انحصاری بودن ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر است.^{۲۹۴}

۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه هم در آراء متفکران "اسلام راستین" و هم در عقاید نظریه پردازان فاشیسم و استالینیسیم، توده های مردم به "صغار" و یا به "گله های

۲۹۴ - توتالیتریسیم (سلطه گرانی)، صص ۶۹-۷۰.

گوسفند“ تشبیه شده اند که امام یا پیشوا، ”رسالت“ دارد تا آنها را سرپرستی و هدایت نماید. هیتلر در کتاب ”نبرد من“ از توده های مردم بعنوان ”گله رأی دهنده“ و ”منحط و مقلد“ یاد می کند. گوپلز و موسولینی توده ها را ”موم ها و گل های خام“ ی تصور می کردند که می توان - به دلخواه پیشوا - آنها را به هر شکلی درآورد. به عقیده روبرت لیه (نظریه پرداز جبهه کارگری حزب نازی) اکثریت مردم جامعه ”کودکان بزرگی هستند که هیچگاه فکر نمی کنند. بنابراین باید دائماً آنها را آموزش داد و مواظب شان بود...“ چنانکه دیدیم در آراء نظریه پردازان اسلام راستین (خصوصاً دکتر شریعتی، طباطبائی و آیت الله خمینی) نیز از توده های مردم بعنوان ”گله های رأی دهنده“، ”گوسفند“، ”منحط و مقلد“، ”ناقص و نادان“ و ”کودک“ یاد شده است.^{۲۹۵}

۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی

و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد

برای رژیم که مدعی ساختن جهانی تازه براساس ایدئولوژی و الگویی از پیش معین است و برای رژیم که بقول هیتلر و استالین می خواهد ”انسان هائی طراز نوین“ بسازد که جز به مسلک و ایدئولوژی رسمی به چیزی نیاندیشند، طبیعی است که هیچگونه اصول اخلاق شخصی یا ارزش هائی که از حوزه کنترل رهبری جامعه خارج باشد، قابل تحمل نیست. بنابراین، هم رژیم توتالیتار و هم رژیم اسلامی می کوشد تا اصول و اخلاق خاص خود را جانشین اصولی سازد که در دستگاههای اخلاقی و

۲۹۵- نگاه کنید به صص ۱۲۲-۱۲۴ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتاریسم (سلطه

گرانی)، صص ۵۴ و ۸۴ و ۸۵؛ نبرد من، هیتلر، صص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۸۴ و ۸۷.

صدر انقلاب اسلامى بوسيله آيت الله خمينى و کشورگشائى هاى هیتلر مصداق هاى عينى اين مدعا است.

۵- ايجاد همصدائى و "وحدت کلمه"

هم نظام اسلامى و هم نظام توتاليتر کوشش مى کند تا ميان توده هاى مردم، همصدائى و "وحدت کلمه" ايجاد نمايد. کسانى که همراه و همصدا نيستند يا بايد مطيع و خاموش شوند و يا بايد از بين بروند، از اين رو: سازمان هاى دموکراتيک، کانون هاى روشنفکرى و اقليت هاى مذهبى که با سياست حکومت هاى توتاليتر يا اسلامى موافق نيستند مورد هجوم اوباش، هواداران و پاسداران رژيم قرار مى گيرند.

۶- بسيج و بسيج توده اى

بسيج و بسيج توده اى يکى از جنبه هاى اساسى رژيم هاى توتاليتر است. منظور از "بسيج" فراگردى است که رژيمهاى توتاليتر بوسيله آن مى خواهند مردم را به پشتيبانى از هدف هاى رسمى، فعال سازند، زيرا - برخلاف حکومت هاى استبدادى ديگر - رژيم هاى توتاليتر تنها به حمايت غيرفعال يا خاموش مردم، قانع نيستند بلکه مى خواهند مردم با شور و اشتياق در اجراى هدف هاى شان شرکت کنند. در اينجا کانونى گشتن اراده عمومى براى تحقق آرمان هاى رهبر يا امام به يک هدف اصلى و اساسى تبديل مى شود. اعتقاد به بسيج توده اى در نظام هاى فاشيستي از اين ديدگاه ناشى مى شود که توده ها - ذاتاً - کنش پذير، غيرمفکر، نابالغ و دستاموز هستند. بايد توجه داشت که بسيج توده اى را نبايد به معنائى اراده آزاد تلقى کرد، زيرا پشتيبانى توده اى با کمک اجبارهاى پنهان و

آشكار، از بالا تدارك مى شود و بنا بر اين بايد آن را در متن اجبار داوطلبانه در نظر داشت. وقتى مثلاً گفته مى شود كه: "عضويت در نيروى مسلح اس.اس يا سپاه پاسداران يا بسيج، داوطلبانه است" و در عين حال اعلام مى شود كه: "هر كس پيشوا يا امام را دوست دارد نبايد از انجام اين خدمت سر باز زند" ديگر، آزادى اراده از ميان رفته است. شخص، مجبور است كه براى عضويت در آن سازمان "داوطلب" شود. بر اين نوع اجبار، بايد ارعاب روحى و اجبار مادى را نيز افزود، كسى كه از دستور پيشوا اطاعت نكند، از بسيارى حقوق و مزايى شغلى و اقتصادى - اجتماعى محروم خواهد ماند.^{۲۹۸}

رژيم هاى توتاليتير با بسيج توده اى كوشش مى كنند تا خود را "تجلى آرمان توده ها" و "نماينده و سخنگوى منافع خلق" (امت) معرفى نمايند.

۷- ايجاد "جامعه بى طبقه"

هم رژيم هاى توتاليتير و هم نظريه پردازان "اسلام راستين"، ايجاد و استقرار "جامعه بى طبقه" را در گفتارها و نوشته هاى خويش تكرار مى كنند. اين جامعه بى طبقه - اساساً و ابتدائاً - قبول فلسفه سياسى تشيع يا توتاليتاريسم و گردن گذاشتن بر رهبرى امام يا پيشوا، يكى شدن اعتقادات، بينش ها، روش ها، راه ها، وحدت و يگانگى خلق (امت) است.

هم حكومت هاى توتاليتير و هم حكومت هاى اسلامى با تبديل كردن طبقات به توده ها (امت) و با تأكيد بر ارزشهاى ايدئولوژيك و دامن زدن

به همبستگی های عاطفی و احساسی، باعث یگانگی (توحید) و آشتی طبقات و موجب پیدایش جامعه "توده وار" (Masse societe) می شوند که طی آن، هرگونه تشکل مستقل سیاسی یا صنفی نفی شده و "فردیت" افراد، قربانی دخالت های دولت می گردد^{۲۹۹}.

۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی

هم رژیم های توتالیتر و هم رژیم های اسلامی با آزادی و دموکراسی (براساس منشور انقلاب کبیر فرانسه) دشمنی شدید دارند. موسولینی در سال ۱۹۲۴ گفت: "همه کسانی که قربانی اندیشه های جزمی نشده اند، این را حقیقتی روشن می دانند که انسان از آزادی خسته شده است... انسان آزادی را به گند کشیده است، آزادی دیگر آن باکره پرهیزگار نیست"^{۳۰۰} دکتر علی شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" نیز تأکید می کنند که "آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی، چونان حجاب عصمت بر چهره فاحشه است"^{۳۰۱}.

ضدیت با آزادی را می توان جوهر نظام های توتالیتر و اسلامی دانست زیرا استقرار فاشیسم، نازیسم، استالینیسیم و نظام اسلامی، ممکن نمی گردد مگر وقتی که از نقیض آنها (یعنی آزادی) اثری نمانده باشد. این ضدیت، علیه چیزهای دیگری نیز که با آزادی پیوند نزدیک دارند - مثلا عقیده به پیشرفت، انسانیت، اصالت فرد، دموکراسی و خصوصا آزادی زنان - متوجه است. در حقیقت رژیم های فاشیستی و نظریه پردازان

۲۹۹- نگاه کنید به: Le systeme totalitaire, pp. 27-50, 214

۳۰۰- توتالیتریسیم، ص ۷۲.

۳۰۱- حسین، وارث آدم، ص ۹۹؛ امت و امامت، ص ۶۲۲؛ مقایسه کنید با: دیدگاه های مجاهدین...، ص ۱۱۴، پیرامون انقلاب اسلامی، مطهری، صص ۱۰۳-۱۰۴.

”اسلام راستین“ در انکار اصول انقلاب کبیر فرانسه (خصوصاً آزادی و دموکراسی) وحدت نظر دارند.^{۳۰۲}

۹- ضدیت با روشنفکران

روشنفکران و دانشگاہیان - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی - مورد مسخره، استهزا، دشنام و ناسزا قرار می گیرند. روشنفکران بعنوان ”غرب زده“، ”منحرف“، ”کافر“ و ”عوامل تهاجم فرهنگی بیگانه“ معرفی می شوند و هر دو نظام (توتالیتر و اسلامی خواهان طرد، تعقیب و سرکوب آنان هستند.

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب

فلسفی و جامعه شناسی مدرن شعوبت پرستانه، ایدئولوژی توتالیترسم و اسلام فاقد محتوای اقتصادی- اجتماعی روشن است و لذا از عناصر ایدئولوژیک ناسیونالیستی، سوسیالیستی، داروینیسم اجتماعی و غیره... اقتباس می کند. نوشته ها و سخنرانی های هیتلر، موسولینی، دکتر شریعتی، مجاهدین و دیگر نظریه پردازان ”اسلام

۳۰۲ - دکتر شریعتی، ضمن مخالفت با آزادی، دموکراسی و دستاوردهای علمی و عقلی غرب و ستایش از طباطبائی، بهبهانی، مدرس و خصوصاً آیت الله خمینی، ضعف اساسی نهضت مشروطه را ”کمبود جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه“ دانسته و متأسف است که: ”روح و بینش مشروطه بیش از آنچه که تحت جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است.“ دکتر شریعتی در این باره - خصوصاً - نظرات شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمینی را تکرار می کند. نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی، شریعتی، صص ۲۴۵-۲۴۶، م. آ ۲۷ و مقایسه کنید با: لوایح، شیخ فضل الله نوری، صص ۲۷ و ۳۱-۳۲ و ۴۳ و ۴۷ و ۵۱ و ۶۱-۶۲؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۱۷-۲۱.

راستين "سرشار از واژه‌ها و مفاهيمى چون: خلق، ديالكتيك، ترموديناميك، تاريخ، تكامل، جامعه بى طبقه، سوسياليسم و... مى باشد. آنان كوشش مى كنند تا عقايد ارتجاعى و ضددموکراتيك خود را به زبان "علمى" و "ماركسيستى" بيان نمايند.

در واقع فاشيسم، نازيسم، استالينيسم و ايدئولوژى اسلامى بخاطر محتواى كلى، مبهم و ناروشن خویش در حوزه برنامه ريزى هاى اقتصادى- اجتماعى، بيشتر جنبه منفى و انكارى دارند و علت اينكه جنبش هاى فاشيستى و اسلامى شكل هاى متفاوت يافته اند در درجه اول، زائنده همين بى شكلی ها، كلی بافی ها و ایده آلیسم نظریه پردازان آنها است.

نتیجه و پایان سخن

- انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶) بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی، نتوانست به حضور دین در حاکمیت دولت پایان دهد.

- سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال دموکراسی در ایران و ادغام باورهای اسلامی (خصوصاً شیعی) در اندیشه های مارکسیستی، باعث بازتولید و تداوم فرهنگ و اخلاقیات اسلامی در اندیشه های سیاسی چپ ایران گردید.

- پیدایش بنیادگرایی یا "اسلام راستین" (fundamentalism یا integrisme) از سالهای ۱۳۳۰ و خصوصاً با رفرم ارضی - اجتماعی شاه در سال های ۴۰-۵۰ و رشد خرده بورژوازی مدرن شهری همراه بوده است. همه انواع "اسلام راستین" خواستار بازگشت به حکومت صدر اسلام (حکومت زمان حضرت محمد و علی) می باشند و کوشش می کنند تا دگم ها و باورهای خویش را با توسل به علم، فلسفه و جامعه شناسی مدرن (ترمودینامیک، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) ابراز نمایند.

- فلسفه سیاسی "اسلام راستین" (در همه اشکال آن) اعتقاد به "ولایت" (سرپرستی) و گردن گذاشتن به سلطه مطلقه امام یا پیشوا است.

- جامعه آرمانی نظریه پردازان "اسلام راستین" امت نام دارد. "امت" در حقیقت یک جامعه اعتقادی است. سلطه یک ایدئولوژی عام و فراگیر که تنها بوسیله امام یا پیشوا قابل تعبیر، تفسیر و تغییر است، تمام حیات اجتماعی- سیاسی و همه عرصه های هنری- فرهنگی جامعه را می پوشاند.

- آزادی، برابری و عدالت اجتماعی (قسط) تنها و تنها با اعتقاد

به اسلام و در دایره بسته "امت" (جامعه اسلامی) و به شرط عضویت در آن، قابل تصور است.

- اختلاف اسلام دکتر شریعتی، عبدالکریم سروش، مطهری و مجاهدین خلق با اسلام خمینی یک اختلاف ریشه ای نیست بلکه اختلاف در شکل بیان - یا بقول دکتر شریعتی: " اختلاف در ظرف های بیانی، شکل و شیوه و نوع کوشش در احیاء و نشر حقایق ثابت و لایتغیر اسلامی و شیعی" می باشد. اختلاف اسلام شریعتی و مجاهدین با اسلام آیت الله خمینی در شکل استفاده از اهرم مذهب، در شکل استفاده از جهالت توده ها، در شکل ادغام دین و دولت در حاکمیت سیاسی می باشد. اختلاف یا تقابل جمهوری اسلامی خمینی با " دولت دموکراتیک دینی" دکتر عبدالکریم سروش و یا با " جمهوری دموکراتیک اسلامی" مجاهدین ناشی از سرشت ضددموکراتیک اسلام اولی و خصلت دموکراتیک اسلام آن دو دیگر نیست، بلکه اختلاف آنان در چگونگی توجیه، تبلیغ و اعمال سرشت ضددموکراتیک عقاید خود در جامعه می باشد.

- بنیادگرایی یا " اسلام راستین" در جامعه شناسی سیاسی امروز خود را در نوعی توتالیترسم (فاشیسم، نازیسم و استالینیسم) به نمایش می گذارد. آنچه که ما اینک در ایران، الجزایر و افغانستان شاهد آن هستیم، تجلی عینی این مدعا است.

پایان

آغاز رساله: دسامبر ۱۹۸۵

پایان رساله: ژانویه ۱۹۸۸

بازنویسی و تجدیدنظر: سپتامبر ۱۹۹۷